

وزارت معارف

معینیت انکشاف نصاب تعلیمی و تربیهٔ معلم

ریاست عمومی انکشاف نصاب تعلیمی

و تألیف کتب درسی

تعلیم و تربیهٔ اسلامی

صنف دوازدهم

سال چاپ: ۱۳۹۶ هـ . ش

تعلیم و تربیهٔ اسلامی – صنف دوازدهم



سرود ملی

دا وطن افغانستان دی
کور د سولې کور د تورې
دا وطن د ټولو کور دی
د پښتون او هزاره وو
ورسره عرب، گوجر دي
براهوي دي، قزلباش دي
دا هیواد به تل ځلیږي
په سینه کې د آسیا به
نوم د حق مو دی رهبر

دا عزت د هر افغان دی
هر بچی یې قهرمان دی
د بلوڅو د ازبکو
د ترکمنو د تاجکو
پامیریان، نورستانیان
هم ایماق، هم پشه یان
لکه لمر پر شنه آسمان
لکه زړه وي جاویدان
وایو الله اکبر وایو الله اکبر

بسم الله الرحمن الرحیم



وزارت معارف

معینیت انکشاف نصاب تعلیمی و تربیهٔ معلم

ریاست عمومی انکشاف نصاب تعلیمی

و تألیف کتب درسی

تعلیم و تربیهٔ اسلامی

صنف دوازدهم

سال چاپ: ١٣٩٦ هـ ش.

مؤلفان

- دکتور شیرعلی ظریفی
- نورالله صافی
- رقیب‌الله ابراهیمی

ایدیت علمی و مسلکی

- مولوی قیام‌الدین کشاف
- فیض‌محمد عثمانی

ایدیت زبانی

- سید محمود خلیق

کمیتهٔ دینی، سیاسی و فرهنگی

- محمدآصف کوچی
- دکتور عبدالصبور فخری

کمیتهٔ نظارت

- دکتور اسدالله محقق معین انکشاف نصاب تعلیمی و تربیهٔ معلم
- دکتور شیرعلی ظریفی رئیس پروژهٔ انکشاف نصاب تعلیمی
- دکتور محمد یوسف نیازی سرپرست ریاست عمومی انکشاف نصاب تعلیمی و تألیف کتب درسی

طرح و دیزاین: عنایت‌الله غفاری

تنظیم امور چاپ: محمدکبیر حقمل رئیس نشرات و اطلاعات وزارت معارف.

بسم الله الرحمن الرحیم

پیام وزیر معارف

سپاس بیکران آفریدگاری را که انسان را در احسن تقویم آفرید و او را قدرت بیان بخشید و به زیور علم و اندیشه آراست و درود بی پایان بر پیامبر مکرم اسلام حضرت محمد مصطفی- صلی الله علیه وسلم- که معلم بزرگ انسانیت است و پیام‌آور رحمت و هدایت و روشنایی.

تعلیم و تربیت نقطهٔ آغاز هر تحول و سنگ‌بنای توسعه در هر جامعه است. هدف اصلی تعلیم و تربیت به فعلیت رساندن نیروهای بالقوهٔ انسان و شگوفا ساختن استعدادهای درونی وی است.

کتاب درسی یکی از ارکان مهم در فرایند تعلیم و تربیت محسوب می‌شود که همگام با تحولات و پیشرفت‌های علمی نوین و مطابق با نیازمندی‌های جامعه تهیه و تألیف می‌گردد و باید دارای ظرفیت و ظرافتی باشد که بتواند آموزه‌های دینی و اخلاقی را توأم با فرآورده‌های علوم جدید با میتودهای نوین به شاگردان منتقل کند.

کتابی که اکنون در اختیار شما قرار دارد، بر اساس همین ویژه‌گی‌ها تهیه و تألیف شده است. سعی وزارت معارف همواره براین بوده که نصاب تعلیمی و کتب درسی معارف کشور، متکی بر مبانی تعلیم و تربیت اسلامی و حفظ هویت ملی، مطابق با معیارهای علمی و روش‌های تربیتی نوین بوده، استعدادهای دانش آموزان را در همه زمینه‌های اخلاقی و علمی شگوفا گرداند و قدرت تفکر، ابتکار و حس جستجوگری را در آن‌ها تقویت بخشد. ترویج فرهنگ گفتگو و رواداری، تقویت حس وطن دوستی، مهربانی، گذشت و همبسته‌گی از خواست‌های دیگر وزارت معارف است که باید در کتب درسی متبلور باشد.

کتاب‌های درسی بدون داشتن معلم خوب و مسلکی نمی‌تواند اهداف مورد نظر را بر آورده سازد. معلم یکی از ارکان مهم تعلیم و تربیت و مجری برنامه‌های آموزشی و تربیتی است. از معلمان و آموزگاران خوب، متعهد و دلسوز کشورم که ستیزه با سیاهی و نادانی را پیشهٔ خود ساخته اند، صمیمانه آرزومندم که با تطبیق دقیق و مخلصانهٔ نصاب تعلیمی، کودکان و جوانان میهن را بسوی فتح قله‌های رفیع دانش، اخلاق و معنویت رهنمون گردند.

کامیابی نظام آموزشی کشور بدون همکاری جدی مردم غیر ممکن است. ازین رو از همه اقشار و افراد ملت شریف افغانستان، بخصوص از خانواده‌ها و اولیای محترم شاگردان خواهشمندم که از هیچگونه همکاری در جهت تحقق اهداف معارف دریغ نورزند. همچنان از همه نویسنده‌گان، دانشمندان، متخصصان تعلیم و تربیت و اولیای محترم شاگردان تقاضا می‌شود که با ارائهٔ نظریات و پیشنهادهای سالم و نقدهای سازندهٔ خود وزارت معارف را در بهبود هر چه بیشتر کتاب‌های درسی همکاری نمایند.

لازم می‌دانم از تمام مؤلفان دانشمند و کارمندان اداری و فنی وزارت معارف که در تهیه، تألیف، طبع و توزیع این کتاب زحمت کشیده اند و از همه نهادهای ملی و بین المللی که در زمینهٔ چاپ و توزیع کتب درسی همکاری نموده اند، قدردانی و تشکر نمایم.

در اخیر از خداوند منان استدعا دارم که به لطف بی‌پایان خود، ما را در تحقق آرمان‌های مقدس معارف یاری رساند. إنه سمیعٌ قریبٌ مجیب.

دکتور اسدالله حنیف بلخی

وزیر معارف



فهرست

بخش عقیده

درس اول

وزن‌کردن اعمال

انسان در کرۀ زمین بیهوده پیدا نشده است؛ بلکه تمام عملکردهایش نوشته می‌شود، در روز قیامت با او محاسبه می‌گردد؛ نیکی‌ها و بدی‌هایش وزن می‌شود؛ کسی‌که نیکی‌اش در پلۀ ترازو گران شد، کامیاب و کسیکه پلۀ ترازوی نیکی‌اش سبک شد، ناکام می‌باشد.

وزن اعمال چه را گویند؟ دلیل آن چیست؟ و چطور صورت می‌گیرد؟ در این درس به این پرسش‌ها پاسخ ارائه می‌گردد.

چگونگی وزن‌کردن اعمال

در روز قیامت زمانی‌که انسان‌ها زنده شوند، با سفارش‌خواهی حضرت محمد مصطفیﷺ محاسبۀ اعمال انسان‌ها آغاز میابد، اعمال‌نامۀ مردم نیکو کار به دست‌های راست و از مردم بدکار به دست‌های چپ‌شان داده می‌شود، حساب شروع می‌گردد، مردم به گناهان‌شان اعتراف می‌کنند، و وزن‌کردن اعمال در ترازو آغاز می‌شود، کسی‌که پلۀ نیکی‌هایش گران شود به جنت می‌رود و کسی‌که پلۀ ترازوی بدی‌اش گران گردد، به مشیت و ارادۀ الله تعالی قرار می‌گیرد، اگر الله تعالی بخواهد به جنتش داخل می‌سازد و اگر بخواهد او را مدتی به جهنم می‌افگند و به قدر گناهانش او را مجازات و بعداً وارد جنت می‌نماید.

دلایل اثبات وزن شدن اعمال

وزن کردن اعمال به قرآن کریم و احادیث شریف ثابت است.

الله تعالی در مورد دفترچه‌های اعمال و حساب می‌فرماید: ﴿فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ ۞فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا ۞وَيَنْقَلِبُ إِلَى اهلِهِ مَسْرُورًا ۞ وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ ۞ فَسَوْفَ يَدْعُو ثُبُورًا۞ وَيَصْلَى سَعِيرًا﴾ [الإنشقاق: ۷ - ۱۲] **ترجمه**: «و هر آن‌کسی‌که عمل‌نامه‌اش به دست راست وی داده شود، پس با او به آسانی حساب کرده می‌شود، و به نزد اهل و خویشان خود شادمان بر می‌گردد، و به آن‌کسی‌که عمل‌نامه‌اش از قفا داده شود برای خویشتن هلاکت را می‌طلبد و به آتش در آورده می‌شود.»

در آیت دیگری در مورد وزن نمودن اعمال می‌فرماید: ﴿وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [الأعراف: ٨] **ترجمه**: « و در آن روز سنجش {اعمال} حق است، پس هرکس میزان‌های {عمل} او گران شود همان گروه رستگارانند»

با کافر محاسبه اعمال هست مگر وزن و سنجش در میزان نیست؛ زیرا که در پلۀ دیگر نیکی ندارد. الله تعالی در این‌باره فرموده است: ﴿أولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا﴾ [الكهف: ١٠٥]

ترجمه: «آنان کسانی‌اند که به آیات {قرآن و دلایل قدرت} پروردگارشان و ملاقات او بی‌باور و کافرند، و در نتیجه اعمال‌شان باطل و هدر می‌رود و در روز رستاخیر ارزشی برای ایشان قایل نمی‌شویم.»

راه‌های محو شدن بدی‌ها از دفتر اعمال

اگر از کسی عمل بد صادر شود، در عمل‌نامه‌اش نوشته می‌شود، آیا کدام راه وچاره‌ای است که این بدی از صفحۀ عمل‌نامه‌اش محو گردد؟

نیکی، بدی را محو می‌کند. الله تعالی می‌فرماید: ﴿إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ﴾ [هود: ١١۴] **ترجمه**: بدون شک نیکی‌ها بدی‌ها را از بین می‌برند.

برخی از نیکی‌ها که در امحای بدی‌ها کمک می‌کند قرار زیر است:

١. **نیکی کردن بعد از بدی:** رسول‌الله ﷺ به حضرت ابوذر غفاری رضی الله عنه فرمودند: «اتَّقِ اللَّهَ حَيْثُمَا كُنْتَ وَأَتْبِعْ السَّيِّئَةَ الْحَسَنَةَ تَمْحُهَا وَخَالِقْ النَّاسَ بِخُلُقٍ حَسَنٍ»[١] **ترجمه**: هر آنجائیکه باشی از الله تعالی هراس داشته باش، پس از بدی به نیکی مبادرت کن که بدی را محو کند، و با مردم به اخلاق نیکو برخورد کن.

٢. **بعد از ارتکاب گناه وضو کردن، سپس دو رکعت نماز خواندن و از خدای تعالی مغفرت خواستن:** رسول‌الله ﷺ می‌فرماید: «مَا مِنْ رَجُلٍ يُذْنِبُ ذَنْبًا فَيَتَوَضَّأُ فَيُحْسِنُ الْوُضُوءَ ثُمَّ يُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ فَيَسْتَغْفِرُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا غَفَرَ لَهُ»[٢] **ترجمه**: « هیچ شخص نیست که مرتکب گناهی شود، سپس وضو بگیرد و وضویش را درست و نیکو گیرد، سپس دو رکعت نماز گزارد و در پی آن از خداوند مغفرت طلب کند، مگر آنکه خداوند پاک گناهش را می‌بخشاید».

١ـ مسند أحمد

٢ـ مسند احمد

کسی‌که مرتکب یک گناه شود؛ سپس وضو کند و وضو را به صورت کامل انجـام بدهـد، بعداً دو رکعت نماز بخواند و از الله سبحانه و تعالی طلب آمـرزش نمایـد، الله‌ﷻ او را بـه یقین می‌آمرزد.

۳- صبر در مشکلات، مریضی‌ها و مصیبت‌ها: رسول‌اللهﷺ می‌فرماید: «مَـا يُـصِيبُ الْمُسْلِمَ مِنْ نَصَبٍ وَلَا وَصَبٍ وَلَا هَمٍّ وَلَا حُزْنٍ وَلَا أَذًى وَلَا غَمٍّ حَتَّى الشَّوْكَةِ يُشَاكُهَا إِلَّا كَفَّرَ اللَّهُ بِهَا مِنْ خَطَايَاهُ» [1] **ترجمه**: به مسلمان هیچ افسرده‌گی، مریضی، تکلیف، اندوه، ضرر و غم نمی‌رسد حتا فرو رفتن خار در پایش؛ مگر اینکه سبب آمرزش گناهانش می‌شود.

اعمال قابل توجه و با ارزش در ترازوی اعمال

تمام اعمال نیک، قابل توجه و بـا ارزش اسـت کـه نبایـد نـاچیز شـمرده شـود، مگـر در روشنایی ارشادات نبویﷺ؛ بعضی از اعمال حین سنجش ترازو که پله را گرانبار می‌سازند قرار آتی اند:

۱. **اخلاق نیک:** رسول‌اللهﷺ فرموده انـد: «مَا شَيْءٌ أَثْقَلُ فِي مِيزَانِ الْمُؤْمِنِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ خُلُقٍ حَسَنٍ وَإِنَّ اللَّهَ لَيُبْغِضُ الْفَاحِشَ الْبَذِيءَ»[2] **ترجمه**: «هیچ چیز در روز قیامـت در پلـۀ تـرازوی مؤمن، سنگین‌تر از اخلاق‌نیک نیـست، و الله‌ﷻ بـه اشـخاص بـد زبـان، بـه نظـر خـشم می‌نگرد». همچنـان داشـتن اخـلاق نیکـو، نـشان ایمـان کامـل اسـت، رسـول کـریمﷺ می‌فرمایند: «أَكْمَلُ الْمُؤْمِنِينَ إِيمَانًا أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا»[3] **ترجمــه:** از همـه مؤمنـان، کامـل‌تـرین ایشان از نگاه ایمان، همان مؤمنی است که نسبت به همه اخلاقش بهتر باشد.

۲. **ذکر**: ورد یومی داشتن و به کثرت خواندن اذکار مأثور و مسنون؛ماننـد: (سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ) اجر زیاد دارد، رسول‌اللهﷺ درین مـورد مـی‌فرماینـد: «كَلِمَتَـانِ خَفِيفَتَانِ عَلَى اللِّسَانِ ثَقِيلَتَانِ فِي الْمِيزَانِ حَبِيبَتَانِ إِلَى الرَّحْمَنِ: سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْـدِهِ سُـبْحَانَ اللَّـهِ الْعَظِيمِ»[4]. **ترجمه**: دو کلمه است که بر زبان خفیف و در ترازوی اعمال وزین و به نزد الله

---

[1] – صحیح البخاری
[2] – مسند الصحابه فی الکتب السته – (۳۸ / ۱۲۵)
۳ – سنن أبی داود– ن – (۴ / ۳۵۴)
٤ - متفق علیه

تعالی محبوب اند و این دو کلمه عبارت از: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ» می‌باشند.

همچنین رسول‌اللهﷺ در مورد ذکر کلمه (الْحَمْدُ لِلَّهِ) فرموده اند: (الْحَمْدُ لِلَّهِ تَمْلأُ الْمِيزَانَ)

ترجمه: (الْحَمْدُ لِلَّهِ) میزان اعمال نیک را پر می‌نماید.



۱. اعمال انسان‌ها چی وقت وزن می‌شود؟

۲. دلایل اثبات وزن‌کردن اعمال انسان‌ها را بیان نمایید.

۳. اسباب محو کردن گناهان را بیان کنید.

۴. کدام اعمال در گران‌بار شدن ترازوی سنجش اعمال، نقش زیاد دارند؟

درس دوم

حوض

بعد از حساب و سنجش اعمال در میزان و سپردن عمل‌نامۀ انسان‌ها، مسلمانان از حوض رسول‌اللهﷺ آب می‌نوشند که تشنگی آنان فرو می‌نشیند.

حوض، نیز از جملۀ آن غیبیات (امور پوشیده) است که ایمان داشتن به آن ضروری است.

تعریف حوض

حوض، محل تجمع آب را می‌گویند. درینجا مقصد آن، حوضی است که الله‌تعالی به پیامبر محبوب خود حضرت محمدﷺ جهت تکریم و نوازش آن‌جنابﷺ عنایت فرموده اند، تا امت آنحضرتﷺ از آن حوض آب بنوشند و رفع تشنگی نمایند.

دلایل اثبات حوض

حوضی را که الله‌تعالی در آخرت به پیامبر خود ارزانی می‌فرماید در قرآن کریم و احادیث آنحضرتﷺ ثابت گردیده است.

الله‌تعالی در قرآن کریم فرموده است: ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ﴾ [الکوثر: ۱]**ترجمه**: یقیناً ما به تو (محمد) کوثر دادیم. اکثر علما در اینجا از کوثر معنی حوض را دانسته اند؛ حوض در احادیث شریف نیز ثابت گردیده، و احادیث روایت شده در این مورد متواتر اند. شمار راویانی که درین مورد احادیث را روایت نموده اند از پنجصد نفر بیشتر است.

نبی کریمﷺ در یک حدیث شریف که حضرت ابو ذرؓ روایت نموده است، می‌فرماید: «عَنْ أَبِی ذَرٍّ قَالَ: قُلْتُ یَا رسول‌الله، مَا آنِیَةُ الْحَوْضِ؟ قَالَ: « وَالَّذِی نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِیَدِهِ، لآنِیَتُهُ أَكْثَرُ مِنْ عَدَدِ نُجُومِ السَّمَاءِ وَكَوَاكِبِهَا أَلاَ فِی اللَّیْلَةِ الْمُظْلِمَةِ الْمُصْحِیَةِ آنِیَةُ الْجَنَّةِ مَنْ شَرِبَ مِنْهَا لَمْ یَظْمَأْ آخِرَ مَا عَلَیْهِ یَشْخُبُ فِیهِ مِیزَابَانِ مِنَ الْجَنَّةِ مَنْ شَرِبَ مِنْهُ لَمْ یَظْمَأْ عَرْضُهُ مِثْلُ طُولِهِ مَا بَیْنَ عَمَّانَ إِلَى أَیْلَةَ مَاؤُهُ أَشَدُّ بَیَاضًا مِنَ اللَّبَنِ وَأَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ»[1] **ترجمه**: «حضرت ابو ذرؓ می‌فرماید: من از حضرت رسول‌اکرمﷺ پرسیدم که تعداد ظروف حوض چقدر است؟ نبی کریمﷺ فرمودند: قسم به آن ذاتی که نفس محمد در اختیار اوست، شمار ظروف حوض از تعداد ستاره‌گان آسمان بیشتر است؛ از آن ستاره‌گانی که در شب تاریک و تار پدیدار می‌شوند،

[1] – رواه مسلم.

ظرف‌هایش از جنت است، هر کسی که از این حوض آب بنوشد هرگز تشنه نمی‌گردد، در آن، دو ناوه از آب جنت می‌ریزد، کسیکه ازین حوض آب بنوشد هیچ‌گاه تشنه نمی‌شود، عرض و طول آن با هم برابر اند، مساحت آن عرضاً و طولاً به مسافت عمان الی ایله[1] آب آن سفیدتر از شیر و شیرین‌تر از عسل است. »

در حدیث دیگری رسول‌اکرمﷺ می‌فرمایند: «حَوْضِی مَسِیرَةُ شَهْرٍ وَزَوَایَاهُ سَوَاءٌ وَمَاؤُهُ أَبْيَضُ مِنَ الْوَرِقِ وَرِيحُهُ أَطْيَبُ مِنَ الْمِسْكِ وَكِيزَانُهُ كَنُجُومِ السَّمَاءِ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلاَ يَظْمَأُ بَعْدَهُ أَبَدًا».[2]

ترجمه: حوض من به اندازۀ یک ماه (راه پیمودن) فاصله، وسعت دارد، زاویه‌های آن با هم برابرند، آب آن از زر سفید (نقره)، سفیدتر است و بوی آن از مشک خوشبوتر، ظرف‌های آن مانند ستاره‌گان آسمان اند، هر که از این حوض آب بنوشد هیچ‌گاه تشنه نمی‌شود.

حکم ایمان داشتن به حوض

ایمان و یقین به وجود حوض رسول‌اللهﷺ در روز قیامت، لازم و ضروری است.

کسی‌که به حوض اعتقاد دارد؛ مستحق ثواب و منکر آن مبتدع و فاسق شناخته می‌شود.

کدام اشخاص از حوض محروم اند

امام بخاری -رحمه الله تعالی- از حضرت انسرضی الله عنه روایت می‌کند که حضرت نبی‌کریمﷺ فرموده اند: « لَيَرِدَنَّ عَلَيَّ نَاسٌ مِنْ أَصْحَابِي الْحَوْضَ حَتَّى عَرَفْتُهُمْ اخْتُلِجُوا دُونِي فَأَقُولُ أَصْحَابِي فَيَقُولُ لَا تَدْرِي مَا أَحْدَثُوا بَعْدَكَ»[3]

ترجمه: بدون تردید بعضی از اصحاب من به طرف من، (کنار) حوض می‌آیند، که من آنان را می‌شناسم، سپس از نزدیک من برگردانده می‌شوند، من می‌گویم: این‌ها اصحاب من هستند، (منادی) می‌گوید تو اطلاع نداری که آن‌ها بعد از تو چه کار نمودند.

هم‌چنان در حدیث دیگر که اسماء بنت ابو بکر صدیق -رضی الله عنها- روایت می‌کند، رسول‌اکرمﷺ می‌فرمایند: «إِنِّى عَلَى الْحَوْضِ حَتَّى أَنْظُرَ مَنْ يَرِدُ عَلَىَّ مِنْكُمْ وَسَيُؤْخَذُ أُنَاسٌ دُونِى فَأَقُولُ يَا رَبِّ مِنِّى وَمِنْ امتى. فَيُقَالُ أَمَا شَعَرْتَ مَا عَمِلُوا بَعْدَكَ وَاللَّهِ مَا بَرِحُوا بَعْدَكَ يَرْجِعُونَ عَلَى

---

۱ – ایله نام قدیم بیت المقدس بوده است، و عمال نام کشور عمان که در جنوب شرقی عربستان سعودی و اقع است.

۲ – رواه مسلم.

۳ – رواه البخاری.

أَعْقَابِهِمْ»[1]. **ترجمه**: من بالای حوض می‌باشم تا ببینیم از شما کی نزد من می‌آید، و به بعضی از مردم اجازهٔ ورود برمن داده نمی‌شود، پس می‌گویم، ای الله! این شخص از من و از امت من است، پس گفته می‌شود: آیا تو خبر نداری که این‌ها بعد از تو چه کردند؟ قسم به الله که این‌ها بعد از تو بدون کم‌ترین درنگی (از راه سنت تو) بر می‌گردیدند.»

پس هر که از دین الله‌تعالی، انحراف نماید یا در دین کدام چیز نوی را به‌وجود آورد که مورد پذیرش خدای‌تعالی نباشد و نه اجازهٔ آن را کرده باشد، آن قسم افراد از حوض رسول‌اکرمﷺ طرد و رانده می‌شوند و هیچ‌گاهی از آن حوض آب نخواهند نوشید.



۱. حوض را تعریف نمایید.

۲. دلایل اثبات حوض را بیان کنید.

۳. حکم ایمان در بارهٔ حوض را واضح سازید.

۴. کدام اشخاص اند که به حوض راه داده نمی‌شوند؟

---

۱ ـ رواه مسلم

صراط

زمانی که در میدان حشر، با انسان‌ها حساب و کتاب به اتمام مـی‌رسـد، مطـابق امـر الله تعالی، ملائکهٔ کرام، جهت گذشتن بندگان، بـر مـتن (پـشت) دوزخ، پلـی مـی‌گذارنـد و خلایق از روی آن پل عبور می‌کنند.

تعریف صراط

صراط از نظر لغت به مفهوم راه کلان است.

و در اصطلاح: عبارت از پلی است که بـرای همـهٔ مـردم، در روز قیامـت، بـالای جهـنم اعمـار می‌گردد مردم نیک از بالای آن عبور می‌نمایند و مردم بدکار از فراز آن به جهنم می‌افتند.

زمانی که در محشر با انسان‌ها محاسبه انجام می‌گیرد، بعد از آن، الله‌تعالی به ملائکه امر می‌کند که بالای جهنم پل اعمار کنند، و به بنده‌گـان فرمـان داده مـی‌شـود کـه از پـل بگذرند.

عبور از پل، با عمل ارتباط مستقیم دارد. اگر عمل کسی خوب (صالح) باشد، به سهولت و آسانی از پل می‌گذرد و اگر زشت باشد، با بسیار مشقت از پل عبور می‌کند و یا این‌که در جهنم می‌افتد.

دلیل اثبات صراط

پل‌صراط و عبور کردن از آن به قرآن کریم، احادیث سرور کائناتﷺ و اجماع امت ثابـت شده است:

أ. **قرآن کریم:** الله‌تعالی می‌فرماید: ﴿وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا﴾ [مریم: ۷۱] **ترجمه:** «هیچ یـک از شما نیست مگر این‌که به جهنم وارد می‌شود» بعضی مفسرین کرام واژهٔ «واردها» را بـه عبـور ترجمه نموده اند، که تمام مردم در روز قیامت، یک‌بار از پل‌صراط عبور می‌نمایند.

ب. **حدیث شریف:** در احادیث متعدد، از پل‌صراط یـاد شـده اسـت طـوری‌کـه رسـول کریمﷺ می‌فرماید: «وَيُضْرَبُ جِسْرُ جَهَنَّمَ، قَالَ رسول‌الله –صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَـــلَّمَ–: فَـــأَكُونُ أول مَنْ يُجِيزُ وَدُعَاءُ الرُّسُلِ يَوْمَئِذٍ اللَّهُمَّ سَلِّمْ سَلِّمْ»[۱]

---

[۱]ـ صحیح البخاری ت – (۱۶ / ۴۱۹). صحیح مسلم – (۱ / ۱۱۲)

ترجمه: و سپس به سر جهنم، پل نهاده می‌شود، پیغمبرﷺ فرمودند: من اولین کسی هستم که از پل عبور می‌کنم و تمام پیغمبران در این وقت این دعا را می‌خوانند: ای الله! سلامتی می‌خواهم، ای الله سلامتی می‌خواهم.

ج. **اجماع امت:** تمام علمای اهل سنت و جماعت به این اجماع کرده اند که پل‌صراط حق است.

صفت پل‌صراط

در قرآن‌کریم پل‌صراط به صورت اجمالی یاد شده، مگر در احادیث شریف، به ارتباط پل‌صراط، معلومات کافی و موجه ارائه گردیده است.

کوتاه سخن این‌که، هیچ‌کسی از آن پل، نظر به باریکی، عرض و پختگی آن عبور نمی‌تواند؛ مگر کسی‌که در دنیا اعمال شایسته کرده و به توفیق الله‌تعالی، از فراز آن می‌گذرند.

حال عبور کننده‌گان از پل‌صراط

عبور کننده‌گان پل‌صراط، نظر به اعمال نیکو و اعمال زشت‌شان یکسان نمی‌باشند؛ بعضی به سرعت برق از آن عبور می‌نمایند، برخی مانند وزش باد تیز می‌گذرند، عده‌یی مانند اسب تندرو، می‌روند، شماری با دَوِش گذر می‌کنند، یک‌عده تند می‌گذرند، عده یی به حالت عادی عبور می‌کنند، مگر انسان‌های بد عمل، در پل صراط به چنگک‌ها می‌چسپند و سرنگون به جهنم پرتاب می‌شوند.

ایمان داشتن به صراط

ما باور کامل و ایمان جازم داریم که در روز قیامت، الله‌تعالی بر فراز دوزخ پل‌صراط را می‌نهد و انسان‌ها از آن عبور می‌کنند؛ این صراط حقیقی است، که الله‌تعالی کیفیت آن را به صورت مکمل می‌داند.



۱. مفهوم لغوی و اصطلاحی صراط را واضح سازید.
۲. در قیامت، نخست از همه، کی از پل صراط عبور می‌نماید؟
۳. پل صراط، در کجا نهاده می‌شود؟
۴. پل صراط حقیقی است یا مجازی؟



کار خانه‌گی

شاگردان خلاصهٔ درس را در کتابچه‌های خود بنویسند.

درس چهارم

جنت

چنانچه در درس‌های گذشته خواندیم که الله‌تعالی، انسان‌ها را از قبرهای شان بر می‌خیزاند و عمل‌نامهٔ هر انسانی به دستش داده می‌شود، و اعمال مؤمنان توسط میزان وزن کرده می‌شود و پلهٔ اعمال نیک هر که سنگین بود، با سرفرازی به جنت می‌رود.

تعریف جنت

جنت واژه‌ی عربی است و به معنی باغ فراخ و گسترده می‌آید، که زمین آن با درختان گوناگون پوشانیده شده باشد.

در شرع شریف: جنت عبارت از آن خانهٔ است که الله‎ﷻ برای مؤمنان آماده ساخته و با نعمت‌های مختلف و متنوع و فرش‌های عبقری و نفیس تزیین گردیده و مؤمنان برای همیشه در آن بودوباش خواهندکرد.

شرح تعریف

لفظ جنت در زبان عربی دارای معانی متعددی است. مانند چیزی که از دید پنهان باشد، باغچه‌هایی که در آن بته‌های رنگارنگ و درختان میوه‌دار وجود دارد و با سایه‌های آن روی زمین پوشیده شده است.

از دیدگاه علم عقاید، جنت عبارت از جایی در آخرت است که در آن نعمت‌های قسما قسم موجود باشد که الله‎ﷻ آن‌را برای کسانی آماده نموده که به الله‌تعالی، به ملائک او، به کتاب‌های او، به پیامبران او، و به روز آخرت ایمان جازم داشته باشند و در دنیا خواهشات خود را ترک نموده و به دساتیر الهی و سنت پیامبر اکرم او زنده‌گی خود را عیار نمایند.

بهشت دارای نام‌های زیادی است، مانند: دار السلام (خانهٔ سلامتی) و فردوس.

دلایل اثبات جنت

اول: دلایل قرآنی: الله‎ﷻ در مورد خلقت جنت می‌فرماید: ﴿أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ﴾ [آل عمران: ۱۳۳] **ترجمه**: (آن بهشت) برای پرهیزگاران مهیا گردیده است.

الله تعالی در آیت دیگری می‌فرماید: ﴿سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ﴾ [الحدید: ۲۱] **ترجمه**: «برای رسیدن به آمرزشی از جانب پروردگارتان و بهشتی که پهنایش چون پهنای آسمان و زمین است و برای کسانی آماده شده که به خدا و پیامبرانش ایمان آورده اند بر یک‌دیگر سبقت جویید.»

دوم: دلایل از حدیث: در احادیث زیادی وجود جنت ثابت گردیده است:

نبی‌کریمﷺ در یک حدیث فرموده اند: عَنْ أَبِى هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِىِّﷺ قَالَ: «قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَعْدَدْتُ لِعِبَادِىَ الصَّالِحِينَ مَا لاَ عَيْنٌ رَأَتْ وَلاَ أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلاَ خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ ».[۱] **ترجمه**: حضرت ابو هریرهرضی الله عنه از حضرت رسول‌اکرمﷺ روایت می‌کند که الله‌جل جلاله فرموده اند: من برای بندگان صالح خود نعمت‌هایی آماده کرده ام که نه چشمی آن را دیده و نه گوشی صفت آن‌ها را شنیده و نه در دل کدام بشر خطور کرده است.

جنتی‌ها (بهشتیان)

بهشت جایگاه مردم نیکوکار، پرهیزگار، دارندگان ایمان استوار، اشخاص مقرب خداوندجل جلاله است؛ آنانی که به احکام الهی منقاد و از نواهیش اجتناب می‌ورزند.

ورود جنتی‌ها به جنت

اهل جنت گروه گروه، شادمان و سواره بسوی آن راه می‌افتند.

الله‌تعالی در این مورد می‌فرماید: ﴿يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا﴾.[مریم: ۸۵].

ترجمه: «{یاد کن} روزی را که پرهیزگاران را بسوی {خدای} رحمان گروه گروه محشور می‌کنیم.»

حضرت علی -کرم الله وجهه- فرموده اند: آنان پیاده برده نمی‌شوند؛ بلکه آنان (بهشتیان) بر آن محمل‌ها سوار می‌باشند، که خلایق، آن وسایل سواری را ندیده اند.[۲]

---

۱ - صحیح مسلم

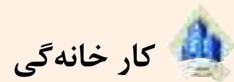
۲ - تفسیر الطبری - (۱۸ / ۲۵۴)

ایمان داشتن به وجود جنت

عقیده و باور باید داشت که الله‌تعالی جنت را قبل از پیدایش دیگر مخلوقات، آفریده است و اکنون هم موجود است و همیشه می‌باشد و هر گز فنا نمی‌گردد.[1]



۱. جنت را تعریف کنید.
۲. دلایل اثبات جنت را بگویید.
۳. جنت جای کدام مردم است؟
۴. جنتیان چطور به جنت برده می‌شوند؟
۵. حکم ایمان در رابطه به جنت چگونه است؟ بیان نمایید.



کار خانه‌گی

شاگردان در مورد اعمال نیکویی که سبب دخول جنت می‌گردند؛ یک مقاله تحریر کنند.

---

[1] – الفقه الأكبر – (۱ / ۶۳), العقیدة الطحاویه – (۱ / ۵۱)

جهنم

زمانی که خداوند متعال، همهٔ انسان‌ها را از قبرهای شان دوباره بر می‌انگیزد، و به هر شخصی صحیفهٔ اعمالش داده می‌شود، اعمال آدمی شماریده می‌شود؛ مردمان مخلص و نیکوکار، وارد بهشت می‌شوند و مردمان بد کردار، که در دنیا مرتکب گناه شده بودند در دوزخ افگنده می‌شوند.

تعریف جهنم

جهنم به معنی کنده و گودال است.

و در شرع، جهنم، نام آن آتشی است که الله‌تعالی جهت تعذیب و مجازات کفار و مسلمانان گنهکار آفریده است.[1]

شرح تعریف

جهنم، نام آن آتش است که الله‌تعالی برای کافران، مشرکان، منکران رسالت حضرت محمدﷺ و مسلمانان گنهکار پیدا کرده است.

جهنم جای ابدی و دایمی کافران است، و مسلمانان گنهکار به اندازهٔ جرم و گناه‌شان در جهنم عذاب می‌شوند و سپس، از آن بیرون آورده می‌شوند.

جهنم، نام‌های زیادی دارد؛ از قبیل: لظی، حطمه، سعیر، سقر، جحیم، هاویه، و نیز جهنم طبقه‌ها و درجه‌های زیادی دارد، که یکی از دیگر سخت‌تر و هلاک کننده‌تر است.

دلایل اثبات دوزخ

الله‌تعالی در قرآن‌کریم دربارهٔ دوزخ می‌فرماید: ﴿فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ﴾ [البقره: ۲۴]

ترجمه: «پس از آتشی که هیزم آن مردمان و سنگ‌ها اند، بترسید که برای کافران تهیه گردیده است».

---

[1] – مفردات الفاظ القرآن للراغب الاصفهانی (۱ / ۲۰۱)، القاموس الفقهی – (۱ / ۷۲)

در آیت کریمهٔ دیگری، الله‌تعالی می‌فرماید: ﴿وَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ﴾ [آل عمران: ۱۳۱] **ترجمه**: «و از آتشی بپرهیزید که برای کافران آماده شده است»
هم‌چنان در مورد دوزخ احادیث زیادی وارد گردیده و تمام امت هم به موجودیت آن اجماع کرده اند.

جهنم‌یان (دوزخیان)

جهنم، جای کافران، منافقان، مجرمان، متمردان، ظالمان، گمراهان، دوست‌داران دنیا در برابر آخرت، بدکرداران و جایگاه کسانی است که با الله‌ﷻ و با رسول او تعالی دشمنی می‌ورزند و یا از اداء اوامر الله‌تعالی و رسول‌خدا کوتاه آمده و به راه حق گرایش ندارند.

بردن دوزخیان به جهنم

برخی مردم با چهره‌های پریشان، غبارآلود و سرچپه با روهای‌شان به جهنم برده می‌شوند؛ شخصی از رسول‌اللهﷺ پرسید: چگونه آن‌ها بر روهای‌شان برده می‌شوند؟ پیامبرﷺ برایش گفت: آن ذاتی که آن‌ها را بر پاها برده می‌تواند به این هم قادر است که آنان را بر روی‌های شان نیز ببرد. [۱]
جهنمیان؛ مانند: حیوانات، گله گله رانده می‌شوند، و از هر طرف، ملائکه بالای آن‌ها آواز می‌کنند، الله‌ﷻ می‌فرماید: ﴿وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى جَهَنَّمَ زُمَرًا﴾ [الزمر: ۷۱]
ترجمه: «و آنانی‌که کافر شدند دسته دسته سوی دوزخ برده شوند.»
در آیت دیگری الله‌تعالی می‌فرماید: ﴿يَوْمَ يُدَعُّونَ إِلَى نَارِ جَهَنَّمَ دَعًّا﴾ [الطور: ۱۳]
ترجمه: «روزی آنان را با زور به میان آتش دوزخ می‌اندازند»
قبل از آنکه دوزخیان وارد جهنم گردند آوازی را می‌شنوند که پرده‌های گوش‌های شان را پاره می‌کند و از هراس زیاد و هیبت صدا، دل‌های شان می‌افتد.
الله‌ﷻ می‌فرماید: ﴿إِذَا رَأَتْهُم مِّن مَّكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّظًا وَزَفِيرًا﴾ [الفرقان: ۱۲]

---
[۱] – تفسیر الطبری ۱۹\۲۶۸

ترجمه: «هنگامی که {این آتش فروزان دوزخ} ایشان را از دور می‌بینند {و چشمشان بدان می‌افتد} صدای خشم‌آلود و جوش‌وخروش آن را می‌شنوند».

دوزخیان زیاد تشنه می‌باشند، الله‌تعالی فرموده اند: ﴿وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وِرْدًا﴾. [مریم: ٨٦] **ترجمه**: و مجرمان را مانند حیوانات تشنه به طرف دوزخ می‌رانیم.

و هنگامی‌که دوزخیان به جهنم برده می‌شوند، کور می‌گردند؛ هیچ چیزی را دیده نمی‌توانند؛ همین‌طور گنگ می‌شوند، زبان‌شان توانایی سخن گفتن را ندارد و کر می‌شوند و هیچ صدایی را نمی‌توانند شنید. الله‌تعالی می‌فرماید: ﴿وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى وُجُوهِهِمْ عُمْيًا وَبُكْمًا وَصُمًّا﴾. [الإسراء: ٩٧]

ترجمه: «و در روز رستاخیز ایشان را بر روی رخساره {کشانده} و کور، لال و کر {از گورها} جمع می‌گردانیم»

الله‌تعالی می‌فرماید: ﴿قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَتُحْشَرُونَ إِلَى جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ﴾. [آل عمران: ١٢]

ترجمه: «ای محمد! به آنانی‌که از دعوت شما انکار کرده اند بگو: آن وقت نزدیک است که شما مغلوب شوید و به طرف دوزخ دوان دوان رانده شوید که بد جایگاهی است.» و یا طوری که الله‌تعالی در این آیت ارشاد فرموده اند: ﴿فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا﴾. [مریم: ٦٨]

ترجمه: «سوگند به پروردگارت، هر آئینه کافران را همراه با شیاطین گرد می‌اوریم و سپس ایشان را گرداگرد دوزخ به زانو درافتاده و ذلیلانه حاضر می‌سازیم.»

این بدترین حالت ذلت و رسوایی است که الله‌تعالی آن‌را تصویر نموده است.

هنگامی‌که آنها به طرف جهنم کشانده می‌شوند و حالت سهمناک آتش را مشاهده می‌کنند اظهار پشیمانی و ندامت می‌نمایند و به این آرمان می‌باشند که ای کاش! یک‌بار دیگر به دنیا برده شوند تا ایمان بیاورند، مگر از آتش رهایی نمی‌یابند.

الله‌تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَوْ تَرَى إِذْ وُقِفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبَ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾. [الأنعام: ٢٧]

ترجمه: «اگر تو (ای محمد!) حال بد آنان را مشاهده کنی آن‌گاه که ایشان را (در کنار) آتش دوزخ نگاه می‌دارند، آنان می‌گویند: ایکاش! به دنیا بر می‌گشتیم و آیات پروردگارمان را تکذیب نمی‌کردیم و از زمرهٔ مؤمنان می‌شدیم»

ایمان داشتن به جهنم (دوزخ)

ایمان به موجودیت دوزخ فرض است و کسی که منکر آن باشد، از دایرۀ اسلام خارج می‌شود.[1]



۱. جهنم را تعریف کنید.
۲. دلایل اثبات دوزخ را بیان نمایید.
۳. دوزخ جای کدام مردم است؟
۴. کدام اعمال سبب داخل شدن در دوزخ می‌گردد؟
۵. دوزخیان چگونه به طرف دوزخ کشانیده می‌شوند؟
۶. حکم ایمان داشتن به وجود دوزخ را توضیح دهید.

[1] – الفقه الأکبر – (۱ / ۶۳), العقیدة الطحاویه – (۱ / ۵۱)

درس ششم

نواقض ایمان (۱)

شرک اکبر

شرک ظلم بزرگی است که اسباب هلاکت انسان را فراهم می‌آورد، و چنان گناه بزرگی است که در نزد الله‌تعالی مورد بخشش قرار نمی‌گیرد.

تعریف شرک

شرک، درلغت حصه و قسمت را گویند، که به شراکت، همتا و یکجا بودن هم اطلاق می‌گردد.

در اصطلاح، به ذات، صفات، تصرفات و عبادت الله‌تعالی شریک قایل‌شدن را شرک گویند.

۱. **شرک در ذات:** مانند این که کسی به وجود دو خدا یا بیشتر از آن معتقد باشد.

۲. **شرک درصفات:** مانند این که کسی صفات الله‌تعالی را به مخلوقات ثابت سازد، و یا هم بدون اسباب، کسی را عالم به امور غیب بداند، و یا کسی را مانند الله‌تعالی سمیع و قادر باور نماید، و یا صفات بنده‌گان را مثل صفات الله‌تعالی پندارد.

۳. **شرک در تصرفات:** به چیزی گفته می‌شود که کسی بدون الله‌تعالی، کس دیگری را بدون اسباب، متصرف وکارساز و برآورندۀحاجت دانسته و یا مشکل‌گشا قبول نماید.

۴. **شرک درعبادت:** عبارت از آن است که جهت بنده‌گی وعبادت، به غیر الله‌تعالی سر تسلیم فرود آورده و در مقابل الله‌تعالی به کس و یا چیز دیگری طاعت، تعظیم و ستایش صورت بگیرد؛ و اعتقاد موجود باشد که گویا این کس و یا چیز، دارای قدرت غیبی است و توانایی ضرر رساندن و یا منفعت رساندن را دارد.

اقسام شرک

شرک به دو گونه است: شرک بزرگ (شرک اکبر) وشرک کوچک (شرک اصغر)

شرک بزرگ: آن است که برای الله‌تعالی همتایی آورده شود و یا غیر الله‌تعالی به پرستش گرفته شود. این‌گونه شرک، انسان را از اسلام بیرون می‌نماید و همۀ اعمال را نابود می‌کند. اگر شخصی مرتکب این‌گونه شرک شود و پیش از توبه بمیرد برای ابد در دوزخ می‌ماند.

با دقت در آیات قرآن‌کریم، چنین معلوم می‌گردد که شرک بزرگ به چهار قسم است: شرک در دعا وخواستن، شرک در قصد و نیت، شرک در طاعت، و شرک درمحبت داشتن. و این‌ها ذیلاً توضیح می‌گردند:

۱. **شرک در دعا:** دعا از انواع مهم عبادات به شمار می‌رود. رسول‌الله ﷺ می‌فرماید: (الدعاء هوالعبادة)[۱] الله‌تعالی می‌فرماید: ﴿وَقَالَ رَبُّكُمُ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾ [غافر: ٦٠]. **ترجمه**: «و پروردگار شما گفت: مرا دعا کنید (از من بخواهید) برای‌تان اجابت می‌کنم، یقیناً کسانی که از عبادت من سر باز می‌زنند، زود است که در جهنم به ذلت داخل شوند.» همین طور که دعا عبادت است، خواستن از کس دیگری، جز الله‌تعالی شرک است. الله‌تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ﴾ (المؤمنون: ١١٧) **ترجمه**: «و هر کس که با خدا، معبود دیگری را به فریاد خواند و مسلماً هیچ دلیلی بر حقانیت آن نخواهد داشت، حساب او با خدا است، قطعاً کافران رستگار نمی‌گردند.»

هم‌چنان در آیت دیگری می‌فرماید: ﴿فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ﴾ (العنکبوت: ۶۵) **ترجمه**: «و هنگامی که بر کشتی سوار می‌شوند؛ خدا را پاکدلانه می‌خوانند ولی چون خداوند ایشان را به خشکی رساند و نجاتشان داد بناگاه شرک می‌ورزند.»

از لابه‌لای این آیت، به صراحت معلوم می‌شود که غیر از الله‌تعالی کسی دیگر را عبادت کردن و به غیر از الله‌تعالی از کسی کمک خواستن، شرک است.

۲. **شرک در قصد ونیت**: به شرکی گفته می‌شود که صاحب آن، با انجام دادن اعمال دینی، دست یافتن به مقاصد خاص دنیایی را هدف بگرداند، وبه صورت کلی هدف وی نشان دادن خود و ریاکاری باشد البته منافقان هم این‌چنین می‌کنند و رضای الله‌تعالی را نمی‌طلبند. این‌گونه شرک هم از جملهٔ شرک بزرگ می‌باشد. الله‌تعالی می‌فرماید: ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ۞أولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [الهود: ۱۵، ۱۶] **ترجمه**: «کسانی که (تنها) خواستار زنده‌گی دنیا و زینت آن هستند، (پاداش) اعمال‌شان را در این جهان بدون هیچ گونه کم و کاستی می‌دهیم. آنان کسانی اند که در آخرت جز آتش دوزخ بهره و سهمی ندارند و آنچه در دنیا انجام می‌دهند، ضایع و هدر می‌رود.»

---

[۱] رواه احمد والترمذی

۳. **شرک در طاعت**: به شرکی گفته می‌شود که مرتکب این‌گونه شرک، حرام‌بودن و حلال‌بودن را، بر خلاف حکم دین الله‌تعالی، از سوی مخلوق بپذیرد و قلباً باور داشته باشد که مخلوق حق حلال نمودن حرامی و یا حرام نمودن حلالی را دارد. الله‌تعالی در حق نصارا می‌فرماید: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ (التوبة: ۳۱). **ترجمه**: آنان دانشمندان و روحانیون خود را به غیر الله‌تعالی به خدایی گرفتند، همین‌گونه مسیح فرزند مریم را، در حالی که امر نشده بودند مگر به عبادت الله‌یگانه؛ ذاتی که جز او دیگری سزاوار پرستش نیست، الله‌تعالی از سخنان مشرکانۀ آنان پاک و مبرا است.

۴. **شرک در محبت**: به شرکی گفته می‌شود که شخصی به چیزی یا شخصی، غیر از الله‌تعالی چنان دوستی نماید و آن را چنان بزرگ پندارد که در نتیجه از روی عاجزی و عبودیت سرش را در برابر او خم نماید. البته سر خم نمودن از روی اجلال و تعظیم، خاص برای الله‌تعالی است و عبادت خاص برای اوست. الله‌تعالی می‌فرماید: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾ (البقرة: ۱٦٥) **ترجمه**: «برخی از مردم چنان اند که به الله‌تعالی همتایان دیگری می‌گیرند و به آنان دوستی می‌ورزند، چنان دوستی‌یی که شایستۀ الله است و آنانی که ایمان آورده اند از هر کس دیگری به الله‌تعالی بیشتر دوستی دارند.»

حکم شرک اکبر

صاحب این نوع شرک، مشرک گفته می‌شود و تا ابد دردوزخ می‌ماند؛ هرگز از جهنم بیرون نخواهد رفت وشفاعت هیچ شفاعت کننده‌ای درحق او پذیرفته نخواهد شد.



۱. شرک را تعریف کنید.
۲. شرک به چند گونه است؟
۳. شرک اکبر به چند گونه است؟
۴. آیا الله‌تعالی مشرک را خواهد بخشید ؟
۵. شرک در قصد و نیت چه را می‌گویند؟
۶. شرک در دعا چیست ؟
۷. حکم شرک اکبر را بیان کنید؟

شرک اصغر

تعریف شرک اکبر، اقسام وحکم آن‌را در درس قبلی آموختیم، در این درس تعریف شرک اصغر و اقسام آن‌را فرا می‌گیریم.

تعریف شرک اصغر

شرک اصغر، عبارت از گناهی است که، الله‌تعالی در کتاب خویش و یا حضرت پیامبر اکرمﷺ در احادیث مبارک خود از جهت سرزنش و تهدید، آن‌را به نام شرک یاد نموده‌اند. با اینکه این شرک، چیزی نیست که مرتکب آن، شخص را از اسلام بیرون نماید؛ اما این‌که این گناهان شرک گفته می‌شوند از روی آن است که شارع (الله‌تعالی و یا هم پیامبرﷺ) آن را شرک نامیده است. این شرک به دو گونه است:

الف: شرک آشکارا: این گونه شرک در میان افعال و الفاظ می‌آید.

ب: الفاظ: مانند این‌که کسی به غیر الله‌تعالی سوگند بخورد، ابن عمر -رضی‌الله‌تعالی عنهما- فرموده است که به غیر الله‌تعالی سوگند یاد نکنید؛ زیرا: «فَإِنِّي سَمِعْتُ رسول‌الله - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ- يَقُولُ «مَنْ حَلَفَ بِغَيْرِ اللَّهِ فَقَدْ كَفَرَ وَأَشْرَكَ»[1] **ترجمه**: من از رسول‌اکرمﷺ شنیدم که می‌فرمود: کسی که به غیر الله‌تعالی سوگند یاد کند کفر ورزیده و شرک آورده است.

ب. افعال: مانند این‌که کسی برای دفع بیماری‌های خود از چیزهایی استفاده نماید که، از جانب الله‌تعالی آن مفید معرفی نگردیده باشند. چنانچه نبی اکرمﷺ فرموده است: «مَنْ عَلَّقَ تَمِيمَةً فَقَدْ أَشْرَكَ»[2] **ترجمه**: کسی که (به گردن خود، اطفال و یا حیوانات) تعویذی را {به غرض رفع بیماری و چشم زدن} بیاویزد قطعاً شرک ورزیده است.[3]

شرک خفی: شرک در اراده و نیت‌ها شرک خفی گفته می‌شود. مانند ریاء؛ ریاء به عملی گفته می‌شود که کسی کار نیکی را به این قصد و نیت انجام دهد که مردم او را دیده از

---

۱ - مسند أحمد - (۱۰ / ۲۴۹)

۲ - مسند أحمد - (۲۸ / ۶۳۷)

۳- چیزهایی که در زمان جاهلیت (قبل از اسلام) رواج داشت و مشرکان آن چیزها را در گردن اطفال خود به نیت این که نظر نگردند می‌آویختند مانند بندها, تارها وغیره به نام تمیمه یاد می‌شود.

کار او تحسین نموده و او را به خاطر آن عمل ستایش کنند. الله‌تعالی می‌فرماید: ﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾ [الکهف: ۱۱۰] **ترجمه**: «پس هرکه دیدار پروردگارش را آرزو می‌دارد، بایستی عمل نیک انجام دهد، و در پرستش با پروردگار خود کسی را شریک نگرداند.»

نبی اکرمﷺ می‌فرماید: «إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمُ الشِّرْكُ الأَصْغَرُ»، قَالُوا: يَا رسول‌الله، وَمَا الشِّرْكُ الأَصْغَرُ ؟ قَالَ: «الرِّيَاءُ»[1] **ترجمه**: «یقیناً دربارهٔ شما نسبت به هر چیزی از شرک اصغر (شرک خورد) بیشتر بیم‌ناکم، گفتند: ای رسول‌اللهﷺ، شرک اصغر چیست؟ فرمود: ریاء.»

فعالیت‌ها: شاگردان راجع به شرک اکبر و شرک اصغر باهم مباحثه نمایند.

سؤال‌ها

۱. شرک اصغر را تعریف نمایید.
۲. چند مثال از شرک اصغر بیان نمایید.
۳. شرک اصغر چندگونه است ؟
۴. شرک آشکارا چندگونه است ؟
۵. حکم شرک اصغر را بیان نمایید.

۱ – المعجم الکبیر للطبرانی – (۴ / ۳۳۸)

نواقض ایمان (۲)

کفر اکبر

همان‌گونه که شرک، عمل ناروا، منافی توحید و از شکننده‌های آن است، کفر نیز یک عمل ناروا، منافی ایمان و از نواقض آن می‌باشد.

تعریف کفر

کفر، درلغت پنهان نمودن چیزی را گویند؛ اما در اصطلاح علم عقاید به آنچه ضد ایمان است، کفر گفته می‌شود. یعنی ایمان نیاوردن به الله‌تعالی و به پیامبران او، کفر گفته می‌شود. ایمان نیارودن به صورت دروغ شمردن، یا شک نمودن در یگانه‌گی او تعالی، تردید و دو دل شدن، حسد ورزیدن با پیامبر الله‌تعالی، کبر و سرکشی‌کردن در برابر شریعت الهی و یا چیزهای دیگری که از روی خواهش‌های نفسانی صورت بگیرد، همه کفر است.

امام رازی کفر را چنین تعریف کرده است:

«کفر، یعنی تصدیق نکردن پیامبرﷺ در چیزی که آمدن آن حضرت با آن ضروری دانسته شده است» (۱)

شرح تعریف

در اصطلاح علم عقاید، ایمان نیاوردن به الله‌ﷻ و یا به شریعت او تعالی که به واسطهٔ حضرت محمدﷺ آورده شده، و یا منکر شدن از چیزهای دیگری که ایمان داشتن به آن‌ها فرض می‌باشد و یا شک نمودن در آن‌ها و دروغ دانستن آن‌ها، از روی حسد، کبر و یا به اثر اسباب نفسانی دیگری امتناع از قبول ارشادات الهی، همه کفر محسوب می‌گردند؛ زیرا ایمان حقیقتی است که تجزیه را نمی‌پذیرد؛ پس امکان ندارد که به بعضی از چیزهای قطعی ایمان آورد و از برخی دیگر منکر گردید.

اقسام کفر

کفر دو گونه است.

---

۱ - تفسیر فخر الرازی به نقل از العقیدة الإسلامیة و أسسها – عبدالرحمن حسن حبنکة المیدانی ص ۷۱٦

کفر بزرگ (کفراکبر)

کفر کوچک (کفراصغر)

نخست: کفر اکبر: این گونۀ کفر، ضد ایمان است.

کفر اکبر به پنج‌گونه تقسیم شده است:

۱- کفر دروغ شمردن: نسبت دروغ (دروغگو دانستن) به فرستاده‌گان الله‌تعالی کفر است. هرکسی که انبیای الله‌تعالی را درآنچه که از سوی او تعالی آورده اند، دروغگو بداند، این شخص، کافر است و از اسلام خارج دانسته می‌شود؛ زیرا الله‌تعالی فرموده است: ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِلْكَافِرِينَ﴾ (العنکبوت: ٦٨) **ترجمه:** چه کسی ظالم‌تر از آن است که به الله‌تعالی دروغی را ببندد و یا به حق دروغی را نسبت بدهد؛ آن‌گاه که او را برسد. آیا در دوزخ جای‌گاه کافران نیست؟

۲- کفر انکار و خودبزرگ شمردن: این نوع کفر چنان است که شخص کافر، از حقانیت و راستی فرستاده‌گان الله‌تعالی دانا باشد، و یقین داشته باشد که فرستادۀ الله‌تعالی از جانب او، و برحق می‌باشد؛ اما آن‌هم از روی عناد و تکبر به اوامر الله‌تعالی گردن نمی‌دهد. چنان‌چه الله‌تعالی فرموده است: ﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾ (البقرة:٣٤) **ترجمه:** «و زمانی که ما به فرشته‌گان امر کردیم که در برابر آدم سجده کنید، همه سجده کردند مگر ابلیس، که انکار ورزید، تکبر نمود و از گروه کافران گردید.»

۳- کفر، شک، تردید و عدم یقین به صدق پیامبر: این‌گونه کفر را کفر ظن وگمان هم گفته می‌شود، چنانچه الله‌تعالی می‌فرماید: ﴿وَدَخَلَ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا ۝ وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُدِدْتُ إِلَى رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا ۝ قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا ۝ لَكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا﴾ [الکهف: ٣٥ - ٣٨] **ترجمه:** «و در حالی‌که او به خویشتن ستمگار بود، داخل باغ شد و گفت: گمان نمی‌کنم این نعمت هرگز زوال پذیرد، و گمان نمی‌کنم که قیامت بر پا شود و اگر هم به سوی پروردگارم بازگردانده شوم؛ قطعاً بهتر از این را در بازگشت خواهم یافت، رفیقش در حالی که با او گفتگو می‌کرد، به او گفت: آیا به آن کسی که تو را از خاک سپس از نطفه آفرید آن‌گاه تو را [به صورت] مردی درآورد کافر

شدی؟! اما من [می‌گویم] اوست خدا، پروردگار من است و من هیچ‌کس را با پروردگارم شریک نمی‌سازم.»

۴- کفر رو برتافتن و اعراض‌کردن: مراد از این نوع کفر آن است که از دین روی گرداند. یعنی نه به رهنمودهای نبوی گوش بدهد و نه به قلب میلی به طرف آن داشته باشد و نه خود را به آن واقف و آگاه نماید. چنان‌چه الله‌تعالی می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنْذِرُوا مُعْرِضُونَ﴾ (الأحقاف: ٣) **ترجمه**: «وآنانی که کافر شدند، از آنچه که بیم داده می‌شوند، روی می‌گردانند.»

۵- کفر نفاق: مراد از نفاق در اینجا نفاق درعقیده است، چنان‌که در ظاهر برای مردم ایمان خود را آشکار می‌سازد؛ اما در باطن عقیدۀ کفر می‌داشته باشد. چنانچه الله‌تعالی می‌فرماید: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ﴾ (المنافقون: ٣). **ترجمه**: «این (نفاق و بازداشتن از دین) به آن سبب است که آنان (نخست با زبان) ایمان آوردند (سپس با دل) کافر شدند، پس به این سبب بر دلهای آنان مهر زده شد اکنون آنان هیچ‌چیزی را نمی‌دانند و ادراک نمی‌کنند»

اقسام نفاق

نفاق دو گونه است:

نخست: نفاق عقیدتی: به این‌گونه نفاق، کفر اکبر نیز گفته می‌شود و سبب خروج از اسلام می‌گردد. و این‌گونه نفاق شش قسم است؛ نسبت دروغ نمودن به پیامبر و یا به چیزهایی که پیامبر از جانب الله‌تعالی آورده است، کینه ورزیدن با پیامبر، یا کینه ورزیدن با چیزهایی که رسولﷺ از جانب الله آورده است، اظهار خوشی به سبب ضعیف شدن پیامبر و دین، یا بد شمردن کمک و همکاری با پیامبر.

دوم: نفاق عملی: این نفاق نفاق اصغر هم گفته می‌شود، با این‌گونه نفاق، انسان از اسلام بیرون نمی‌گردد؛ اما باز هم گناه‌کبیره است. پیامبرﷺ چند نمونۀ آن را برای ما بیان فرموده است: «أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ مُنَافِقًا خَالِصًا وَمَنْ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنْهُنَّ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنْ نِفَاقٍ حَتَّى يَدَعَهَا إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ وَإِذَا عَاهَدَ غَدَرَ وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ وَإِذَا خَاصَمَ فَجَرَ»[1]

ترجمه: «چهار خصلت است که اگر همه [آن چهار خصلت] در کسی پیدا شد به تمام

---

۱ - متفق علیه

معنا منافق است، اگر یکی از آن چهار در کسی پیدا شد در آن شخص عادتی از عادت‌های نفاق پیدا شده است تا آن زمان که آن عادت را ترک نماید، آن چهار خصلت این‌هاست: هرگاه که سخن بزند دروغ می‌گوید، و زمانی که پیمان ببندد در آن غدر می‌کند، وقتی که وعده کند وفا نمی‌کند و آن‌گاه که با کسی مخاصمه کند دشنام می‌دهد.»

حکم کفر اکبر

به صاحب این کفر، کافرگفته می‌شود و از اسلام بیرون می‌گردد، به سبب این کفر مستحق ابدی دوزخ گردیده و در روز قیامت، شفاعت هیچ شفاعت کننده، در حق او پذیرفته نمی‌شود.



۱. کفر را تعریف کنید.
۲. اقسام کفرکدام‌ها اند؟
۳. کفراکبر(کفربزرگ) چند گونه است؟
۴. نفاق به چند قسم است؟
۵. آیا نفاق عملی سبب بیرون‌شدن از اسلام می‌گردد؟ به تفصیل بیان کنید.
۶. حکم کفر اکبر را توضیح دهید.

کفر اصغر

در لابه‌لای درس قبلی راجع به کفر اکبر سخن گفتیم و پیرامون آن اطلاعات ضروری بدست آوردیم حالا در رابطه به کفر اصغر، تعریف آن، اقسام و حکم آن بحث می‌نماییم.

تعریف کفر اصغر

کفر اصغر از گناهانی است که، صاحب شریعت، از روی سرزنش و یا تهدید، آن گناهان را به کفر نسبت داده است؛ اما به حد کفر اکبر نرسیده و به اصل ایمان منافی نمی‌باشند. این نوع گناهان باعث ضعف ایمان می‌شوند. هرگاه مرتکب این چنین گناهان توبه نکند، الله‌تعالی اگر خواست او را جهت سزای عمل بدش، به جهنم می‌فرستد؛ اما نه به طور ابدی، و اگر الله‌تعالی اراده کرد وی را عفو می‌نماید.

اقسام کفر اصغر

کفر اصغر(کفر کوچک) دارای اقسام زیاد است؛ اما به صورت مختصر گفته می‌توانیم: هرگناهی که در نصوص شریعت به کفر نسبت شده باشد؛ ولی به حد کفر اکبر و شرک اکبر نرسیده باشد، کفراصغر گفته می‌شود.

مثال‌های کفر اصغر

رسول‌اللهﷺ در یک حدیث شریف فرموده است: «سِبَابُ الْمُسْلِمِ فُسُوقٌ وَقِتَالُهُ كُفْرٌ»[۱]

ترجمه: دشنام دادن مسلمان فسق و کشتن او کفر است.

هم‌چنان درحدیث دیگری هنگام **حجة** الوداع که برای مردم نصیحت می‌کرد، فرمود: «لَا تَرْجِعُوا بَعْدِی كُفَّارًا يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ»[۲] **ترجمه**: بعد از من کافر نشوید که برخی از شما گردن برخی دیگر را بزند.

در حدیث دیگری فرموده است: «اثْنَتَانِ فِي النَّاسِ هُمَا بِهِمْ كُفْرٌ: الطَّعْنُ فِي النَّسَبِ وَالنِّيَاحَةُ عَلَى الْمَيِّتِ»[۳] **ترجمه**: درمردم دو عادتی وجود دارد که آن دو کفری است: یکی طعنه زدن به نسب و آن دیگری گریه سردادن آمیخته با فریاد بر بالای مرده.

---

۱ - صحیح مسلم - (۱ / ۵۷)
۲ - صحیح مسلم - (۱ / ۵۸)
۳ - صحیح مسلم - (۱ / ۵۸)

حکم این‌گونه کفر

صاحب این گونه کفر، نه به کفر نسبت کرده می‌شود و نه هم از اسلام بیرون مـی‌گـردد. اما صاحب شریعت برای سرزنش و تهدید و باز داشتن مـسلمانان از ارتکـاب ایـن چنـین گناهانی، آن را کفر خوانده است.

فعالیت: شاگردان درمیان خود راجع به تعریف کفراصغر واقسام آن باهم مباحثه نمایند.



۱. کفر اصغر را تعریف نمایید.

۲. چند مثال برای کفر اصغر بیاورید.

۳. حکم کفر اصغر را بیان نمایید.

۴. برای کفر اصغر چند دلیل نقلی ذکر کنید.

درس دهم

بدعت

شیطان همواره در صدد اغوا و گمراه کردن انسان است؛ فاسقان را به طرف بی‌دینی سوق داده و مردم متدین را به افراط در امور دینی و عقیدتی تشویق نموده ایشان را از مرزهای دین خارج می‌گرداند، تا در دین چیزهای نو و تباه کن را ایجاد نماید و مردم بی خبر از دین و تعلیمات دینی، این چیزهای تازه وارد شده را جزء دین پندارند و به هدف اطاعت از الله‌تعالی در معصیت و گناه غرق شوند.

در درس حاضر پیرامون بدعت بحث نموده دلایل عدم جواز آن را از قرآن و سنت فرا می‌گیریم.

تعریف بدعت

بدعت یک واژهٔ عربی است و به مفهوم نو پیدا، نو آوری، چیز نو و تازه را می‌گویند و در اصطلاح شرع، چیزهای نو و بکری را در دین پیدا کردن که در زمان رسول‌اللهﷺ به آن نیاز بود و کدام مانع هم موجود نبود مگر با آن‌هم شریعت به آن امر ننموده، ایجاد همچو پدیده‌ها بدعت گفته می‌شود.

شرح تعریف

در تعریف به سه مطلب اشاره گردیده است:

۱. بدعت در دین، به ایجاد چیزهای نو، اطلاق می‌شود که قرآن و سنت به آن امر نکرده باشد. بدعت در امور دینی می‌باشد و نو آوری‌ها در امور دنیوی بدعت گفته نمی‌شود.

تفاوت میان امور دینی و دنیوی در این است که امور دینی جهت حصول اجر و طلب ثواب انجام می‌شود و امور دنیا از خود اهداف بخصوص دارد.

۲. این چیزهای نو که نزد صاحب بدعت به آن ضرورت احساس می‌گردد، در زمان رسول‌اکرمﷺ نیز به آن نیاز بود و همین‌قدر نیاز کافی است، که این کار نو یک عمل دینی شمرده شود؛ زیرا کار دینی باید تطبیق می‌شد. رسول‌اللهﷺ دین را به پایهٔ کمال رسانده اند و همه‌اش را در عمل پیاده کرده اند.

آن چیزهایی که به وسیلهٔ آن خدمت دین تحقق می‌یابد و در عهد رسول‌اکرمﷺ به آن ضرورت نبود و اکنون نفع و تأثیر آن آشکار گردیده، ایجاد و احداث همچو چیزها، اسباب و وسائل بدعت شمرده نمی‌شود.

بگونهٔ‌مثال: علوم زبان عربی از قبیل صرف، نحو و بلاغت و جز آن در صدر اسلام و در عهد نبی اکرمﷺ رایج نبود؛ زیرا در آن زمان مسلمانان بدون فراگیری علم صرف و نحو به

معنا و مفهوم قرآن و سنت پی می‌بردند و فعلاً در عرب و عجم آن تخصص و سلیقه وجود ندارد، پس جهت دانستن قرآن و سنت، آموزش علوم زبان ضروری می‌نمایند که فرا گرفته شوند. تنفیذ قوانین، ایجاد محاکم و نظم‌عامه بدعت به شمار نمی‌روند؛ زیرا آن‌ها از ضرورت این زمان به شمار می‌روند که در زمان رسول‌الله ﷺ به این پیمانهٔ وسیع به آن‌ها نیاز محسوس نبود.

۳. نو آوری در امور دین، در صورتی بدعت مذموم پنداشته می‌شود که در زمانهٔ رسول‌اکرم ﷺ انجام آن ممکن بود؛ ولی با آن هم انجام نپذیرفت؛ اما اگر در برابر چیزهای نو و استفاده از آن‌ها، در آن زمان مانع وجود داشت و بکارگیری آن ممکن نبود، ایجاد آنها و استفاده از آن بدعت مذموم پنداشته نمی‌شود؛ مشروط به اینکه با کدام اصل و حکم دینی در تضاد نباشد. مثلاً: استفاده از تکنالوژی نوین حفظ دین، ترویج و نشر مسایل دینی، و استفاده از تجهیزات مدرن در جهاد، استفاده از رادیو، تلویزیون، انترنت و ماشین‌آلات مطابع در پخش و نشر دعوت اسلامی بدعت به شمار نمی‌رود؛ زیرا استفاده از این وسایل در آن زمان ممکن نبود و بشر قادر به اختراع آن نشده بود.

فعالیت

۱- شاگردان در مورد اقامه کردن دین، آوردن امنیت، تعلیم و تربیت، صحت و استقرار عدالت در جامعه بحث نمایند که چگونه می‌توانند عبادت پنداشته شوند.

۲- چرا سازماندهی تشکیلات دولتی بدعت پنداشته نمی‌شود با آن‌که در زمانهٔ رسول‌الله ﷺ به این پیمانه نبود.

بدعت در عقیده

علما و دانشمندان متفق اند که ایجاد بدعت در عقیده، حرام است و بعضی بدعت‌های اعتقادی منجر به کفر می‌گردد، در صورتی که از حکم صریح دین انکار رخ دهد. همهٔ علما آنرا کفر بواح (نمایان) می‌دانند؛ مانند این سخن مشرکان که الله‌تعالی در قرآن کریم از آن حکایت می‌فرماید: ﴿وَقَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِذُكُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلَى أَزْوَاجِنَا﴾ [الأنعام:۱۳۹] **ترجمه**: «و گفتند: آنچه در شکم‌های این حیوانات است، صرف از آن مردهای ماست و برخورداری زن‌های ما از آن حرام گردانیده شده است.»

دلایل ناروا بودن بدعت

دلایل عدیدهٔ عقلی و نقلی به ناروا بودن بدعت دلالت دارند، که در اینجا به برخی از دلایل قاطع و صریح از قرآن و سنت اکتفا می‌نماییم:

اول قرآن کریم: الله‌تعالی می‌فرماید: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلاَمَ دِينًا﴾ [المائدة: ٣]

ترجمه: «امروز دین‌تان را برای‌تان کامل ساختم، و نعمتم را بر شما به اتمام رساندم، و اسلام را دین پسندیده‌تان گردانیدم»

پس کسی‌که چیزهای نو را در دین پدید آورد، و آن‌را از دین معرفی کند، به آن معنا است که دین را به دست رسول‌کریمﷺ کامل نمی‌داند و از این کار بر می‌آید که گویا بعضی از بخش‌های دین را آنحضرتﷺ تکمیل نکرده و آن‌را برای این مبتدع گذاشته تا تکمیل‌ش نماید، یا به مفهوم این آیت پی نبرده و یا در خط انکار قرار دارد.

رسول‌اللهﷺ در حدیثی می‌فرماید: «أُوصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَالسَّمْعِ وَالطَّاعَةِ لِوُلاَةِ الأمر، وَإِنْ كَانَ عَبْدًا حَبَشِيًّا، فَإِنَّهُ مَنْ يَعِشْ مِنْكُمْ بَعْدِي فَسَيَرَى اخْتِلاَفًا كَثِيرًا، فَعَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمَهْدِيِّينَ، تَمَسَّكُوا بِهَا، وَعَضُّوا عَلَيْهَا بِالنَّوَاجِذِ، وَإِيَّاكُمْ وَمُحْدَثَاتِ الأمور. فَإِنَّ كُلَ مُحْدَثَةٍ بِدْعَةٌ، وَكُل بِدْعَةٍ ضَلاَلَةٌ»[1]

ترجمه: من شما را به تقوای خدای تعالی و به شنیدن اوامر و اطاعت مسؤولین امورتان دستور می‌دهم؛ اگر چه متولی امور شما یک غلام حبشی باشد، هرکه از شما زنده بماند شاهد اختلاف زیادی خواهد بود. پس شما به سنت من و سنت خلفای راشدین هدایت یافته، این طریقه و روش را به دندان‌های خویش محکم بگیرید. از کارهای نو پیدا (بدعت) خودداری کنید؛ زیرا هر چیز نو بدعت است و هر بدعت ضلالت و گمراهی است.

در یک حدیث شریف ام المؤمنین حضرت عایشهٔ صدیقه -رضی‌الله‌تعالی عنها- از رسول‌اللهﷺ روایت می‌کنند: «مَنْ أَحْدَثَ فِي امرنا هَذَا مَا لَيْسَ مِنْهُ فَهُوَ رَدٌّ»[2]

ترجمه: «کسی که در دین ما چیز نوی را ایجاد کند، که از اصل دین نیست آن عمل مردود است» ناگفته نماند که هر بدعتی که در جامعه اسلامی رونما می‌گردد؛ یک سنت از سنت‌های پیامبر اسلامﷺ برداشته می‌شود و جایش را بدعت‌ها فرا می‌گیرد.



۱. بدعت را تعریف کنید.
۲. از تعریف بدعت کدام مطالب بر می‌آید.
۳. بدعت در عقیده چگونه است.
۴. دلایل ناروا بودن بدعت را در قرآن و سنت بیان کنید.

۱ــ رواه احمد فی المسند و ابو داود فی السنن

۲ــ متفق علیه

مقام اصحاب پیامر صلی ا الله علیه وسلم

۱. تعریف صحابه

صحابه و اصحاب، جمع صحابی است که به معنای دوست و همراه می‌باشد.

و در اصطلاح، صحابی به شخصی گفته می‌شود که پیغمبرﷺ را دیده، به او ایمان آورده و در حالت ایمان وفات یافته باشد.

۲. برتری و مقام اصحاب کرام

الله‌ﷻ، در بسا از آیات قرآن فضیلت، مقام و منزلت صحابه را ستوده که به عنوان مثال آیات ذیل را ذکر می‌کنیم:

أ. اللهﷻ از صحابه خشنود و راضی است و صحابه از او: در این‌باره الله‌تعالی می‌فرماید: ﴿وَالسَّابِقُونَ الأولونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالأَنصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُم بِإِحْسَانٍ رَّضِيَ اللّهُ عَنْهُمْ وَرَضُواْ عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ [توبه: ۱۰۰]

ترجمه: «و پیشگامان نخستین از جملهٔ مهاجران و انصار و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کردند، خدا از ایشان خشنود و آنان نیز از او خشنودند و برای آنان باغ‌هایی آماده کرده که از زیر [درختان] آن نهرها روان است، همیشه در آن جاودانه اند. این یک کامیابی بزرگ است»

ب. صفات نیک صحابه در قرآن

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿مُّحَمَّدٌ رسول‌الله وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاء عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاء بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِم مِّنْ أثر السُّجُودِ﴾ [الفتح: ۲۹]

ترجمه: «محمدﷺ پیامبر خداست و کسانی که با اویند بر کافران سخت‌گیر و با هم‌دیگر مهربانند. آنان را در رکوع و سجود می‌بینی؛ فضل و خشنودی خدا را خواستارند؛ علامت [مشخصه] آنان اثر سجود در چهره‌هایشان است»

ج. بر بنیاد آیات مبارکهٔ فوق و احادیث زیادی که به مقام بلند صحابه دلالت می‌کنند، همهٔ امت اسلامی به عدالت وتقوای صحابه اجماع نموده گفته اند: «**الصحابة كلهم عدول**» یعنی همه اصحاب، نیک‌اندیش و درست‌کارند و همگی دارای تقوا می‌باشند. مشاجره‌ها و

اختلافاتی که در بین آن‌ها رخ داده؛ اجتهادی بوده است، و هیچطرف را نمی‌توان ملامت کرد، و اگر کسی از آن‌ها گناهی هم مرتکب شده باشد توبه کرده است و خداوند تعالی او را مورد بخشش قرار داده است. الله جل جلاله می‌فرماید: ﴿لَقَد تَّابَ اللهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالأَنصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِن بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ﴾ [التوبه: ۱۱۷] **ترجمه:** «به یقین، خدا توبهٔ پیامبر و توبهٔ مهاجران و انصار را پذیرفت. مهاجرین و انصاری که در ساعت دشوار از او پیروی کردند بعد از آنکه چیزی نمانده بود دل‌های دسته‌ای از آنان منحرف شود؛ باز هم خداوند توبهٔ آنان را پذیرفت. چرا که او نسبت به آنان بسیار مهربان و رحیم است».

۳. ویژگی صحابه

صحابهٔ کرام چنان انسان‌های وارسته‌یی اند که خداوند متعال خشنودی و رضایتش را از آنان چنین اظهار می‌دارد: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ﴾ [الفتح: ۱۸].

ترجمه: «به راستی خداوند از مؤمنان خوشنود شد؛ زمانی که در زیر درخت با تو بیعت کردند».

صحابهٔ کرام مقام و جایگاه بلندی دارند؛ آنان کسانی اند که خداوند متعال ایشان را برای وساطت میان پیغمبر و امتش تا روز قیامت برگزیده است، که بدون آن‌ها نه فهم درست قرآن به امت می‌رسد و نه تعلیمات و راهنمایی‌های پیغمبر اکرم صلی الله علیه وسلم.

به همین خاطر ایمان داشتن به عدالت، صدق و تقوای صحابه برخی از ایمان به شمار می‌رود.

فعالیت: تفکر کنید: اگر خدای ناخواسته ما صحابه را بی‌اعتبار بدانیم، در حالی که قرآن و سنت را آن‌ها به ما رسانده اند، سرنوشت مسلمانان چگونه خواهد بود و حال اسلام چه خواهد شد؟

۴. دوستی با صحابه

پیغمبر صلی الله علیه وسلم در بیاناتش به مسلمانان دستور داده است تا با اصحاب دوستی داشته باشند و خود را از دشمنی با آنان دور نگهدارند، چرا که جماعت صحابه در روی زمین برترین

جماعت و دوستی با آن‌ها نشانهٔ ایمان کامل می‌باشد. محبت و احترام و قدرشناسی آن‌ها به معنای محبت و احترام به پیغمبر اکرمﷺ و دین اوست.

به همین خاطر پیغمبرﷺ در خطاب به عموم امت، توجه آنان را به اصحاب و جایگاه شان معطوف داشته فرموده است: «لاَ تَسُبُّوا أَصْحَابِى فَوَالَّذِى نَفْسِى بِيَدِهِ لَوْ أَنْفَقَ أَحَدُكُمْ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَبًا مَا بَلَغَ مُدَّ أَحَدِهِمْ وَلاَ نَصِيفَهُ»[1]. **ترجمه**: «اصحابم را دشنام ندهید؛ قسم به ذاتی که روحم در اختیار اوست اگر یکی از شما به اندازهٔ کوه احد طلا صدقه دهد به یک مشت خیرات آن‌ها نمی‌رسد و نه به نیم‌مشت خیرات آن‌ها می‌رسد.»

در حدیثی دیگر می‌فرماید: «اللَّهَ اللَّهَ فِي أَصْحَابِي اللَّهَ اللَّهَ فِي أَصْحَابِي لَا تَتَّخِذُوهُمْ غَرَضًا بَعْدِي فَمَنْ أَحَبَّهُمْ فَبِحُبِّي أَحَبَّهُمْ وَمَنْ أَبْغَضَهُمْ فَبِبُغْضِي أَبْغَضَهُمْ وَمَنْ آذَاهُمْ فَقَدْ آذَانِي وَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ وَمَنْ آذَى اللَّهَ يُوشِكُ أَنْ يَأْخُذَه»[2]. **ترجمه**: «دربارهٔ اصحاب من از خدا بترسید! از خدا بترسید! تیر سخنان زشت خود را بسوی آن‌ها نشانه نگیرید، اگر کسی آنان را دوست بدارد به خاطر محبتی که با من دارد آن‌ها را دوست می‌دارد و اگر کسی نسبت به آنان بغض و دشمنی ورزد به خاطر دشمنی‌اش با من است. کسی که آنان را اذیت و آزار دهد در حقیقت مرا آزار داده است، و کسی که مرا بیازارد یقیناً الله‌ﷻ را آزرده است (او را از خود ناراض ساخته است) و کسی که خداوند را بیازارد، زود است که خداوند از گریبانش بگیرد.»

فعالیت

در حدیث فوق پیامبر اکرمﷺ چند نکتهٔ مهم را ذکر کرده است، دربارهٔ آن‌ها به نوبت سخن بگویید:

۱. در بارهٔ اصحاب کرام از خدا بترسید.

۲. صحابه را هدف سخنان زشت‌تان قرار مدهید.

۳. دوستی با اصحاب در واقع دوستی با رسول خداست.

۴. دشمنی با صحابه به معنای دشمنی با پیامبر است.

---

[1] – سنن أبی داود

[2] – الترمذی

۵. بغض و کینه داشتن نسبت به صحابه منافقت است

چنان‌که دوستی با اصحاب نشانهٔ ایمان است، بدبینی آن‌ها منافقت و سرکشی به شمار می‌رود. امام طحاوی رحمه‌الله می‌نویسد: (**وَبُغْضُهُم كُفْرٌ ونِفَاقٌ وطُغْيَانٌ**). یعنی بدبینی با صحابه یا کفر است یا نفاق و یا سرکشی و طغیان.

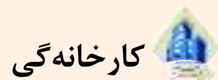
معنای این سخن این است که اگر بغض با صحابه با انگیزهٔ دینی و یا قهر و غضب بود کفر است و مسلمان با این کار، کافر می‌شود. و اگر بد گفتن صحابه و کینه داشتن با آن‌ها به خاطر امور دنیوی باشد، این کار فسق است.

و بغض با صحابه بدان دلیل نفاق است– که پیغمبرﷺ فرموده است: «**الْأَنْصَارُ لَا يُحِبُّهُمْ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا يُبْغِضُهُمْ إِلَّا مُنَافِقٌ**»[1]. یعنی انصار را دوست نمی‌دارد؛ مگر مؤمن و با آن‌ها بغض در دل نمی‌پروراند؛ مگر منافق.

از سوی دیگر صحابه کرام -رضوان‌الله علیهم اجمعین- پاسداران و مبلغان دین بودند و در مقابل کفر جهاد و مبارزه کردند، پس بغض با آن‌ها از آن جهت منافقت است که این کار از عادات و خصلت‌های منافقان آن زمان بود.



۱. صحابه را تعریف کنید.
۲. دربارهٔ مقام صحابه دو دلیل نقلی ذکر کنید.
۳. حکم دوستی با صحابه چیست؟
۴. حکم بغض و دشمنی با صحابه را بنویسید.



شاگردان دربارهٔ صحابه یک مقاله بنویسند که از ده سطر کم نباشد.

۱- صحیح البخاری

بخش

حدیث



شناخت حدیث صحیح و حسن

از آن جایی که احادیث پیامبرﷺ ازلحاظ روایت دارای مراتب مختلف می‌باشند، علمای مسلمان در این زمینه اصطلاحات خاصی را وضع کرده اند. در خلال این درس، بعضی اصطلاحات مهم حدیث را به معرفی خواهیم گرفت.

اول: حدیث صحیح

تعریف حدیث صحیح: از نگاه زبان عربی صحیح ضد مریض را گویند.

در اصطلاح محدثین حدیث صحیح، حدیثی را گویند که راویان آن عادل بوده و از حافظهٔ قوی برخوردار باشند، و سند آن متصل و از هر نوع علت و شذوذ خالی باشد.

شرح تعریف

در تعریف اصطلاحی حدیث پنج شرط ذکر شده است که جهت وضاحت بیشتر ذیلاً توضیح می‌گردد.

۱- عدالت راویان: بدین معنا که هر کدام از راویان حدیث، مسلمان، عاقل، بالغ، غیر فاسق و دارای مروت باشند.

۲- راویان، اشخاص متقی و ضابط باشند: به این معنا که راویان، دارای حافظهٔ قوی بوده و همیشه حدیث را به طور کامل به یاد داشته باشند، و در هنگام ضرورت برای خواندن حدیث بدون کمی و زیادت بتوانند حدیث را بیان نمایند.

۳- اتصال سند: معنای اتصال سند آن است که هریک از راویان، حدیث را از راوی قبلی حدیث، شنیده باشد و یا از راوی قبلی اجازهٔ روایت داشته باشد.

٤- پاک بودن از علت: به گونهٔ که در حدیث عیب و علتی پنهان نباشد تا صحت حدیث را زیر سؤال ببرد.(۱)

---

۱ _ مراد از پاکی سند آن است که درسند انقطاع پنهانی موجود نباشد که ظاهراً سند پاک معلوم شود ولی حقیقت پنهان باشد؛ زیرا که اگر در سند انقطاع موجود باشد به چنین حدیثی منقطع گفته می‌شود، نه صحیح.
این مثال را امام ابن الصلاح از خلال حدیث ذیل شرح نموده است :- عن عبدالرازق عن سفیان الثوری عن أبی إسحاق عن زید بن یثیع عن حذیفهٔ قال : قال رسول‌اللهﷺ: (إن ولیتموها أبا بکر فقوی أمین...).

هرگاه یک محدث در ظاهر این حدیث نظرکند سند آن متصل معلوم می‌شود حال آن که در دو جای سند این حدیث انقطاع موجود است: اول اینکه خود امام عبدالرازق این حدیث را از امام ثوری نشنیده بلکه این حدیث را از نعمان بن ابی شیبه الجندی شنیده است. دوم اینکه امام ثوری هم این حدیث را از ابو اسحاق نشنیده بل که آن را از امام شریک شنیده و امام شریک از امام ابو اسحاق شنیده است. پس در سند انقطاع مخفی وجود دارد [مقدمه ابن الصلاح – (۳۳/۱)]

۵ـ پاکی از شذوذ: به این معنا که حدیث شاذ نباشد. شاذ به حدیثی اطلاق می‌گردد که راوی‌یی که در مرتبهٔ مقبول قرار دارد حدیثی را برخلاف راوی‌یی نقل کند که از لحاظ مرتبه از وی بلندتر است.

مثال حدیث صحیح

«قال الإمام البخاري:حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ قَالَ حَدَّثَنَا شُعْبَةُ عَنْ قَتَادَةَ عَنْ أَنَسٍ –رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ– عَنْ النَّبِيِّ –صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ– قَالَ: ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ وَجَدَ حَلَاوَةَ الْإِيمَانِ مَنْ كَانَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا سِوَاهُمَا وَمَنْ أَحَبَّ عَبْدًا لَا يُحِبُّهُ إِلَّا لِلَّهِ.....»[۱]

بلی، این حدیث صحیح است؛ زیرا تمام راویان آن عادل، صاحب حافظهٔ قوی و سند آن متصل بوده و هیچ‌گونه علت و شذوذی در آن موجود نیست.

فعالیت

شاگردان راویانی را که در حدیث بالا ذکر شده اند نام بگیرند.

۲ــ حدیث حسن

تعریف حدیث حسن

در زبان عربی حسن ضد قبیح را گویند.

و در اصطلاح محدثین: حسن به آن حدیثی گفته می‌شود که راویان حدیث عادل بوده، مگر یکی از آن‌ها صاحب حافظهٔ قوی نباشد، سند آن متصل، و از هر نوع علت و شذوذ پاک باشد.

شروط حدیث حسن

۱- راویان، عادل باشند.
۲- سند حدیث متصل باشد.
۳- شاذ نباشد.
۴- علت نداشته باشد.

---

۱ - صحیح البخاری

فرق میان حدیث صحیح و حسن

با توجه به تعریف و شروط حدیث صحیح و حسن تنها فرقی که میان حدیث حسن و صحیح وجود دارد آن است که یکی از راویان حدیث حسن، دارای ضبط و حافظهٔ قوی نباشد.

مثال حدیث حسن

امام احمد می‌گوید: «حَدَّثَنا عَبْدُ الرَّزَّاقِ أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ عَنْ بَهْزِ بْنِ حَكِيمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ سَمِعْتُ رسول‌الله –صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ– يَقُولُ: (وَيْلٌ لِلَّذِي يُحَدِّثُ الْقَوْمَ ثُمَّ يَكْذِبُ لِيُضْحِكَهُمْ وَيْلٌ لَهُ وَوَيْلٌ لَهُ».[1]

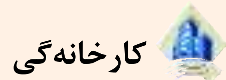
اسناد این حدیث متصل، خالی از شذوذ و علت بوده و راویان آن عادل اند، مگر تنها بهز بن حکیم که راوی این حدیث است در حفظ ضعیف بوده، از همین سبب این حدیث، حسن محسوب می‌شود.

حکم حدیث صحیح وحسن

حدیث صحیح و حسن هر دو دلیل شرعی بوده و عمل برآن واجب می‌باشد.



۱- حدیث صحیح را تعریف نمایید؟
۲- شروط حدیث صحیح چند است؟
۳- فرق بین حدیث صحیح و حسن چیست؟ واضح نمایید.
۴- حکم حدیث صحیح و حسن را بیان کنید؟



تعریف حدیث صحیح و حسن را حفظ نمایید.

---

۱ - مسند أحمد

حدیث ضعیف

یکی از خصوصیات دین مبین اسلام آن است که هر حکمی، بر ادله استوار است، و هیچ عمل و سخنی در اسلام وجود ندارد که بر دلیل استوار نباشد. اگر در سخنی که به پیامبرﷺ نسبت داده شده است، نشانۀ ضعف دیده شود و در روایت آن مشکل وجود داشته باشد، این‌گونه روایات را علمای دین شناسائی نموده اند تا اینکه از احادیث صحیح تفکیک شوند و کسی حکم به صحت آن نکند.

نسبت ضعف به حدیثی به خاطری داده می‌شود که در سلسلۀ روایت آن قوت وجود نداشته و در پهلوی آن بعضی عوامل دیگری موجود باشد که مانع نسبت دادن آن به رسول‌اللهﷺ می‌شود.

تعریف حدیث ضعیف: ضعیف به حدیثی گفته می‌شود که در آن شروط حدیث صحیح و حسن وجود نداشته باشد.

شرح تعریف حدیث ضعیف: مراد از حدیث ضعیف آن است که در سند آن انقطاع وجود داشته باشد، یا در آن راوی‌ای وجود داشته باشد که قابل اعتماد نباشد؛ به طور مثال: در صداقت و راستگوئی آن اعتراضی وجود داشته باشد، یا حافظۀ او ضعیف باشد. به این اساس آن سخنی که به پیامبرﷺ نسبت داده شود و در سلسلۀ روایت آن مشکل وجود داشته باشد به آن حدیث، ضعیف گفته می‌شود.

مثال حدیث ضعیف: (احْتَرِسُوا مِنَ النَّاسِ بسُوءِ الظَّنِّ)

ترجمه: توسط گمان بد، خود را از مردم محفوظ نگه دارید.

حکم حدیث ضعیف

روایت حدیث ضعیف و عمل نمودن به آن وقتی جائز است که ضعف زیاد در آن وجود نداشته باشد و در مورد فضایل تشویق و ترس (ترغیب و ترهیب) بوده باشد و اصول کلی اسلام را تأیید نماید و با آن هیچ‌گونه تضاد نداشته باشد.

فایدهٔ حدیث ضعیف

حدیث ضعیفی که در مورد فضایل باشد و ضعف آن زیاد نباشد، شایسته آن است که بـه آن عمل شود و همچنان در عمل نمودن به این حدیث امید ثواب وجود دارد، در صورتی که با اصول و مبادی دین تضاد نداشته باشد.



۱ – حدیث ضعیف را تعریف نمائید.

۲ – با کدام شروط روایت حدیث ضعیف درست است؟

۳ – حدیث ضعیف چه فایده دارد؟ بیان کنید.

حدیث موضوع

سخنان پیامبرﷺ پیرامون مسایل دینی وحی است، و مصدر دوم شریعت اسلام به شمار می‌آید، به این اساس، در احادیث پیامبرﷺ علما تلاش و دقت نموده اند تا اینکه احادیث صحیحی که از پیامبرﷺ روایت شده است از سخنان ساخته‌گی به دور نگهداشته شوند. در این کار علمای دین موفق شده اند و احادیث صحیح را از احادیث موضوع تمییز نموده اند.

تعریف حدیث موضوع

موضوع، حدیثی را گویند که آن‌را کسی ساخته و بدون دلیل و اساس به پیامبرﷺ نسبت داده باشد.

حکم حدیث موضوع

روایت حدیث موضوع و عمل نمودن به آن ناروا است؛ زیرا بیان کردن این نوع حدیث به گویندۀ آن زیان می‌رساند. و در صورتی که یک شخص به وضعی‌بودن حدیث آگاه باشد، با آن هم آن‌را نقل کند، گرچه وی از مرجعی نقل کند، او دروغ‌گو گفته می‌شود؛ چنان‌چه در حدیث شریف آمده است: «مَنْ حَدَّثَ عَنِّي بِحَدِيثٍ وَهُوَ يَرَى أَنَّهُ كَذِبٌ فَهُوَ أَحَدُ الْكَاذِبِينَ.» [۱]

ترجمه: کسی که از من (پیامبر) سخنی را نقل می‌کند، و او می‌داند که آن دروغ است، این شخص یکی از جملۀ دروغ‌گویان است".

هرگاه برای شناخت حدیث موضوع (جعلی) و به خاطر روشن ساختن اذهان مردم از آن نیاز پیدا گردد، بیان نمودن حدیث موضوع جواز دارد تا مردم بدانند که این حدیث نیست؛ بلکه حدیثی جعلی است.

---

۱ – المعجم الکبیر.

شناخت حدیث موضوع

حدیث موضوع از راه‌های ذیل شناخته می‌شود:

الف – کسی که حدیث موضوعی را وضع نموده است؛ اعتراف نماید که این حدیث را ساخته است.

ب - بر معنایی دلالت کند که امکان وقوع آن دور باشد؛ مانند: جمع نمودن دو چیز متضاد.

ج - در مخالفت با مسائل مهم دینی قرار گیرد؛ مانند: انکار نمودن یک رکن مهم اسلام.

مثال حدیث وضع شده:

" الْفَقرُ فَخرِي وَبِهِ أَفتَخِرُ "

ترجمه: **"**فقر مایهٔ افتخار من است؛ و من به آن افتخار می‌کنم**"**.

اسباب وضع‌نمودن حدیث موضوعی

از خود حدیث ساختن وآن‌را به پیامبرﷺ نسبت دادن عواملی دارد که به شکل زیر بیان می‌شود:

۱ – اشخاصی بودند که از نزد خود قصه‌های عجیبی می‌ساختند؛ سپس آن‌را به رسول‌اللهﷺ نسبت می‌دادند؛ و در مجالس، آن‌را برای مردم بازگو می‌نمودند تا از این طریق در میان مردم شهرت پیدا کنند و صاحب احترام، قدر و منزلت گردند.

۲ - دشمنان دین نیز سعی و تلاش می‌نمودند تا از طریق ساختن احادیث موضوعی شک و تردید را در دین وارد کنند.

۳ – بعضی از مردم بودند، به خاطر این‌که خود را به قدرتمندان وقت (حکمرانان) نزدیک سازند به خاطر خوش ساختن آن‌ها اخباری را می‌ساختند و به آن عنوان حدیث می‌نهادند.

۴ – بعضی مردم به خاطر تأیید برنامه‌های خویش احادیثی را ساختند تا اینکه نشان بدهند؛ خط مشی آن‌ها درست و برحق است و از نظر اسلام مشکلی ندارد.

فرق میان حدیث موضوع وحدیث ضعیف

حدیث موضوع، حدیث بی‌بنیاد و سخن دروغ است که به پیامبرﷺ نسبت داده شده است، و هیچ اساس و اعتبار در دین ندارد؛ حتی گفتن آن گناه است؛ مگر آن‌که به قصد آگاهی دادن باشد.

اما حدیث ضعیف به خاطر عوامل مختلف ضعیف گفته می‌شود، اگر به اصول و اساسات دین در تضاد نباشد، در مورد فضایل قابلیت عمل را دارد، و توسط روایات دیگر به درجهٔ قوت نیز رسیده می‌تواند.



۱ – حدیث موضوع چه را گویند؟ بیان نمایید.

۲ – حدیث موضوعی از کدام طریق شناخته می‌شود؟

۳ – آیا حدیث ضعیف با حدیث موضوعی فرق دارد؟ واضح نمایید.

درس پانزدهم

کتاب‌های مشهور حدیث

در درس‌های گذشته چند نوع از احادیث پیامبرﷺ را شناسایی نمودیم و در این درس می‌آموزیم که کتاب‌های معتبر حدیث کدام‌ها اند و هر کتاب چه خصوصیاتی دارد؟

انواع کتاب‌های حدیث

کتاب‌های حدیث به اعتبار ترتیب دو نوع است:

کتاب‌های مشتمل بر ابواب و کتاب‌های مسانید.

۱ – کتاب‌های مشتمل بر ابواب

کتاب‌های مشتمل بر ابواب، کتاب‌هایی اند که احادیث رسول‌اللهﷺ به شکل ابواب در آن جمع‌آوری گردیده اند و این‌گونه کتاب‌ها به روش‌های مختلف نوشته شده اند:

الف: بعضی از کتاب‌ها اند که همهٔ ابواب مربوط به علم و دین در آن جابجا گردیده است، مانند: موضوعات راجع به علم و آموختن عقاید، احکام فقهی، زهد و تقوی، آداب و اخلاق، تفسیر، تاریخ، سیرت نبوی، فتنه‌های پیش‌بینی شده، فضایل صحابه و جز آن. این‌گونه کتاب‌ها را به نام (جوامع) یاد می‌کنند؛ مانند: جامع امام بخاری، جامع امام مسلم، و جامع امام ترمذی.

ب: بعضی از آن‌ها کتاب‌هایی اند که تنها بر اساس کتاب‌های فقهی ترتیب گردیده اند و در این کتاب‌ها تنها احادیث مربوط به مسایل فقهی ذکر گردیده است.

این‌گونه کتاب‌ها به نام (سنن) یاد می‌شوند؛ مانند: سنن ابی‌داود، سنن نسائی، سنن ابن ماجه، سنن دارمی و غیره.

ج: نوع دیگر، کتاب‌هایی اند که در آن‌ها، احادیث بر اساس موضوعات خاصی جمع‌آوری گردیده است؛ مانند: موضوعات مربوط عقاید، اخلاق و آداب از جمله می‌توان از (کتاب السنه) از امام احمد بن حنبل -رحمه الله- که در مورد عقیده نوشته است و (الأدب المفرد) کتاب امام بخاری که در مورد آداب تصنیف گردیده، نام برد.

۲ – مسانید

مسانید جمع مسند است و مسند به کتابی اطلاق می‌شود که در آن روایات به اعتبار راویان آن ترتیب شده باشند نه به اعتبار موضوعات آن.

مسانید دو نوع است:

الف- یک نوع مسند آن است که مصنف احادیث روایت شده توسط هر صحابی را جدا ذکر می‌کند. در این نوع مسانید محور ترتیب صحابی می‌باشد. مانند: مسند امام احمد بن حنبل، مسند ابو داود طیالسی.

ب ـ نوع دیگر مسند آن است که مصنف احادیث را به ترتیب شیوخ خود تنظیم می‌کند. در این‌گونه مسانید محور ترتیب شیخ صاحب مسند می‌باشد.

مانند: کتاب‌های (المعجم الکبیر)، (المعجم الاوسط) و (المعجم الصغیر) از امام طبرانی.

آشنایی با کتاب‌های شش‌گانه و دیگر کتب احادیث صحیح و خصوصیات آن‌ها:

۱ – صحیح البخاری

مصنف این کتاب محمد بن اسماعیل بخاری (متوفی ۲۰۵ هـ) می‌باشد که به «الجامع الصحیح» شهرت دارد. این کتاب بعد از قرآن‌کریم معتبرترین کتاب می‌باشد، و تنها کتابی است که احادیث رسول‌الله ﷺ در آن به شکل متصل‌السند جمع‌آوری گردیده اند.

تعداد احادیث این کتاب با احادیث تکراری آن (۷۳۹۷) و بدون تکرار (۲۷۶۱)حدیث می‌باشد.

صحیح البخاری شروح زیادی دارد، که مشهورترین شروح آن، (فتح الباری) نوشتهٔ امام ابن حجر عسقلانی و شرح (**عمدة القاری**) نوشتهٔ بدرالدین عینی می‌باشند.

۲ – صحیح مسلم

نویسندهٔ این کتاب ابو الحسین مسلم بن حجاج نیشاپوری قشیری (متوفی ۲۶۱هـ) است.

او از جملهٔ شاگردان ورزیدهٔ امام بخاری -رحمه الله- می‌باشد.

صحیح مسلم بعد از کتاب صحیح بخاری مقام دوم را دارا می‌باشد.

تعداد احادیث آن به طور مکرر (۷۷۴۸) و بدون تکرار (۳۰۳۳) حدیث می‌باشد. صحیح مسلم دارای شروح زیادی است، مانند: (الاکمال) از قاضی عیاض، (المفهم) از امام قرطبی و شرح مشهور آن (المنهاج) از امام نووی می‌باشد.

۳– سنن ابی داود

مؤلف آن سلیمان بن اشعث سجستانی (متوفی: ۲۷۵) است.

مؤلف این کتاب از جملهٔ پنج صد هزارحدیث، شماری از احادیث را جدا نموده در کتاب خود جابجا نموده است. امام ابو داود در مورد کتاب خویش چنین می‌گوید: (من در این کتاب تنها احادیث صحیح یا احادیثی که به صحیح نزدیکتر اند ذکر نموده ام، و در جایی

که کدام نواقصی دیده شده آن‌را مشخص ساخته ام، و در مورد احادیثی که خاموشی اختیار نموده ام آن هم قابل عمل می‌باشد.

در این کتاب، احادیثی جمع‌آوری گردیده است که بیش‌ترین آن‌ها مربوط مسائل فرعی و فقهی می‌شوند. تعداد احادیث آن به (۵۲۷۴) می‌رسد.

و حاشیه‌های زیادی دارد، از جملهٔ شرح مشهور آن (معالم السنن) از امام خطابی‌رحمه الله می‌باشد.

۴ – جامع ترمذی

نویسندهٔ این کتاب امام ابو عیسی محمد بن عیسی ترمذی متوفی سال (۲۰۹هـ) می‌باشد.

مؤلف در کتاب خود، احادیث صحیح، حسن و ضعیف را ذکر نموده است و همچنان درجهٔ هر حدیث را بیان کرده و در کنار آن مذاهب صحابه و تابعین را نیز در مورد هر موضوع بیان داشته است. امام ترمذی در مورد کتاب خویش چنین می‌گوید: (زمانی که از تصنیف این کتاب فارغ گشتم، آن‌را به علمای حجاز، عراق و خراسان تقدیم نمودم، همهٔ آن‌ها آن‌را پسندیدند. این کتاب در هر خانه‌ای که وجود داشته باشد، گویا پیامبرﷺ در آن خانه حضور دارد و سخن می‌گوید.

تمام احادیث جامع ترمذی به (۳۹۵۶) حدیث می‌رسد.

جامع ترمذی شروح و حاشیه‌های زیادی دارد، از جمله: شرح (**عارضة** الاحوذی) از امام ابن العربی –رحمه الله– و (**تحفة** الاحوذی) از علامه مبارکپوری– رحمه الله – می‌باشد.

۵ – سنن نسائی

مصنف این کتاب امام عبدالرحمن احمد بن شعیب النسائی (متوفی ۳۰۳) می‌باشد. اکثرمطلق احادیث این کتاب از حدیث درجه صحیح می‌باشند؛ حتا بعضی از علما این کتاب را از سنن ابی داود و سنن ترمذی بهتر دانسته اند. تعداد احادیث آن با مکرر (۵۷۶۱)حدیث است.

۶ – سنن ابن ماجه

مصنف این کتاب ابو عبدالله محمد بن یزید بن ماجه قزوینی (متوفی ۲۷۳هـ) است.

مرتبهٔ این کتاب از کتاب‌های دیگر که ذکر شان شد پائین‌تر است. مجموع احادیث این کتاب به (۴۳۴۱) حدیث می‌رسد. احادیثی که تنها ابن ماجه ذکر نموده و در کتاب‌های دیگر ذکر نگردیده است بالغ به (۱۳۳۹) حدیث می‌رسد.

۷ – موطا امام مالک

این کتاب را امام مالک بن انس (۹۷ – ۱۷۹هـ ق) که یکی از چهار امام مشهور فقه می‌باشد و در درجه دوم قرار دارد، تصنیف کرده است. ایشان کتاب خود را برای شاگردان خویش در مسجد نبوی تدریس می‌نمود، امامان بزرگی در حلقهٔ تدریس امام مالک می‌نشستند. امام شافعی رضی الله عنه که موطا را از بر نموده بود می‌گوید: (نزد من بعد از قرآن‌کریم کتاب موطا صحیح‌ترین کتاب است) البته این سخن را زمانی گفته بود که صحیحین: امام بخاری و امام مسلم هنوز تصنیف نشده بودند. در موطا بر علاوهٔ احادیث متصل احادیث مرسل و اقوال صحابه و تابعین نیز ذکر گردیده است. ترتیب موطا؛ مانند: ترتیب کتاب‌های فقهی است.

۸ – مسند احمد

مؤلف این کتاب امام احمد بن حنبل شیبانی (۱۶۴ – ۲۴۱ هـ ق) -رحمه الله- است. وی چهارمین امام از جملهٔ چهار امام مشهور فقه می‌باشد، در مورد مسند خویش می‌گوید:

(من از بین هفت‌صد هزار حدیث[1] پیامبر صلی الله علیه وسلم، احادیث این مسند را انتخاب کردم، اگر در صحت کدام حدیث اختلاف بین مسلمان‌ها رخ دهد، حل آن را در این کتاب جستجو نمایید، اگر حل آن در این کتاب پیدا نشد آن حدیث صحت ندارد.)



۱ – کتاب‌های حدیث بر اساس ترتیب، چند نوع است؟

۲ – جامع کدام کتاب‌ها را گویند؟ نام بگیرید.

۳ – امام ابو داود در مورد کتاب خویش چه گفته است؟

۴ – بزرگ‌ترین کتاب مسند کدام و از چقدر حدیث اخذ گردیده است؟

---

۱ – شاگردان گرامی باید بدانند که: زمانی که در تعداد حدیث عدد صدها هزار ذکر گردد، مراد از آن تعداد حدیث به اعتبار سند می‌باشد، نه به اعتبار متن، زیرا تعداد احادیث مرفوع به اعتبار متن که تکرار آن در نظر گرفته نشود به هزارها است نه به صدها هزار، ولی چون یک متن از طریق اسانید مختلف وارد می‌باشد، پس اگر همه آن طرق با توجه به اسانید مختلف احادیث جدا جدا پنداشته شود و به تکرار متن اعتبار داده نشود، به این حساب تعداد احادیث به صدها هزار می‌رسد.

درس شانزدهم

مسؤولیت شناسی

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ -رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا- أَنَّهُ سَمِعَ رسول الله -صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ- يَقُولُ: «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَمَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ فَالْإِمَامُ رَاعٍ وَمَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ وَالرَّجُلُ فِي أهلِهِ رَاعٍ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ وَالْمَرْأَةُ فِي بَيْتِ زَوْجِهَا رَاعِيَةٌ وَهِيَ مَسْئُولَةٌ عَنْ رَعِيَّتِهَا وَالْخَادِمُ فِي مَالِ سَيِّدِهِ رَاعٍ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ. قَالَ:فَسَمِعْتُ هَؤُلَاءِ مِنْ النَّبِيِّ -صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ- وَأَحْسِبُ النَّبِيَّ -صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ- قَالَ وَالرَّجُلُ فِي مَالِ أَبِيهِ رَاعٍ وَمَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ فَكُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ. {رواه البخاري}

شناخت راوی

عبدالله بن عمر بن خطاب -رضی الله عنهما- در سال سوم بعثت به دنیا آمد، درده ساله‌گی هجرت کرد، به سبب خوردسالی از اشتراک در غزوۀ بدر و احد منع گردید، در پانزده ساله‌گی در جنگ خندق اشتراک کرد، از جمله امامان دین بود، همیشه حج می‌نمود، از اقوال و آثار پیامبرﷺ پیروی می‌نمود، نمازهای تهجد و تلاوت قرآن‌کریم را در شب انجام می‌داد، و از رسول‌اللهﷺ احادیث زیادی روایت نموده است، و به عمر (۸۷) ساله‌گی وفات نموده است.

معنای کلمات

۱- **رَاعٍ**: سرپرست، مسؤول، حاکم، نگهدارنده، حکمران

۲- **رَعِيَّتِهِ**: مردم، زیردستان، کسی که زیر سرپرستی قرار داشته باشد.

۳- **مَسْئُولٌ**: مورد پرسش قرار گرفته شده، و جواب دهنده.

۴- **أَحْسِبُ**: فکر و گمان می‌کنم.

۵- **فَكُلُّكُمْ**: پس تمام شما.

ترجمهٔ حدیث

از عبدالله پسر عمر -رضی‌الله عنهما- روایت شده است که او از پیامبرﷺ شنیده که می‌فرمود:

همهٔ شما سرپرست و مسؤول زیردستان خود هستید، مرد در خانه‌اش سرپرست می‌باشد و از زیر دستان خود مسؤول است، زن در خانهٔ شوهرش سرپرست و مسؤول زیر دستان خود است و خادم سرپرست در مال بادار خود و مسؤول رعیت خویش است.

(عبدالله بن عمر رضی‌الله عنه) می‌فرماید: همهٔ این گفته‌ها را از رسول‌اللهﷺ شنیدم و گمان می‌کنم که رسول‌اللهﷺ نیز فرمود: پسر سرپرست مال پدر و مسؤول نگهداری آن است، پس همهٔ شما سرپرست و مسؤول رعیت خویش هستید، و از هر یک از کار و چیزیکه به او سپرده شده است مورد بازپرس قرار می‌گیرد.

حکمت حدیث

در جهان‌بینی اسلامی، انسانی وجود ندارد، که بدون مسؤولیت باشد، هر انسان مسؤولیت دارد چه مرد، چه زن، چه پادشاه و چه فقیر یا خدمتگار.

اسلام برای هر فرد مسؤولیت و وظیفهٔ مشخصی تعیین نموده، و انسان‌ها را به ادای آن مکلف ساخته، و خداوند جل جلاله در روز قیامت از او می‌پرسد، و مطابق عملکردش پاداش می‌دهد.

اسلام برای حاکم و یا پادشاه در قبال رعیتش مسؤولیتهایی را وضع نموده است، هم‌چنان مسؤولیت‌هایی را برای پدر و مادر در برابر فرزند، برای فرزند در برابر پدر و مادر برای شوهر در برابر زن وضع نموده است و در مورد اجرای این مسؤولیت‌ها انسان مورد باز پرس قرار می‌گیرد.

در حدیث فوق‌الذکر رسول‌اللهﷺ بر ادای آن مسؤولیت‌ها تأکید کرده است، هر کس در برابر خالق، هم‌نوعان و خودش مسؤولیت دارد.

فعالیت

فکر نمایید که کدام انسان مسؤولیت ندارد، به نوبت از آن‌ها نام ببرید؟

فوائد حدیث شریف

بنابر اهمیت وجای‌گاه مسؤولیت، رسول‌اللهﷺ این مسأله را برای صحابهٔ کرام بازگو نمود و آن‌را به عنوان درس همیشه‌گی برای امت اسلامی بر جای گذاشت.

در آغاز حدیث شریف رسول‌اللهﷺ مسؤولیت‌های عمومی را به شکل اجمالی یادآوری نموده است: (کلکم راع و کلکم مسؤول عن رعیته) سپس مسؤولیت‌های مهمی را که در اجتماع و زنده‌گی عمومی تأثیر مثبت دارد؛ یادآوری کرده است، از جمله: مسؤولیت‌های پادشاه، مسؤولیت‌های مهم خانواده‌گی، پدر و مادر، شوهر، زن و مسؤولیت‌هایی که در برابر همه قرار دارد، تأکید نموده است.

۱ – مسؤولیت‌های امام

مراد از امام در این‌جا امیر و خلیفه مسلمانان است، امیر مسلمانان مسؤولیت دارد تا دین را بر پا نماید، احکام شرعی را عملی کند، به عدل و انصاف حکومت کند، مصالح عامهٔ امت را در نظر گرفته آن‌را تأمین کند، امنیت را برقرار نماید، و سهولت‌های زنده‌گی را برای رعیت فراهم نماید، و بر مردم، شفیق و رحیم باشد.

۲- مسؤولیت‌های پدر

نفقه فرزندان، فراهم نمودن لباس و امکانات دیگر، توجه به تعلیم و صحت آن‌ها، توجه به اخلاق و عبادت آن‌ها خصوصا نماز، تلاوت قرآن‌کریم و مطالعات دینی، شفقت، مهربانی، رفتار و برخورد خوب با آن‌ها و هم‌چنان پدر در برابر همسر خود مسؤولیت خاص دارد.

۳ – مسؤولیت‌های مادر

مادر در برابر خانه و فرزندان خویش مسؤولیت دارد، در این عصر که مردان بیش‌ترین وقت خویش را بیرون از خانه سپری می‌کنند، بناءً مسؤولیت مادر در برابر فرزندان سنگین‌تر می‌شود، ترتیب و تنظیم کارها در خانه، تربیت فرزندان، حفاظت‌شان از مفاسد اخلاقی، پذیرایی از مهمانان و اکرام آنان، نگهداشتن عزت خود و فرزندان.

همچنان مادر؛ مانند: پدر در برابر شوهرش مسؤولیت دارد.

زن و مرد در داخل خانه مسؤولیت‌های مشترک دارند و برای ادای آن باید با یک‌دیگر مشوره نموده و میان‌شان هماهنگی وجود داشته باشد.

۴ – مسؤولیت‌های خدمتگار

خدمتگار، و به طور عموم کارگرهایی که باهم یک‌جا کار می‌کنند مسؤولیت دارند تا با صداقت و امانت‌داری و ظایف خویش را انجام دهند و به یک‌دیگر خود احترام و خیرخواهی داشته باشند. تا اینکه تمام امور زنده‌گی در فضای محبت، دوستی، احترام و برادری انجام پذیرد.

۵ – هیچ کسی بدون مسؤولیت نیست

انسان‌های مکلف، در امر مسؤولیت در برابر رعیت، یکسان نبوده؛ بلکه این یک امر نسبی می‌باشد. این‌هم ممکن است که شخصی در یک‌وقت در برابر دیگران مسؤولیت داشته باشد، و اشخاص دیگری نیز در برابر او مسؤول باشند. اما ممکن نیست انسان مکلف هیچ مسؤولیتی در برابر رعیت نداشته باشد، حتا اگر وی زنده‌گی تنهایی داشته، زن، فرزند، خادم و کس دیگری نداشته باشد، باز هم در برابر اعضای بدن خویش مسؤولیت دارد، که از آنها حفاظت کند، پیغمبرﷺ فرموده اند: (**إِنَّ لِجَسَدِکَ عَلَیکَ حَقّاً**) بدنت بر تو حق‌دار است. او مکلف است نظافت را مراعات کند، و عبادات شرعی را انجام دهد، اخلاق را رعایت و از تمام منکرات دوری گزینند، و حق خداوندﷻ را ادا نماید. بناءً کسی اگر تنها نیز باشد، او صاحب رعیت است، عضو بدنش و حواسش رعیت او می‌باشد و در برابر آن‌ها مسؤولیت می‌داشته باشد.

فعالیت

اگر کسی مسؤولیت خویش را ادا نکند چه تأثیری بر جامعه دارد؟ به شکل گروپی جواب بدهید.

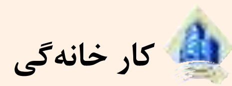


۱ – راوی حدیث را معرفی کنید.

۲ – حدیث شریف را ترجمه کنید.

۳ – معنای راعی، مسؤول و رعیت را بگویید؟

۴ – مسؤولیت‌های امام کدام‌ها اند؟ چرا در حدیث مسؤولیت‌های حاکم به شکل خاص ذکر شده است؟



کار خانه‌گی

حدیث فوق را در کتابچه‌های خویش بنویسید و آنرا حفظ نمایید.

درس هفدهم

هفت گناه هلاک‌کننده (۱)

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ‌رضي‌الله‌عنه أَنَّ رسول‌الله –صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ– قَالَ: اجْتَنِبُوا السَّبْعَ الْمُوبِقَاتِ قِيلَ: يَا رسول‌الله، وَمَا هُنَّ؟ قَالَ: الشِّرْكُ بِاللَّهِ وَالسِّحْرُ وَقَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ وَأَكْلُ الرِّبَا وَالتَّوَلِّي يَوْمَ الزَّحْفِ وَقَذْفُ الْمُحْصنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ الْغَافِلَاتِ).{ رواه البخاری}

شناخت راوی

ابو هریره عبدالرحمن بن صخر دوسی‌رضی‌الله‌عنه در سال ۲۱ قبل از هجرت مطابق با ۶۰۲م ولادت یافته و در سال وقوع غزوۀ خیبر اسلام آورد و در آن اشتراک کرد، پس از آن به مدینه رفت و زنده‌گی خود را وقف صحبت رسول‌الله‌صلی‌الله‌علیه‌وسلم نمود. به این اساس نسبت به هرکسی احادیث بیشتری روایت نموده است. ابو هریره‌رضی‌الله‌عنه گربه‌ای داشت که گاه‌گاهی او را در آستین خود انتقال می‌داد. به این دلیل او به نام پدر گربه شهرت یافت. حضرت ابو هریره‌رضی‌الله‌عنه در دوران خلافت عمررضی‌الله‌عنه والی بحرین مقرر گردید و در سال (۵۸) هجری در منطقه عقیق به عمر (۷۸) ساله‌گی وفات نمود.

معنای کلمات

۱ – **الْمُوبِقَاتِ**: جمع موبقة است، موبقة اسم فاعل است، معنای آن هلاک‌کننده و تباه‌کننده می‌باشد.

۲ – **التَّوَلِّي**: مصدر است، پشت‌گردانیدن، روگردانیدن، فرارکردن.

۳ – **الزَّحْفِ**: اینجا مراد رویا رویی دو لشکر با هم‌دیگر است.

۴ – **قَذْفُ**: مصدر است به معنی زدن و انداختن، در اینجا مراد تهمت بستن زنا و بی‌حیائی به زنان پاک‌دامن است.

۵ – **الْمُحْصنَاتِ**: جمع محصنۀ است، معنای آن: پاک‌دامن و پرهیزگار است.

۶- **الْغَافِلَاتِ**: جمع کلمه غافلة است، و کلمۀ غافلة صیغه اسم فاعل است و معنای آن: ناخبر و ناآگاه است.

ترجمه حدیث

از ابو هریره﷜ روایت شده است که رسول‌اللهﷺ فرمود: از هفت چیز هلاک‌کننده دوری گزینید، پرسیده شد: یا رسول‌الله، آن هفت، کدام‌ها اند؟ رسول‌اللهﷺ فرمود: شرک‌آوردن به خداوند﷯، سحر، قتل نفس که آن‌را خداوند﷯ حرام کرده مگر به حق، خوردن مال یتیم، خوردن سود، فرار از میدان جنگ، تهمت بستن زنا به زنان مؤمن و پاک‌دامن بی‌خبر.

حکمت حدیث

گناه، نافرمانی از اطاعت خداوند﷯ به شمار می‌آید؛ زیرا گناه عمل ناپسند بوده و شریعت اسلامی آن‌را ممنوع قرار داده است. بعضی گناه‌های خرد که توسط بعضی‌ها انجام می‌یابد به واسطه انجام دادن اعمال نیک از بین می‌رود. اما برخی دیگر آن، خطرناک و تباه کننده است. اگر شخصی مرتکب گناه کبیره می‌شود و از کردهٔ خویش پشیمان نشود و توبه نکند، گناه سبب هلاکت وی می‌گردد. در حدیث فوق‌الذکر شماری از گناهان هلاک‌کننده ذکر گردیده اند که باعث تباهی انسان‌ها می‌گردند.

فعالیت

پنج نمونه از گناه‌های کبیره را به شکل گروپی بیان دارید.

فواید حدیث

۱ – به خدواند﷯ شریک قرار دادن ظلم بزرگ است

کسی را با ذات، صفات، حقوق و اختیارات خداوند﷯ شریک قرار دادن، ظلم بزرگ به شمار می‌آید. اگر انسان کسی را به خداوند﷯ شریک قرار دهد ظلم بزرگی را مرتکب شده و تمام اعمال او از بین می‌رود و از جملهٔ زیان‌کاران محسوب می‌گردد. خداوند﷯ هیچ‌گاه شرک را نمی‌بخشد و گناه هر که را خواسته باشد مورد بخشش قرار می‌دهد.

از نگاه قرآن‌کریم و احادیث شریف اعمال ذیل شرک خوانده شده است:

- به جز از خداوند﷯، به مخلوق قسم خوردن، مانند قسم‌خوردن به زیارت، به سر فرزند، به شرافت، به وجدان.
- جادوگری، دم و تعویذ نمودن به الفاظی که کلمات شرک‌آمیز در آن بکار رفته باشد.
- فال‌بینی بد.
- نماز و روزه گرفتن و دادن زکات که هدف از آن ریا باشد.

- آویختن استخوان، شاخ گاو و چیزهای دیگر در گردن، به این عقیده که این امر از چشم‌کردن و دیگر آفات جلوگیری می‌کند.

۲ – حقیقت سحر (جادو) و زیان‌های دنیوی و اخروی آن

دین مبین اسلام دین اصلاح و خیرخواهی بوده، بر بنیاد ایمان قوی و حقایق، استوار است و انسان‌ها را از هر گونه خیال و تصور باطل و ترس بی‌جا منع کرده است.

جادوگری، که عبارت از پخش و نشر تصور و خیال باطل، بی‌ثباتی، فتنه و فساد، رساندن ضرر جسمی، روحی و اجتماعی به دیگران می‌باشد، آموختن آن برای خود و تعلیم‌ش به دیگران حرام است و حتی در بعضی موارد به درجۀ کفر می‌رسد، امام ابو حنیفه–رحمه الله– در مورد آن، می‌گوید: جزای جادوگر تنها قتل است.

در حدیثی آمده: کسی‌که بخت‌آزمائی کند، یا کسی که برایش فال‌بینی صورت می‌گیرد، کسی‌که ادعای غیب‌گویی نماید و یا برای کسی‌که غیب‌گویی می‌شود، کسی‌که خود جادوگری نماید و یا کسی‌که به نفعش جادوگری صورت می‌گیرد، کسی‌که گره می‌افگند، یا کسی‌که به نزد کاهن می‌رود و سخنان او را تصدیق می‌کند، بر دینی که بر محمدﷺ نازل گردیده کافر شمرده می‌شود.[1]

۳ – کشتن یک انسان بی‌گناه به مثابۀ قتل تمام انسان‌ها است

انسان در نزد خداوندﷻ، موجودِ محترم و دارای مقام عالی است. نگهداشتن جان، مال وآبروی او، فرض بوده و شکستن آن گناه به شمار می‌رود.

پس قتل انسان از نظر اسلام، جرم و جنایت بزرگ است، این عمل زشت در آیات متعددی ممنوع قرار گرفته است. قرآن‌کریم قتل یک انسان را به مثابۀ قتل تمام انسان‌ها و نجات او را به مثابۀ نجات تمام انسان‌ها، دانسته است. چنان‌چه خداوندﷻ فرموده است: ﴿مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا....﴾ {المايدة: ۳۲}

ترجمه: هر که نفسی را جز به قصاص یا به کیفر فسادی در زمین، بکشد، چنان است که همۀ مردم را کشته باشد.

[1] رواه البزار فی مسنده. در همۀ این صورت ها تا زمانی که در عقیدۀ شخص خللی به وجود نه آمده باشد، به کفر اکبر کافر نمی شود، زیرا نزد اهل سنت وجماعت، ایمان شخص به گناه عملی نقض نمی شود، پس مراد از کفر درینجا کفر عملی است، نه کفر اعتقادی.

۴ – از میان برداشتن عضو سرطانی

کسی‌که شخص دیگری را به ناحق بکشد یا عزت او را پایمال کند، یا با دین، بازی نموده مرتد شود، یا از حدی تجاوز نماید که تهدید برای جامعه و انسانیت به شمار می‌رود، لازم است این شخص از میان برداشته شود، زیرا او مانند دانهٔ سرطان می‌باشد که باید عملیات گردیده و همه از جسم برداشته شود؛ تا بقیه اعضای بدن سالم بمانند.

شریعت اسلامی این‌گونه انسان‌ها را مشخص نموده و حکم قتل آن‌ها را داده است؛ چنانچه رسول‌اللهﷺ می‌فرماید: «لَا يَحِلُّ دَمُ امرئٍ مُسْلِمٍ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنِّي رسول‌الله إِلَّا بِإِحْدَى ثَلَاثٍ الثَّيِّبُ الزَّانِي وَالنَّفْسُ بِالنَّفْسِ وَالتَّارِكُ لِدِينِهِ الْمُفَارِقُ لِلْجَمَاعَةِ»[۱]

ترجمه: ریختن خون مسلمان که کلمه لا اِله الا الله محمد رسول‌الله را به زبان می‌راند روا نیست مگر در سه صورت: شخصی که همسر دارد و زنا می‌کند، قتل نفس در برابر قتل نفس و کسی که دین خود (اسلام) را ترک کند و از جماعت مسلمان‌ها جدا گردد.

۵ – شکم را از آتش پر کردن

یتیم، انسان مظلومی است که پدر خویش را از دست داده و به کمک دیگران نیاز دارد، خصوصاً به کسی‌که از مال یتیم حفاظت و نگهداری می‌کند. خداوندﷻ در قرآن‌کریم و رسول‌اللهﷺ در احادیث، بر توجه نمودن به یتیمان تأکید نموده اند. خداوندﷻ در مورد گناه خوردن مال‌یتیم چنین می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا﴾ [النساء:۱۰]

ترجمه: هر آیینه آنانی‌که مال‌های یتیمان را به ناحق می‌خورند، در واقع امر، در شکم‌های خویش آتش را می‌خورند و به زودی در آتش (دوزخ) داخل خواهند شد.

اسلام جامعه را مکلف ساخته است تا از مال یتیم حفاظت و نگهداری کند و از ضیاع آن جلوگیری نماید، و از خیانت در آن خودداری ورزد.



۱ – حدیث شریف را ترجمه نمایید.

۲ – کدام چیزها در احادیث شرک پنداشته شده؟ نام بگیرید.

۳ – ضررهای جادوگری، فال‌بینی، دم و تعویذهای غیرشرعی را بیان نمایید

۴ – کدام آیت، کشتن یک انسان را به مثابهٔ کشتن تمام انسان‌ها و نجات او را به مثابهٔ نجات تمام انسان‌ها دانسته است؟

۵ – مواردی که کشتن انسان‌ها در آن جواز دارد کدام‌ها اند؟ با دلیل نشان دهید.

---

۱ - متفق علیه

هفت گناه هلاک‌کننده (۲)

.... وَأَكْلُ الرِّبَا وَالتَّوَلِّي يَوْمَ الزَّحْفِ وَقَذْفُ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ.

۶ – سودخواری، یا جنگ در برابر خداوند ﷻ و پیامبر ﷺ

سود، پدیده‌یی خطرناک است که افراد بی‌بضاعت جامعه را می‌آزارد، و مفاهیم انسانی در جامعه مانند: ترحم، دلسوزی، خوبی‌ها و قرض‌حسنه را، از بین می‌برد و به جای آن بذر بخل، بی‌رحمی، سنگدلی، مصلحت‌پروری و مادیت‌پرستی را، می‌کارد، به همین اساس سود و ربا را دشمنی با مردم نادار نه شمرده؛ بلکه آن‌را دشمنی با خداوند ﷻ و پیامبر ﷺ اعلان نموده است: ﴿فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾ [البقرة:۲۷۹]

ترجمه: اگر سودخواری را ترک نکردید، پس آماده باشید به جنگی از طرف خدا ورسولش.

مع الأسف امروزه سود خواری، در سطح جهان اوج گرفته و جهان را با بحران خطرناک اقتصادی، روانی و فساد اخلاقی گرفتار نموده است.

۷ – فرار یک فرد باعث شکست لشکر می‌شود

جهاد و مبارزه با کافران و منکرین حق و مفسدین و در مرحلهٔ بعدی وارد میدان جنگ شدن و تصمیم جنگ در برابر آنان کار ساده‌یی نیست، و در این لحظات حساس و خطرناک ثبات و پایداری در برابر آنان فرض بوده و فرار، گناه می‌باشد. البته فرار یک‌تن هنگام جنگ، مورال جنگی لشکر را پائین آورده و باعث شکست لشکر بزرگی می‌تواند شد. و فرار در جریان جنگ، جنگ را تغییر داده و نتیجهٔ جنگ را دگرگون می‌سازد.

اسلام که دین فداکاری، شجاعت، و شهامت است، فرار از دشمن را حرام گردانیده است.

۸– تهمت زدن به زنان پاکدامن

زن در اسلام مقام و جایگاه بلندی دارد، شریعت اسلام به حفظ وقار، عزت و آبروی زن توجه خاص نموده و کوشش کرده تا به هر قیمتی از آن پاسداری نماید. اسلام به هیچ

صورت تمسخر به شخصیت زن، توهین و تحقیر او، بی‌ارزش شمردن او، و بکـار بـردن او صرف برای برآوردن خواهشات نفسانی مردان را، تحمل نمی‌کند.

به این اساس اسلام، برای کسی که به شخصیت زنان احترام نگـزارد، و بـه عـزت و وقـار آن‌ها به چشم‌بد نگاه کند، جزای سنگین تعیین نموده است، اگر کسی به زنان پاک‌دامن تهمت زند و آن‌ها را به زنا و فحشا متهم سازد، اگر به خاطر تایید ادعـای خـویش چهـار شاهد نیاورد، محکمه، حکم می‌دهد تا این شخص در حضور عامهٔ مردم هـشتاد دره زده شود و اهلیت شهادت این‌گونه اشخاص از اعتبار ساقط می‌شود. به خاطر این‌که دیگـران عبرت گرفته و انسان‌های بداخلاق به زنان پاک‌دامن تهمت نزنند و وقار، عزت و کرامـت آنان را خدشه‌دار نسازند.

سؤال‌ها

۱ – چرا در قرآن‌کریم و احادیث نبوی، در مورد توجه نمودن به ایتام، تأکید گردیـده است؟

۲ – کدام کار جنگ با خداوند و پیامبرﷺ شمرده شده است ؟

۳ – چرا فرار از جهاد، گناه بزرگ است؟

۴ – شریعت اسلامی برای کسانی‌که به زنان پاک‌دامن تهمت می‌زنند، چه جزایی تعیین نموده است؟

درس نوزدهم

امر به معروف و نهی از منکر

(عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ عَنْ النَّبِيِّ -صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ- قَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَتَامرنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلَتَنْهَوُنَّ عَنْ الْمُنْكَرِ أَوْ لَيُوشِكَنَّ اللَّهُ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عِقَابًا مِنْهُ ثُمَّ تَدْعُونَهُ فَلَا يُسْتَجَابُ لَكُم). [رواه الترمذي]

شناخت راوی

حذیفة بن الیمان عبسی رضی الله عنه از بزرگان صحابه بود. او در غزوهٔ خندق و بعد از آن در غزوات دیگر اشتراک ورزید؛ در غزوهٔ خندق، رسول‌الله ﷺ او را به خاطر به دست آوردن معلومات، به داخل لشکر کفار فرستاد. رسول‌الله ﷺ اسرار منافقین را به او می‌گفت: به این اساس در میان صحابه کرام به (صاحب سر رسول‌الله) یاد می‌گردید. حضرت عمر رضی الله عنه در جنازه‌ای که حذیفه حضور نمی‌داشت اشتراک نمی‌ورزید، وی در جنگ‌های زیادی اشتراک کرده بود. در فتوحات عراق و نهاوند اشتراک ورزید و فتح همدان، ری و دینور به سرکرده‌گی او صورت گرفت، و بعد از جنگ (ارمینیا)، جمع‌آوری قرآن‌کریم را به حضرت عثمان خلیفهٔ سوم مسلمان‌ها، پیشنهاد نمود و احادیث زیادی را از رسول‌الله ﷺ روایت کرد. در دوران خلافت عمر رضی الله عنه به صفت والی مدائن تعیین گردیده بود و در همانجا در سال ۳۶ هجری وفات نمود.

معنای کلمات

۱- **وَالَّذِي**: قسم به آن ذاتی که «واو» در اینجا حرف قسم است.

۲_ **لَتَامرنَّ**: حتما دستور می‌دهید، دعوت می‌کنید.

۳_ **بِالْمَعْرُوفِ**: کلمه جامع است که خیر، ثواب و طاعت همه در آن شامل اند، مانند: خوبی، نیکی، فایده و مصلحت.....که آن کار را بپسندند و آن‌را بد نگویند.

۴_ **لَتَنْهَوُنَّ**: باید منع کنید.

۵_ **الْمُنْكَرِ**: ضد معروف است، بد، شر، ضرر که مردم آن‌را بد می‌گویند و نمی‌پسندند.

۶_ **لَيُوشِكَنَّ**: به زودی، به نزدیکی.

۷_ **عِقَابًا**: عذاب.

۸_ **تَدْعُونَهُ**: فرا می‌خوانید، به فریاد می‌خوانید.

ترجمه حدیث

از حضرت حذیفه پسر یمان روایت شده که رسول‌الله ﷺ فرمود: قسم به آن ذاتی که نفس من در دست او است، حتماً به کارهای نیک امر و از بدی منع می‌کنید، یا به زودی خداوند ﷻ عذاب خویش را بر شما نازل می‌گرداند، بعد از آن از او تعالی می‌خواهید که عذاب را از شما رفع نماید؛ ولی دعای‌تان مورد پذیرش قرار نمی‌گیرد.

حکمت حدیث

امر به معروف و نهی از منکر، وصیت بر بردباری، همه اموری اند که با دعوت اسلامی گره خورده اند، و از جملهٔ مبادی مهم و با ارزش اسلام به شمار می‌روند؛ که بقای امت اسلامی بستگی به آن‌ها دارد.

رسول‌الله ﷺ در حدیث مبارک فوق‌الذکر ارزش بزرگ امر به معروف و نهی از منکر را بیان نموده است.

فعالیت

هر شاگرد پلان دعوت خویش را در نیم صفحه بنویسد و برای یکدیگر نشان دهد.

فواید حدیث شریف

۱ – اهمیت امر به معروف و نهی از منکر

در هر جامعه‌یی دو گروه از مردم زنده‌گی می‌کنند: یکی مردمان نیک و صالح که دارای عقیدهٔ پاک، روش و عادات نیک، خیرخواهی و اخلاق خوب اند، و دوم مردمان بد که دارای اخلاق، سلوک وگفتار نادرست می‌باشند.

از انسان‌های بدکار، در زنده‌گی فردی و اجتماعی، اعمال زشت صادر می‌شود، اگر جلو ایشان گرفته نه شود، و به سوی حق وراه مستقیم دعوت نه شوند فساد جامعه را فرا می‌گیرد، و آن‌را به جنگلی بدل خواهد نمود که در آن آسایش و سکون وجود نخواهد داشت.

برپا نمودن عدل وانـصاف، تـرویج اخـلاق حـسنه، امـر بـه معـروف و نهـی از منکـر، از خصوصیات امت اسلامی است که این وظیفه را از پیامبران به میراث برده اند.

کوتاهی در کار امر به معروف و نهی از منکر، سعادت و سکون جامعه را نـابود سـاخته و آن‌را به چنگال مصائب و هلاکت‌ها می‌سپارد.

۲ – مردم را به نیکی دعوت نمودن

دعوت مردم به سوی نیکی عبارت است از: دعوت بسوی پرستش خداوند یگانـه، دسـتور دادن به عقیدۀ حق، شریعت اسلامی و اخلاق نیکو، فراخواندن به سوی برادری، محبـت، عدل و اِنصاف، تا همه بدانند که سعادت دو جهان در نیکی‌های فوق محصور است و هیچ راه سعادت جز راه مستقیم اسلام وجود ندارد.

۳ – مردم را از بدی‌ها منع کردن

بدی خلاف نیکی است، عقیدۀ نادرست وخلاف حق، اخلاق بد و کردار وگفتار ناروا همـه از جملۀ منکرات هستند، که باید توسط دعوت جلو آن گرفته شود.

توصیۀ پیامبر بزرگ اسلام، محمدﷺ به کار امر به معروف و نهی از منکر، آن هم با الفاظ مؤکد، دلالت به وجوب و لزوم این کار می‌کند.

ولی لازم است امر به معروف و نهی از منکر بـا اسـلوب و روش حکیمانـه صـورت گیـرد. چنان نشود که برای از بین بردن یک منکر کوچک، منکر بزرگتری مانند جنگ، نفرت و فساد ایجاد گردد.

۴ – خطرات خودداری از امر به معروف و نهی از منکر

امر به معروف و نهی از منکر آن‌قدر وظیفۀ با اهمیـت اسـت کـه در صـورت نکـردن آن پیامبر بزرگ اسلام وعید نازل شدن عذاب را داده است. بـدان معنـا کـه هرگـاه امـر بـه معروف و نهی از منکر در جامعه صـورت نگیـرد و جـای آن‌را عـذاب خـاص خداونـدﷻ می‌گیرد، ظلم، بی انصافی، سنگدلی و فساد در جامعه گسترش پیدا می‌کند و جامعـه را در معرض فروپاشی قرار می‌دهد.

۵- دعا و نیایش و عذرخواهی مورد پذیرش قرار نمی‌گیرد

اگر وظیفۀ امر به معروف و نهی از منکر، ترک شود، خداوندﷻ به زودی عذاب خویش را نازل می‌کند، در این صورت هر قدر شما به خداوندﷻ دعا و عذر و زاری نماییـد دعـای

تان پذیرفته نمی‌شود؛ زیرا مسلمانان با ترک دعوت امر به معروف و نهی از منکر، چنـان گناه بزرگ را مرتکب گردیده اند که تمام راه‌های قبول دعا را در برابر خود بسته اند.

فعالیت

آیا مردم را از بدی‌ها منع‌نمودن تنهـا وظیفـۀ علمـا اسـت یـا وظیفـه تمـام مـسلمانان؟ شاگردان در میان خود در این مورد گفتگو نمایند.



۱ – کلمات زیر را معنا کنید:

أ: **لَتَامرنَّ**:

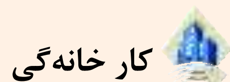
ب: **بِالْمَعْرُوفِ**:

ج: **لَيُوشِكَنَّ**:

۲ – در مورد راوی حدیث معلوماتی کوتاه ارایه بدارید.

۳ – حدیث را ترجمه کنید.

۴ – اگر فریضۀ دعوت‌اسلامی ترک شود، نتیجۀ آن چه خواهد بود؟



کار خانه‌گی

پیامبرﷺ در یکی از احادیث، ترک نمودن امر به معروف و نهی از منکر را به کشتی‌یی‌که مردم در آن سوار اند؛ تـشبیه نمـوده اسـت، آن حـدیث را پیـدا نمـوده ترجمـۀ آن‌را در کتابچه‌های خویش بنویسید.

درس بیستم

اقتصاد در مصرف

عَنِ ابْنِ عُمَرَ، قَالَ: قَالَ رسول‌الله -صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ-: الاقْتِصَادُ فِي النَّفَقَةِ نِصْفُ الْمَعِيشَةِ، وَالتَّوَدُّدُ إِلَى النَّاسِ نِصْفُ الْعَقْلِ، وَحُسْنُ السُّؤَالِ نِصْفُ الْعِلْمِ. [رواه الطبراني فی المعجم الکبیر]

معنای کلمات

۱- **الاقْتِصَادُ:** اِقتصاد. از (قصد) گرفته شده است، حد وسط بین افراط و تفریط را گویند، و اقتصاد در مصرف حد وسط بین اِسراف و بخل را گویند.

۲- **الْمَعِيشَةِ:** چیزی که توسط آن زنده‌گی به پیش می‌رود از جملهٔ خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها.

۳- **وَالتَّوَدُّدُ إِلَى النَّاسِ:** جلب کردن محبت مردم، با مردم محبت ورزیدن.

ترجمه حدیث

از عبدالله بن عمرﷺ روایت است که رسول‌اللهﷺ فرمود: میانه‌روی در مصرف نصف زنده‌گی است، و محبت خود را در دل مردم جا دادن و خود را به آن‌ها نزدیک ساختن نصف عقل است و سؤال نمودن به روش خوب نصف علم می‌باشد.

حکمت حدیث شریف

مال، با وجود آن‌که از اهمیت زیادی برخوردار است، یک پدیدهٔ خطرناک هم است؛ مانند: شمشیری که هر دو طرف آن تیز و برنده باشد. اگر انسان با آن محتاطانه برخورد نکند حتماً بدن خود را پاره می‌کند.

به همین اساس اسلام به مال توجه خاص نموده، و برای مصرف نمودن آن به شیوهٔ درست، اصول و ضوابط وضع کرده است که اعتدال در مصرف، یکی از آن ضوابط به شمار می‌رود.

مفهوم و اصطلاح اقتصاد در احادیث شریف و آیات قرآن‌کریم ذکر گردیده که ما نمونهٔ آن را در حدیث فوق الذکر خواندیم.

فعالیت

به نظر شما در نفقه فرق میان اقتصاد و بخل چیست؟

فواید حدیث شریف

۱ - مال، گنج ارزشمند یا مایهٔ بدبختی

مال، وسیلهٔ خیر و سعادت است، در عین‌زمان وسیلهٔ شر و بدبختی نیز می‌تواند شد.

اگر انسان پرمصرفی نماید در نهایت به تنگ‌دستی مبتلا گردیده؛ مکلفیت‌های خود را به طور لازم بجا کرده نمی‌تواند.

و از سوی دیگر، اگر دارایی انسان زیاد باشد و آن‌را بی‌باکانه به مصرف رساند، سبب می‌شود که به طغیان روی آورده و به فساد اخلاقی دست یازد.

در این حدیث رسول‌الله ﷺ اقتصاد را وسایل زنده‌گی خوانده است و به تعبیر خاص راه‌های جلوگیری از مصرف بی‌هوده که باعث فقر و تنگ‌دستی می‌شود را نشان داده است.

چنانچه پیامبر ﷺ فرموده است: «مَا عَالَ من اِقتَصَدَ» [رواه احمد].

ترجمه: کسی که اقتصاد و میانه‌روی نماید؛ تنگدست نخواهد گردید.

۲ – اسراف شرعاً ناروا است

اسراف به معنای افراط، بی‌نظمی و بی‌پلانی در مصرف اموال را گویند، و این کار از نگاه شریعت ناروا است.

خداوند ﷻ می‌فرماید: ﴿وَ كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ﴾ [الأعراف: ۳۱]

ترجمه: بخورید و بنوشید و اسراف نکنید، که خداوند ﷻ اسراف‌کننده‌گان را دوست ندارد.

اسراف در خوردن و نوشیدن، در کنار آن‌که ضیاع مال است، هم‌چنان به جسم انسان ضرر می‌رساند و به بیماری‌های گوناگون مبتلا می‌سازد، و بعد از آن، اموالی که در علاج این بیماری‌های ناشی از اسراف خرج می‌گردد از هیچ‌کس پوشیده نیست.

۳ - رعایت میانه‌روی در انفاق فی سبیل‌الله

با وصفی که مال در راه خدا ﷻ که به شکل خیرات، صدقات، و دیگر وجوه نیک به مصرف می‌رسد، بایستی آن‌هم مطابق قاعدهٔ میانه‌روی صورت گیرد. جذبهٔ کسب ثواب نباید انسان را به مراعات نکردن اصول اقتصادی وادارد. خداوند ﷻ می‌فرماید: ﴿وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَى عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا﴾. [الاسراء:۲۹]

ترجمه: «و دست خود را بر گردن خویش بسته مدار، و آن را فوق‌العاده گشاده هم مگردان، که سبب شود از کار بمانی و مورد ملامت قرار گیری و سخت غم‌ناک گردی»

مالی که در راه خدا مصرف می‌شود باید طبق امر خداوندﷻ در مصرف آن میانه‌روی صورت گیرد، و در مصارف دیگر اولی‌تر و حتمی‌تر است که از افراط و تفریط پرهیز شود.

۴ – به دست آوردن خوشی مردم، کاری عاقلانه است

کسی که به خاطر کسب رضای خداوندﷻ با انسان‌ها کمک می‌کند، بر خورد خوب نموده، از اشتباهات آن‌ها چشم‌پوشی می‌کند، خداوندﷻ آن‌ها را دوست می‌دارد، و کسی را که خداوندﷻ دوست داشته باشد محبت او را در دل بنده گان می‌افگند و در نتیجه، کامیابی و سعادت به استقبال او می‌شتابد. پس به دست آوردن محبت بنده‌گان خداوندﷻ بوسیلهٔ اعمال و گفتار مشروع، کامیابی و عقلمندی بزرگی است.

۵ – پرسش‌های خوب، علم را افزایش می‌دهد

علم گنج پنهانی است که در نهان قلب جای دارد و با پرسش‌های سودمند، آشکار می‌شود. پرسش عقلمندانه پاسخ عاقلانه را به ارمغان می‌آورد و علوم مفید و ره‌گشا را برای سوال‌کننده فراهم می‌آورد.



۱ - کلمات زیر را معنا کنید:

۱ – **الاقْتِصَادُ:**

۲ – **الْمَعِيشَةِ:**

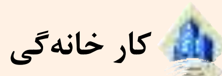
۳ – **وَالتَّوَدُّدُ:**

۲ – چرا مال ارزش زیاد دارد؟

۱ – معنای لغوی و اصطلاحی اقتصاد چیست؟

۲ – حدیث را ترجمه نمایید.

۳ – چرا اِسراف حرام است؟ ضررهای مالی و صحی آن چیست؟



عاداتی را در جامعه نشان دهید که بر خلاف اصول اقتصادی استوارند و در آن اسراف صورت می‌گیرد، و در مورد راه‌های جلوگیری از آن فکر نموده و یک مقالهٔ مفصل بنویسید.

درس بیست‌ویکم

دو سرچشمۀ هدایت

عَنْ مَالِك أَنَّهُ بَلَغَهُ أَنَّ رسول‌الله –صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ– قَالَ: تَرَكْتُ فِيكُمْ أمريْنِ لَنْ تَضِلُّوا مَا تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا؛ كِتَابَ اللَّهِ وَسُنَّةَ نَبِيِّهِ. [موطآ مالك]

شناخت راوی

راوی حدیث مالک بن انس أصبحی حمیدی است. او امام دار هجـرت، مدینـۀ منـوره و یکی از چهار امام مذاهب مشهور اهل سنت و جماعت، و بنیان‌گذار مذهب مالکی اسـت. او در سال ۹۳ هجری در مدینۀ منوره به دنیا آمد، شخصی دین‌دار بود و به دور از امرا و پادشاهان زنده‌گی می‌نمود، حتـا گـاهی از طـرف قدرتمنـدان، مـورد آزار و اذیـت قـرار می‌گرفت. هارون‌الرشید خلیفۀ عباسی از او خواست که به دربـار بـرود و بـرای او تعلـیم بدهد، امام مالک قبول نکرد و گفت: مردم به سوی علم می‌شتابند و علـم بـسوی مـردم نمی‌شتابد، هارون‌الرشید به خانۀ او رفت و بر دیوار تکیه زد و در مجلـس علـم اشـتراک ورزید. سپس امام مالک گفت: احترام به علم در حقیقت احترام به رسول‌الله ﷺ می‌باشـد. پس هارون‌الرشید که بر دیوار تکیه کرده بود برخاست و پیش روی امام مالک رحمه‌الله نشست. امام مالک بنابر تقاضای منصور، خلیفه عباسی کتاب (موطا) را نوشت، ایـشان عـلاوه بـر موطا کتاب‌های: الوعظ، المسائل، الردُّ علی **القدریة**، النجوم و تفسیر غریب القـرآن را نیـز تألیف نموده است. امام مالک به سال ۱۷۹ هـ ق در مدینۀ منوره وفات نمود.

معنای کلمات

۱ – **تَرَكْتُ**: گذاشتم.

۲ - **أمريْنِ**: تثنیه (امر) است: دو چیز.

۳ – **لَنْ تَضِلُّوا**: هرگز گمراه نمی‌شوید.

۴ – **مَا تَمَسَّكْتُمْ**: تا وقتی که چنگ بزنید.

ترجمهٔ حدیث

از امام مالک (رحمه الله) روایت است که به وی، از پیامبرﷺ رسیده است که آنحضرتﷺ فرمودند: دو چیز: کتاب الله و سنت پیامبرش، را در میان شما گذاشتم، تا زمانی که به آن دو تمسک داشته باشید، هیچ‌گاه گمراه نخواهید شد.

حکمت حدیث شریف

قرآن‌کریم آخرین کتاب آسمانی است، که خداوندﷻ آن را جهت رهنمایی و هدایت بشر فرو فرستاده است.

قرآن‌کریم انسان‌ها را از افکار، اندیشه‌ها، تصورات باطل، جهل و نادانی رهایی می‌بخشد و آن‌ها را به راه راست هدایت می‌کند.

هر گاه انسانها به کتاب خداوندﷻ چنگ بزنند و از اوامر آن پیروی کنند هیچگاه گمراه نمی‌شوند. از همین رو است که پیامبرﷺ مسلمانان را به فراگیری علوم قرآن و یادگیری احادیث نبوی و التزام به آن دو، دستور می‌دهد.

فواید حدیث شریف

۱ – قرآن‌کریم اساس جامعه برای زنده‌گی است

قرآن‌کریم عمده‌ترین مرجعی است که توسط آن حلال و حرام و اصول و مبادی زنده‌گی به شکل اجمالی بیان گردیده است: ﴿....مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ...﴾ [الانعام: ٣٨]

ترجمه: هیچ‌چیز را در کتاب (قرآن) فرو نگذاشتیم، یعنی؛ تمام چیزهای مهم و ضروری را ذکر نمودیم.

و خداوند بزرگ به رسول خود هدایت داده است که اصول و مبادی و هدایات قرآنی را در زنده‌گی خود عملی نموده، و بر اساس آن جامعه را بنا نهد ﴿...وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ [النمل: ٤٤]

ترجمه: و فرو فرستادیم به سوی تو قرآن را، تا برای مردمان بیان کنی آنچه را که بسوی ایشان فرستاده شده است، و تا آنکه ایشان تفکر کنند.

۲- قرآن‌کریم شرایع گذشته را بی‌اعتبار ساخته است

رسول‌اللهﷺ و صحابه کرام هدایات و مقاصد قرآن را آموخته و آنرا در زنده‌گی خود عملی نمودند، و با نزول قرآن‌کریم اعتبار شرعی دیگر کتاب‌های آسمانی به پایان رسید و

قرآن‌کریم، یگانه مرجع دینی تا روز قیامت شناخته شد. در بعضی روایات آمده است: روزی عمربن خطاب رضی الله عنه توراتی در دست داشت و در آن نگاه می‌کرد، پیامبر ﷺ از خواندن آن منع نمود و فرمود: اگر موسی علیه السلام هم زنده می‌بود چاره‌ای جز پیروی من نداشت.[1]

۳ – سنت رسول‌الله ﷺ، به مثابهٔ شرح و تفسیر قرآن است

سنت پیامبر ﷺ به مثابهٔ شرح و تفسیر قرآن‌کریم به شمار می‌رود. سیرت پیامبر ﷺ نمونهٔ تطبیقی و عملی وحی است. خداوند جل جلاله می‌فرماید: ﴿وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَى۝ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى﴾ [النجم: ۳-۴]

ترجمه: « و {پیامبر} از روی هوس سخن نمی‌گوید؛ بلکه سخنش چیزی جز وحی که برایش وحی می‌گردد، نیست»

بناءً به هر کاری که رسول‌الله ﷺ امر می‌کند؛ باید به آن عمل شود و از آنچه که منع نموده از آن اجتناب شود، خداوند جل جلاله در این مورد می‌فرماید: ﴿..وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا...﴾ [الحشر:۷]

ترجمه: «هرچه را پیامبر برای‌تان داد بگیرید و از هرچه منع‌تان کرد خودداری ورزید»

۴ – سنت رسول‌الله ﷺ به مثابهٔ وحی دوم

بعد از قرآن‌کریم، سنت پیامبر اسلام، دومین مرجع شرعی برای شناخت حلال و حرام است، به این اساس سنت پیامبر، برخی از وحی الهی به شمار می‌رود و در فهم و شرح احکام شرعی نقش بارز دارد، لهذا نمی‌توان از آن مستغنی شد.

رسول‌الله ﷺ در حدیثی که مقدام رضی الله عنه از او روایت نموده می‌فرماید: آگاه باشید! برای من قرآن و مانند آن (سنت) داده شده است.[2]

در روایت دیگر آمده است: نشود کسی را پیدا کنم که دست زیر الاشه گذاشته و امر و نهی من برایش رسیده باشد و بگوید: آن را نمی‌پذیرم، چیزی را قبول می‌کنم که در قرآن یافته باشم.[3]

---

[1] – سنن دارمی

[2] – سنن ابی داود.

[3] – معرفة السنن و الآثار، بیهقی

فعالیت

شاگردان در مورد اهمیت مرجع دوم شریعت اسلامی با یک‌دیگر گفت‌گو نمایند و وجـوه استفاده از آن را روشن سازند.



۱ - حدیث فوق‌الذکر را ترجمه کنید.

۲ – راوی حدیث کی است ؟ معرفی کنید.

۳ – کلمات زیر را معنا کنید.

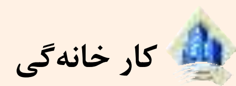
۱. تَرَكْتُ:

۲. أمريْنِ:

۳. تَضِلُّوا:

٤. مَا تَمَسَّكْتُمْ:

۴ – سنت نبوی و سیرت او بهترین شارح قرآن اند، این مطلب را واضح سازید.



۱- حدیث فوق‌الذکر را با معنای آن حفظ کنید.

۲- با کمک امام مسجد و یا شخص عالم به دیـن، حـدیث دیگـری را در مـورد فـضیلت قرآن‌کریم با ترجمۀ آن نقل نمایید.

درس بیست‌ودوم

نقش زنان در جهاد

عَنْ الرُّبَيِّعِ بِنْتِ مُعَوِّذٍ قَالَتْ: كُنَّا نَغْزُو مَعَ النَّبِيِّ -صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ- فَنَسْقِي الْقَوْمَ وَنَخْدُمُهُمْ وَنَرُدُّ الْجَرْحَى وَالْقَتْلَى إِلَى الْمَدِينَةِ. [رواه البخاري]

شناخت راوی

ربیع دختر معوذ پسر عفراءﷺ از جمله انصار و از قبیلهٔ بنی‌نجار می‌باشد. ربیع در بیعت رضوان شرکت داشت، و در بسیاری از غزوات با رسول‌اللهﷺ همراه بوده. نام برده، از یک طرف زاهد، عابد، خداپرست و مجاهد بود و از طرف دیگر شخص برخوردار از علم و فضیلت. از ایشان (۲۱) حدیث روایت شده است.

حضرت ربیع در دوران خلافت عبدالملک بن مروان در سال ۷۰ هجری وفات نموده است.

معنای کلمات

۱ – **كُنَّا**: بودیم.

۲ – **نَغْزُو**: جهاد می‌کردیم، غزا می‌نمودیم.

۳ – **فَنَسْقِي**: آب می‌دادیم، آب می‌رسانیدیم.

۴ – **نَرُدُّ**: می‌بردیم، می‌فرستادیم، باز می‌گردانیدیم.

۵ – **الْقَتْلَى**: کشته شده‌گان، شهداء.

ترجمه حدیث

از حضرت ربیع -رضی‌الله عنهما- دختر معوذ روایت است که فرموده است: ما همراه با رسول‌اللهﷺ یکجا جهاد می‌کردیم و برای مجاهدین آب می‌رساندیم و خدمت آن‌ها را می‌کردیم، زخمیان و شهدا را به مدینهٔ منوره انتقال می‌دادیم.

حکمت حدیث

جهاد مقدس، به خاطر از میان برداشتن موانع از سر راه دعوت اسلامی و نشر خیر، عدل، حفظ کرامت انسانی، و آزادی و جلوگیری از ظلم مستکبرین بـر مستـضعفین، از جملـۀ فرایض شرعی به شمار می‌رود و جهت برافراشتن پرچم لا اِله اِلا الله از لوازم لاینفک نظام اسلام قرار داده شده است. و زن، به صفت یک مسلمان مکلف، مانند مسؤولیت‌ها، حقوق و افتخارات دیگری که دارد در جهاد مقدس نیز به اندازه توان جسمانی‌اش سـهم گرفتـه می‌تواند.

فواید حدیث

۱- ارزش جهاد در راه خداوندﷻ

جهاد به خاطر آزادی بنده‌گان خداوندﷻ از زیر یوغ اسارت و بنده‌گی سرکـشان و بـرای حفظ حریم اسلام و دفاع از مسلمانان، یکی از بهترین طاعت‌ها به شمار می‌رود.

جهاد، در راه خداوندﷻ عبادتی اسـت کـه هـیچ عبـادتی بـا آن برابـر نمـی‌توانـد شـد. رسول‌اللهﷺ می‌فرماید: یک ساعت قدم نهادن در راه خداونـدﷻ از طـرف صـبح و یـا در اخیر روز از دنیا و هرآنچه که در آن است بهتر می‌باشد.(۱)

خداوندﷻ جهاد را به خاطر بر افراشتن کلمۀ توحیـد، عـزت و سـربلندی دیـن، تـشریع نموده است. آیات و احادیث زیادی در فضیلت جهاد آمده است. خداونـدﷻ مـی‌فرمایـد: ﴿وَمَن يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللّهِ فَيُقْتَلْ أَو يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِيماً﴾ [النساء: ۷۴]

ترجمه: «هرکه در راه خدا پیکار نماید، چه در آن راه کشته شود یا پیروز گـردد، حتمـاً برایش مزدی بزرگ خواهیم بخشید.»

همچنان می‌فرماید: ﴿وَفَضَّلَ اللّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْراً عَظِيماً﴾ [النساء: ۹۵]

ترجمه: خدا مجاهدین را بر نشستگان با اعطای پاداش بزرگ، برتری داده است.

حضرت محمدﷺ، در مورد جهاد چنین فرموده اسـت: «مَثَلُ الْمُجَاهِدِ فِى سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَـلِ الصَّائِمِ الْقَائِمِ الْقَانِتِ بِآيَاتِ اللَّهِ لاَ يَفْتُرُ مِنْ صِيَامٍ وَلاَ صَلاَةٍ حَتَّى يَرْجِعَ الْمُجَاهِدُ فِى سَبِيلِ اللَّـهِ تَعَالَى»(۲) **ترجمه**: مثال مجاهد در راه خداﷻ؛ مانند: روزه‌دار، نمازگزار و عابدی است کـه

۱- صحیح مسلم.

۲- صحیح مسلم.

با آیات خداوندﷻ مشغول گردد؛ همان‌که بدون احساس خستگی روزه می‌گیـرد و نمـاز می‌گزارد تا آن‌که مجاهد در راه خدا، به خانه‌اش باز گردد.

بیرون شدن در راه خداوندﷻ و تحمل مشکلات در راه او تعالی پاداش بسیاری به همراه دارد..

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ –رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ– قَالَ قَالَ رسول‌اللهﷺ:« انْتَدَبَ اللَّهُ لِمَنْ خَرَجَ مُجَاهِدًا فِي سَبِيلِهِ لاَ يُخْرِجُهُ إِلاَّ إِيمَانٌ بِي وَتَصْدِيقٌ بِرَسُولِي فَهُوَ عَلَيَّ ضَامِنٌ أَنْ أُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ أَوْ أَرْجِعَهُ إِلَى بَيْتِهِ الَّذِي خَرَجَ مِنْهُ نَائِلاً مَا نَالَ مِنْ أَجْرٍ وَغَنِيمَةٍ ».[1]

ترجمه: از حضرت ابو هریره روایت است که رسول‌اللهﷺ فرموده است: کسی که به صفت مجاهد، از خانۀ خود در راه خداوندﷻ بیـرون شـود، خداونـد متعـال (از روی مهربـانی) می‌فرماید: اگر این بیرون شدن (اقدام) او بر اساس ایمان به من و تصدیق پیـامبرم بـوده باشد، پس من ضامن هستم که او را در بهشت داخل کنم، و یا در حالی به خانـه‌اش بـاز گردانم که هم از ثواب برخوردار شده باشد و هم از غنیمت.

۲ – سهم گرفتن زنان در جهاد مسلحانه

زنان مانند مردان با رسول‌اللهﷺ در جهاد اشتراک ورزیده اند، این بدان معنا است که زن، مانند مرد در تمام عبادات و افتخارات شریک است. پس زن حق دارد که به اجازۀ خلیفه، امیر و یا امام افتخار جهاد مقدس را کسب کند.

شریعت اسلامی با رعایت حالت جسمی و روحی زنان سهولت‌هـایی را بـه آنـان در نظـر گرفته است؛ آن‌ها را از حاضرشدن در میدان جنگ معاف نموده، مگر در صورتی که امیر مسلمانان نفیر عام (همه به جهاد شتافتن) اعلان نماید در این صورت زن مکلفیـت دارد تا به جهاد بیرون شود.

و اگر نفیر عام نباشد زن مکلف نیست که به میدان جهاد برود، بـا وجـود ایـن، زن حـق دارد از افتخارات جهاد برخوردار شود. در این حال باید از امیر مسلمانان اجـازه بگیـرد، و سپس به صف مجاهدین بپیوندد و خدماتی برای مجاهدین انجام دهد، کـه بـا قـدرت و توانایی ایشان مناسب باشد.

---

[1] - سنن کبری، بیهقی

حقیقت این است که زن از آغاز دعوت اسلامی در کنار مرد، در تمام عرصه‌های دعوت اسلامی و افتخارات آن شریک بوده است. در تاریخ اسلام رویدادهای زیادی وجود دارد که نمایان‌گر فداکاری‌های زنان است، و زنان در آن از استعداد خود کار گرفته، یکجا با مردان مکلفیت‌های خود را ادا نموده اند و همهٔ آن روی‌دادها گواهی میدهند که: زنان نباید در سایهٔ نظام الهی احساس محرومیت، کمتری وحقارت نمایند.

در طول تاریخ اسلام، زنان قهرمانی؛ مانند: خدیجه، سمیه، اسماء، ام سلمه، ام عطیه، ام حرام، خوله، **عائشة**، **فاطمة** و زینب (رضی‌الله عنهن) وجود داشته اند که کار نامه‌های ایشان به خط زرین در تاریخ اسلامی ثبت گردیده است.

ام عماره نسیبه -رضی الله عنها- از جملهٔ زنان قهرمانی است که در غزوهٔ تاریخی احد از خود دلیری و قهرمانی نشان داد و حماسه‌ها از خود بجا گذاشت که مردان قهرمان بر آن حسادت می‌ورزیدند.

ام عطیه -رضی‌الله عنها- گفته است: من در هفت غزوه با پیامبرﷺ اشتراک نموده ام، هنگام نبرد با سامان و لوازم باقی می‌ماندم، برای مجاهدین نان آماده می‌کردم، و زخمی‌های آن‌ها را تداوی می‌نمودم.

انس رضی الله عنه می‌گوید: زمانی که ام‌سلیم -رضی‌الله عنها- (مادر خودش) زنده بود همراه با گروهی از زنان انصار، در غزوه‌ها، رسول‌اللهﷺ را همراهی می‌کرد.

حشرج، از مادر کلان پدری خود نقل می‌کند که فرموده است: من با شش تن از زنان در غزوهٔ خیبر همراه رسول‌اللهﷺ بیرون شدم، و وقتی رسول‌اللهﷺ از اشتراک ما پی برد، کسی را فرستاد، ما نزد پیامبرﷺ حاضر شدیم، دیدیم که از چهرهٔ رسول‌اللهﷺ قهر نمایان شده بود، برای ما گفت: شما برای چه آمده اید؟ و به اجازه کی آمده اید؟ برای آنحضرت گفتیم: ای رسول‌اللهﷺ ! ما همراه شما بر آمده ایم، برای مجاهدین تیر می‌دهیم، آب می‌دهیم، زخمی‌های مجاهدین را تداوی می‌کنیم و اشعار حماسی می‌گوییم به این شکل در راه خداوندﷻ جهاد و کمک می‌کنیم، رسول‌اللهﷺ برایم گفت: برخیزید و به خیمه‌های خویش بروید. موصوف می‌گوید وقتی که خداوندﷻ خیبر را فتح کرد؛ رسول‌اللهﷺ مانند مردان برای ما غنیمت داد، حشرج صاحب می‌گوید: من از او سؤال نمودم که چه چیز برایت رسید! او گفت: میوه.[1]

---

[1] – سنن نسائی.

فعالیت

در طول تاریخ اسلامی نام‌های زنان مجاهدی را بگیرید که در جهاد از خود حماسه‌ها آفریدند.

۳ – نقش زنان در میدان جنگ

زن، در جهاد، در خط عقبی و به خصوص در امور خدمات لوژیستکی، تداوی زخمیان، انتقال شهدا و رساندن آب برای مجاهدین راه حق، کمک می‌کند.

شرط جواز خروج زنان به جهاد آن است که عملاً در جنگ شرکت نورزند، حجاب را مراعات کنند، از اختلاط با مردان در امان باشند تا عزت و آبروی آنها از خطر مصون بماند و اگر شرایط فوق را رعایت کرده نمی‌توانستند، خروج ایشان به جنگ جواز ندارد.



۱ –حدیث درس را ترجمه کنید.

۲ – نقش زن در میدان «جهاد» چیست؟

۳ – شروط سهم گرفتن زن را در جهاد بگویید.

راست‌گویی

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ رسول‌اللهﷺ « عَلَيْكُمْ بِالصِّدْقِ فَإِنَّ الصِّدْقَ يَهْدِى إِلَى الْبِرِّ وَإِنَّ الْبِرَّ يَهْدِى إِلَى الْجَنَّةِ وَمَا يَزَالُ الرَّجُلُ يَصْدُقُ وَيَتَحَرَّى الصِّدْقَ حَتَّى يُكْتَبَ عِنْدَ اللَّهِ صِدِّيقًا وَإِيَّاكُمْ وَالْكَذِبَ فَإِنَّ الْكَذِبَ يَهْدِى إِلَى الْفُجُورِ وَإِنَّ الْفُجُورَ يَهْدِى إِلَى النَّارِ وَمَا يَزَالُ الرَّجُلُ يَكْذِبُ وَيَتَحَرَّى الْكَذِبَ حَتَّى يُكْتَبَ عِنْدَ اللَّهِ كَذَّابًا ».[صحيح مسلم]

شناخت راوی

نام این صحابی جلیل‌القدر عبدالله بن مسعود بوده، به قبیلهٔ بنی‌هذیل منسوب است، یکی از شش تنی بود که از همه پیشتر به دین اسلام مشرف گردید. دو بار به حبشه هجرت نمود و در مرتبهٔ سوم از حبشه به مدینهٔ منوره هجرت کرد، و پس از آن همیشه با رسول‌اللهﷺ می‌بود. به همین خاطر در میان صحابهٔ کرام به صاحب العصا، صاحب الوسادهٔ و صاحب المطهر) شهرت داشت. قرآن‌کریم را به آواز شیرین تلاوت می‌نمود، بحر علم و دانش بود، وی علاوه بر مقام علمی، مجاهد حقیقی در سنگر حق نیز بود، در غزوهٔ بدر، احد، خندق و غزوات دیگر اشتراک ورزید. او درسال ۳۲ هجری بعد از شهادت حضرت عثمانؓ جهان فانی را وداع گفت.

معنای کلمات

۱- **عَلَيْكُمْ بِالصِّدْقِ**: راست‌گو باشید.
۲- **يَهْدِى**: راهنمایی می‌کند.
۳- **الْبِرِّ**: صفات و کارنامه‌های نیک.
۴- **يَتَحَرَّى الصِّدْقَ**: کوشش راست‌گویی را می‌کند.
۵- **يُكْتَبَ**: نوشته می‌شود.
۶- **وَإِيَّاكُمْ وَالْكَذِبَ**: از دروغ خود را نگهدارید.
۷- **الْفُجُورِ**: اعمال ناروا.

ترجمهٔ حدیث

از عبداللهؓ روایت است که رسول‌اللهﷺ فرموده اند: بر شما لازم است تا راستی پیشه کنید؛ زیرا راستی به نیکی راهنمایی می‌کند و نیکی به بهشت راهنمایی می‌کند، و یک

شخص همیشه راست می‌گوید و راستی را طلب می‌کند؛ تا نـزد خداونـد متعـال صـدیق (راست‌گوی) نوشته شود، و از دروغ پرهیز کنید، زیرا دروغ به فجور (بدی و بـی‌حیـایی) می‌کشاند، و فجور به آتش می‌کشاند و همیشه انـسان دروغ مـی‌گویـد و دروغ را خـوش می‌کند، تا آن‌که نزد خداوند کذاب (دروغ‌گوی) نوشته شود.

حکمت حدیث شریف

راست‌گویی اساس تمام فضایل و کارهای نیک و عادات پسندیده است؛ زیرا راست‌گـویی سرچشمۀ اخلاق اجتماعی بوده سعادت و نیک‌بختی هر جامعه در راست‌گویی و صـداقت نهفته است، و دروغ‌گفتن در جامعۀ انسانی بی‌باوری و فضای بی‌اعتمادی را بار می‌آورد و باعث بربادی جامعه می‌گردد. به همین خاطر پیامبرﷺ راست‌گویی را بر انسان‌هـا واجـب گردانیده و از دروغ گفتن منع کرده است.

راست‌گویی وسیلۀ داخل شدن در بهشت هم بوده دروازه خیر، برکت و سعادت را به روی انسان، می‌گشاید.

فواید حدیث شریف

۱ – حقیقت راست‌گویی

راستی ضد دروغ است، و دارای اقسام زیادی می‌باشد، مانند: راستی زبان، به گونه‌یی کـه شخص راست‌گویی را عادت خود بسازد و از دروغ‌گفتن خود را نگهدارد.

نوع دیگر راستی در نیت است، که آن‌را اخلاص گویند. بر مسلمان لازم است قلب خویش را از ریا و خودنمایی پاک داشته و هم‌چنان بالای دیگران شک وگمان بی‌مورد نکند.

نوع دیگر، راستی در کردار است انسان کارهایی را باید انجام دهـد کـه موافـق عقیـده و دعوای وی باشد، و کارهای خلاف دعوی و شعار، کذب شمرده می‌شود.

۲ – کوشش برای راست‌گویی

انسان باید در تمام زنده‌گی راستگو باشد، همیشه کوشش نماید تا راست گفتن را عـادت خود بسازد؛ تا اینکه خداوند،ﷻ از او راضی گردد و نام او در زمرۀ راسـت‌گویـان نوشـته شود و به جنت داخل کرده شود.

۳ – فواید راست‌گویی

- راست‌گویی فواید دنیوی و اخروی زیادی دارد که ذیلا ذکر می‌گردد:
- راست‌گویی انسان را به سوی نیکی می‌کشاند و از هرگونه اعمال بد باز می‌دارد.
- راست‌گویی به قلب اطمینان و آرامش می‌بخشد.
- راست‌گویی مؤمن را از منافق جدا می‌سازد.
- راست‌گویی در دنیا و آخرت انسان را نجات می‌دهد.

- راست‌گویی باعث خوشی و رضایت الله‌تعالی می‌گردد.

۴ - حقیقت دروغ‌گویی

دروغ‌گویی ضد راست‌گویی است و آن عبارت از ارایهٔ معلومات بر خلاف حقیقت به دیگران می‌باشد. دروغ علاوه بر آن‌که توسط زبان صورت می‌گیرد، از طریق نیت و اراده نیز صورت می‌گیرد؛ مانند: اینکه کسی ارادهٔ انجام‌دادن کارهای بد را داشته باشد و بر خلاف آن به زبان خویش سخن گوید. در این صورت این شخص عمل و ارادهٔ خود را به زبان دروغین خویش بیان می‌دارد.

۵ – دروغ گفتن گناه بزرگ است

دروغ گفتن را نه تنها دین مقدس اسلام بلکه تمام ادیان، عمل و پدیدهٔ بد قلمداد کرده اند. دین مقدس اسلام تمام انواع و اقسام دروغ را حرام دانسته و برای انسان دروغگو جزای سنگین تعیین نموده است. پس لازم است که انسان از هر گونه دروغ خود را دور نگهدارد تا در نزد خداوندﷻ در جمع دروغ‌گویان شمرده نشود.

۶ – اثرات بد دروغ‌گویی

دروغ گفتن نتایج بدی دارد که برخی از آن‌ها را به شرح ذیل بیان می‌داریم:

- دروغ گفتن عامل اصلی بدی‌ها و جزئی از منافقت است.
- دروغ گفتن حقوق دیگران را از بین می‌برد.
- دروغ گفتن شخصیت انسان را بی‌ارزش می‌سازد.
- دروغ گفتن بی‌اعتمادی را در جامعه به وجود می‌آورد و گلیم اعتماد را جمع می‌کند.

فعالیت

شاگردان زیان‌های دروغگویی را به شکل گروپی برشمارند.



۱ - کلمات زیر را معنا کنید:

أ– البر: ب– ما یزال الرَّجُلُ: ت– یتحری الصدق: ث– یکتب:

۲ – حدیث را ترجمه نمایید.

۳- فواید راستی و ضررهای دروغ را توضیح دهید.

درس بیست‌وچهارم

آداب مجلس

عَنْ عبد الله بْنِ عُمَرَ عَنْ النَّبِيِّ –صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ– «أَنَّهُ نَهَى أَنْ يُقَامَ الرَّجُلُ مِنْ مَجْلِسِهِ وَيَجْلِسَ فِيهِ آخَرُ وَلَكِنْ تَفَسَّحُوا وَتَوَسَّعُوا». [صحيح البخاری]

معنای کلمات

۱- **أَنْ يُقَامَ الرَّجُلُ مِنْ مَجْلِسِهِ:** این‌که یک شخص از جایش خیزانده شود.

۲- **وَيَجْلِسَ فِيهِ آخَرُ:** و کسی دیگر در جای او بنشیند.

۳- **تَفَسَّحُوا:** حلقهٔ مجلس را فراخ سازید.

۴- **تَوَسَّعُوا:** فراخ بگردانید.

ترجمه حدیث

از حضرت عبدالله پسر عمر –رضی‌الله عنهما- روایت است که پیامبرﷺ از این منع کرده است که شخصی در مجلس از جایش برخیزانده شود و کسی دیگر در جای او بنشیند؛ بلکه در میان خود فاصله را ایجاد کنید و مجلس خویش را وسیع سازید.

حکمت حدیث

یکی از اهداف دین مقدس اسلام آن است که انسان زنده‌گی با وقار و با عزت داشته باشد. به همین خاطر اسلام برای تنظیم زنده‌گی فردی و اجتماعی، احکام و آدابی تعیین نموده است، که یکی از آن، آداب مجلس می‌باشد. بعضی از آن در این حدیث ذکر گردیده است. اسلام تمام انسان‌ها را به یک چشم نگاه می‌کند و تمام آن‌ها در نزد اسلام حقوق مساوی دارند و اسلام هر گونه تبعیض را رد می‌کند و تنها تقوا را معیار برتری میان انسان‌ها قرار داده است.

فعالیت

شاگردان به کمک معلم آداب مجلس را بیان کنند.

فواید حدیث

۱ – انواع مجلس

حقیقت انکارناپذیر است که انسان نیاز دارد تا با دیگران مراوده داشته و در مجالس ایشان اشتراک کند که این مجالس را به گونه‌های ذیل تقسیم می‌توان نمود:

الف – مجالس نیک: مانند نشستن با علما، دانشمندان، حلقات علمی، مجالس و عظ و نصیحت که در زنده‌گی بسیار ارزش دارد، این‌گونه مجالس را غنیمت شمرده باید در آن شرکت نمود.

ب: مجالس بد

اینها مجالسی اند که در آن انسانهای نا کاره (بد کار) شرکت نموده، در آن غیبت صورت می‌گیرد، دروغ گفته می‌شود و یا تصامیم فساد گرفته می‌شود. از این‌گونه مجالس دوری جستن لازم است و اگر کسی در این‌گونه مجالس نشسته باشد؛ باید آن را ترک گوید.

ج: مجالس مباح

مجلسی است که خالی از منکرات باشد؛ اما در آن کدام خیر دنیوی و یا اخروی نهفته نباشد. اشتراک ورزیدن در این‌گونه مجالس باکی ندارد؛ اما بهتر آن است که در آن اشتراک صورت نگیرد؛ زیرا باعث ضیاع وقت می‌شود.

۲ – در مجلس، کسی را از جایش خیزاندن کار نادرستی است

اگر کسی به مجلس داخل شد؛ جایز نیست که کسی را از جایش برخیزاند تا در جای او بنشیند؛ زیرا این کار عادت متکبران است، که اسلام از کبر منع نموده است. و از طرف دیگر این کار تجاوز به حقوق دیگران و اهانت به آن‌ها می‌باشد که این کار را اسلام حرام دانسته و پیامبر بزرگ اسلام فرموده است: "مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَتَمَثَّلَ لَهُ الرِّجَالُ بَيْنَ يَدَيْهِ قِيَامًا فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ".[۱]

ترجمه: کسی دوست دارد که مردم پیش روی او ایستاده شوند، پس باید جایگاه خود را در دوزخ آماده سازد.

---

۱ – سنن ترمذی.

۳ – توسعه در مجالس

هرگاه شخصی از بیرون وارد مجلس می‌شود و در جلسه، جـای نشـستن وجـود نداشـته باشد، حاضران باید عقب روند و یا یکی به دیگری نزدیک شوند، در مجلـس جـای پیـدا کنند، تا برای شخص تازه‌وارد جای نشستن فراهم گردد. خداوند‌ﷻ می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَـا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ...﴾.[المجادلة: ۱۱]

ترجمه: ای کسانی‌که ایمان آورده اید، چون به شما گفته شود که در مجالس فـراخ بنـشینید، پس (بدان پاسخ مثبت گفته) فراخ بنشینید، خداوند هم برشما گشایش می‌آورد.

۴ – سلام گفتن به هنگام داخل شدن به مجلس

یکی‌دیگر از آداب مجلس آن است کـه بـه هنگـام ورود بـه مجلـس سـلام گفتـه شـود. پیامبرﷺ می‌فرماید: «إِذَا انْتَهَى أَحَدُكُمْ إِلَى الْمَجْلِسِ فَلْيُسَلِّمْ»[۱]

ترجمه: زمانی که کسی از شما داخل مجلس شود، سلام بگوید.

۵ – در آخر مجلس نشستن

کسی که وارد مجلس می‌شود باید در جایی بنشیند که مجلس در همان جا خـتم مـی‌شـود و نباید در بین و یا صدر مجلس بنشیند و یا کوشش گذشتن از وسط مجلس را نمایـد. حـضرت جابر بن سمرة‌ﷺ می‌فرماید: «كُنَّا إِذَا أَتَيْنَا النَّبِيَّ‌ﷺ جَلَسَ أَحَدُنَا حَيْثُ يَنْتَهِي».[۲]

ترجمه: وقتی که ما به مجلس نبی‌کریم‌ﷺ وارد می‌شدیم، در اخیر مجلس می‌نشستیم.

۶ – بدون اجازه در بین دو شخص نشستن درست نیست

کسی که ارادۀ نشستن در مجلس را داشته باشد؛ باید بـدون اجـازه در بـین دو شـخص ننشیند، تا سبب قطع شدن سخنان آن دوتن نشود، پیامبرﷺ می‌فرماید: «لاَ يَحِلُّ لِرَجُـلٍ أَنْ يُفَرِّقَ بَيْنَ اثْنَيْنِ إِلاَّ بِإِذْنِهِمَا».[۳]

ترجمه: برای هیچ شخصی جایز نیست که میـان دو تـن جـدایی آورد؛ مگـر در صـورت اجازه گرفتن از آن‌ها.

---

[۱] - سنن أبی داود.
[۲] - سنن أبی داود.
[۳] - سنن ترمذی.

۷ – کسی که به اساس ضرورتی از مجلس بر می‌خیزد، در صورت رجوع حق دارد در جایی که اول نشسته بود، بنشیند.

پیامبرﷺ فرموده است: « مَنْ قَامَ مِنْ مَجْلِسِهِ ثُمَّ رَجَعَ إِلَيْهِ فَهُوَ أَحَقُّ بِهِ ».[۱]

ترجمه: کسی که از مجلس خود برخیزد و دوباره به مجلس رجوع کند او، اولی‌تر از دیگران است که در همان جای بنشیند.

فعالیت

شاگردان به شکل گروپی در مورد آداب مجلس با یک‌دیگر گفتگو نمایند.



۱- عبارات زیر را معنا کنید:

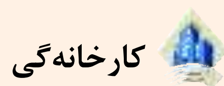
الف – أن یقام الرجل من مجلسه.

ب – و یجلس فیه آخر.

ت – و لکن تفسحوا.

۲ - مفهوم حدیث را بیان دارید.

۳ – آن آداب مجلس را ذکر کنید که در درس آمده است.



به کتب اخلاق و آداب رجوع نموده؛ پیرامون آداب مجلس یک مقالهٔ مفصل بنویسید.

---

[۱] - صحیح مسلم.

بخش

اصول فقه



درس بیست‌وپنجم

آشنایی با اصول فقه

روش‌های پذیرفته شدهٔ علمی ایجاب می‌کند که پیش از پرداختن به جزئیات یک علم نخست با تعریف، موضوع و هدف از خواندن آن علم، آشنا شویم و ارتباطش را با علوم مربوطهٔ دیگر بدانیم؛ لذا ما هم در لابه‌لای این درس با موضوعات مذکور آشنا خواهیم شد.

تعریف اصول فقه

لفظ« اصول فقه» از این لحاظ که یک مرکب اضافی است یک تعریف دارد و از لحاظی که اصطلاح یک علم خاص است، تعریفی دیگر دارد.

تعریف «اصول فقه» به اعتبار مرکب اضافی بودنش: این نام از دو جزء ترکیب یافته است: که اولی «اصول» و دومی «فقه»

«اصول» در لغت جمع « اصل» است و اصل چیزی را گویند که یک چیز دیگر روی آن بنا شود.

و «فقه» در لغت: دانستن و فهمیدن یک چیز را گویند.

و در اصطلاح: عبارت است از دانستن حلال وحرام، و یا دانستن حقوق و واجبات انسان.

و هم‌چنان در تعریف آن گفته اند: فقه عبارت است از دانستن احکام شرعی عملی که از دلایل‌اش استنباط شده است.

مثلاً یک شخص بداند که وضوء شرط نماز است؛ زیرا الله‌تعالی فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ﴾ [المايدة: ۶] در این آیت بر شستن سه اندام و مسح یک عضو امر صورت گرفته، و امر مطلق مقتضی فرضیت است؛ پس وضوء فرض بوده و شرط نماز می‌باشد.

این گونه فهم، فقه است، ولی اگر یک شخص فقط از ملا امام قریهٔ خود شنیده باشد که نماز بدون وضوء صحت ندارد، و دلیل آن‌را نداند. این‌گونه معلومات فقه نیست.

وعلم در این جا به معنای اعتقاد راجح (غالب) است که شامل ظن و یقین می‌شود.

و مراد از احکام شرعی، صفات شرعی افعال مکلفین است، مانند فرض، واجب، مستحب، مباح، مکروه و حرام.

گفته می‌شود: در گفتار، راست گفتن واجب است و دروغ گفتن حرام.

تعریف اصول فقه از این لحاظ که اصطلاح یک علم مخصوص است:

«اصول فقه» عبارت است از شناخت دلایل فقه به شکل اجمالی و آشنایی با کیفیت استفاده از آن دلایل و حالت استفاده کننده.[1]

وقتی به این تعریف دقت کنیم معلوم می‌شود که سه معنای عمده را در بر می‌گیرد:

۱ـ علم اصول فقه، دربارهٔ دلایل فقه (قرآن، سنت، اجماع و قیاس) به شکل اجمالی بحث می‌کند، نه تفصیلی.

۲ـ علم اصول فقه، از کیفیت و چگونه‌گی استنباط احکام شرعی، از دلایل آن، بحث می‌کند؛ قواعدی را بیان می‌نماید که توسط آن استنباط احکام شرعی از دلایل آن میسر می‌گردد.

۳ـ و نیز در علم اصول از صفات مجتهد، اهلیت و شایستگی او برای استنباط و اجتهاد بحث می‌شود.

به طور مثال، حرفهٔ خیاطی یک مهارت است که به یاد گرفتن آن، شخص قادر می‌شود تا از تکه، جامهٔ مناسبی به اندازهٔ قد و اندام هر شخص تهیه کنند، همین‌گونه فراگرفتن علم اصول فقه شخص را قادر می‌سازد، از قرآن، سنت، اجماع و قیاس احکام شرعی مناسب را برای حوادث و مسائل مختلف استنباط کند.

موضوع اصول فقه

موضوع علم اصول فقه در برگیرندهٔ دلایل شرعی اجمالی نه تفصیلی، قواعد اصولی و احکام شرعی تشکیل می‌دهد.

دلایل شرعی به دو بخش تقسیم می‌شوند:

۱ـ دلایل اتفاقی که کتاب، سنت، اجماع و قیاس می‌باشند.

۲ـ دلایل اختلافی که مهم‌ترین شان عبارت اند از:

- استحسان
- مذهب صحابی.
- مصالح مرسله.
- استصحاب.
- عرف.

---

[1] المنهاج: للبیضاوی

اصولیان دربارهٔ این دلایل به شکل اجمالی، از حیث تعریف و حجیّت (حجت بودن و جنبهٔ استدلالی داشتن) آن‌ها بحث می‌کنند، و انواع طلب و قواعد استنباط احکام از آن دلایل را به بررسی می‌گیرند؛ مراتب و درجات دلایل را مطالعه می‌کنند و با ترجیح دادن یکی بر دیگری در هنگام تعارض، آشنا می‌شوند.

هدف از خواندن علم اصول فقه

مهم‌ترین هدف خواندن علم اصول فقه، شناخت راه‌های استنباط احکام شرعی از مصادراصلی آن‌ها، مطابق ضوابط و معیارهای دقیق علمی می‌باشد؛ به گونه‌ای که این احکام بازیچه‌ای در دست هوا و هوس و خواهش‌های بشری قرار نگیرد. از این رو، هر حکم شرعی به دلیلی از کتاب، سنت، اجماع و یا قیاس استناد می‌کند؛ یعنی دربارهٔ آن نصی صریح وجود دارد و یا از آن استنباط شده است و این استنباط در اختیار هر کس گذاشته نشده تا هر طور که دلش بخواهد و هوا و هوسش آرزو دارد، حکمی را استنباط نماید؛ بلکه اصول و ضوابط دقیق و سنجیده شده‌یی دارد که پایه‌های این علم محسوب می‌شود.

هدف دیگر اصول فقه این است که با آموختن این علم انسان با آراء و نظریات فقها در مذاهب مختلف آشنا می‌شود، روش‌های استدلال و مهارت‌شان را در علم قرآن، سنت و فقه یاد می گیرد و می‌آموزد که احکام چگونه با تغییر زمان وحالات، تکامل یافته است و فقهای بزرگوار، راه حل‌های مناسبی برای مشکلات فقهی و قانونی ما جسته و احکام تازه‌یی را که در زمان‌های گذشته نبوده است، استنباط نموده اند.

توسط این علم، قدم‌های شخص در فهم قرآن و سنت راسخ گردیده از توانایی خاصی برخوردار می‌شود.

رابطهٔ علم اصول با علم فقه

رابطهٔ علم اصول فقه با علم فقه همچون رابطهٔ اصل با فرع یا تهداب با ساختمان می‌باشد. اصول، قواعد و ضوابط اساسی برای فهم دلایل شرعی را می‌آموزد و بدین طریق شایستگیِ استنباط احکام فقهی را از دلایل شرعی و در چارچوب همان قواعد و ضوابط پیدا، می‌کند.

به طور مثال، هرگاه بخواهیم حکم نماز را از دلیلش یاد بگیریم، این هدف به چند مقدمه ضرورت دارد:

۱- شناخت احکام شرعی.

۲- شناخت دلایل شرعی.

۳- شناخت قواعد استنباط از دلایل شرعی.

۴- شناخت این که مطلب توسط صیغهٔ امر صورت می‌گیرد.

۵- معرفت این که امر مطلق (که نشانهٔ انصراف دهنده از وجوب در آن نباشد) برای وجوب می‌باشد.

معرفی همهٔ این مقدمات کار اصول فقه است

بعد از شناخت مقدمات فوق در علم اصول، موضوع نماز را در قرآن جستجو می‌کنیم، این فرمودهٔ خداوندﷻ را در آن می‌یابیم: ﴿أقيموا الصلاة﴾. این یک امر مطلق است و افادهٔ وجوب می‌کند. پس برپا کردن نماز فرض است. این جملهٔ اخیر فقه است. در این حال، گفته می‌توانیم که اصول فقه اساس علم فقه، وفورمول‌هایی است که به واسطهٔ آن‌ها ما از قرآن، سنت، اجماع و قیاس، احکام شرعی را استخراج می‌نماییم.

فعالیت

پس به همان مثال محسوس خود بر می‌گردیم:

مصادر(دلایل) شرعی = تکه.

علم اصول فقه= علم حرفهٔ خیاطی.

حالا علم اصول فقه را با حرفهٔ نجاری مقایسه نمایید.



۱. لفظ «اصول فقه» را از این لحاظ که یک ترکیب اضافی است، و نیز از این لحاظ که اصطلاحی است برای علمی ویژه، تعریف کنید.

۲. موضوع علم اصول فقه چیست؟ دلایل اتفاقی را با برخی از دلایل اختلافی نام ببرید.

۳. هدف از خواندن علم اصول چیست؟

۴. رابطهٔ علم اصول را با علم فقه، از خلال آوردن یک مثال بیان کنید.

درس بیست‌وششم

پیدایش علم اصول فقه و سَیر تکاملی آن

در درس گذشته تعریف، موضوع، غایه و ارتباط این علم با علم فقه را شناختیم، در این درس با مسایل پیدایش، سیرتکاملی علم اصول فقه و ضرورت ما به این علم، آشنا خواهیم شد، ولی قبل از همه، لازم است از وضعیت مسلمانان در ابتدای اسلام، در مورد شناخت مکلفیت‌های دینی‌شان آگاه شویم، و بدانیم که ایشان به خواسته‌های قرآن و سنت چگونه پی می‌بردند؟ و اجماع و قیاس چگونه به میان آمدند؟

قرآن‌کریم، نخستین مصدر احکام شرعی است. هر مسلمانی می‌تواند از آنجا مسایل اعتقادی، عملی و اخلاقی اش را، به گونه‌ای که مورد رضای پروردگارش باشد، فراگیرد و پیامبر اکرمﷺ نیز با گفتارها، کردارها وتقریرهایش قرآن را تفسیر نموده است.

فهم صحابه از قرآن: قرآن به زبان عربی نازل شد و پیامبر اکرمﷺ فرزندی از فرزندان قریش بود؛ لذا آنانی که در زمان نزول قرآن می‌زیستند، قرآن را می‌فهمیدند، مقصد سخنان و افعال رسول‌اللهﷺ را درک می‌کردند، درست همان‌گونه که ما زبان یکدیگر را بدون مراجعه به کتاب‌های لغت و دستور زبان، می‌فهمیم.

بنا بر این، وقتی معلم یا پدر از ما بخواهد که کاری را انجام دهیم و یا از عملی اجتناب کنیم، ما مقصد او را می‌فهمیم و می‌دانیم که آیا این خواست او حتمی است یا غیر حتمی؟ آیا در صورت مخالفت از آن، ما را سرزنش خواهد کرد یا خیر؟ البته بدون این که ما بدانیم این خواست او در جایگاه واجب قرار دارد یا مندوب، آیا مکروه است و یا حرام.

بدین طریق نسل اول مسلمانان، نیز معانی قرآن را می‌فهمیدند و مقصد نبی‌اکرمﷺ را بدون فراگیری قواعد علم لغت یا اصول، درک می‌کردند.

و هرگاه مسألهٔ تازه‌ای پیش می‌آمد، پیامبراکرمﷺ در بین‌شان بود و مطابق حکم الله جل جلاله در بارهٔ آن، حکم صادر می‌فرمود.

استنباط احکام بعد از گسترش یافتن قلمرو اسلام: پس از مدت‌زمانی با گسترش فتوحات مسلمانان غیرعرب‌ها نیز به دین اسلام گرویدند، آن‌ها زبان عربی را خوب نمی‌فهمیدند، لذا ضرورت احساس شد تا قواعد برگرفته شده ازعلم لغت و با پشتوانهٔ عقل و عرف وضع گردد، تا غیرعرب‌ها هم مقصد الله جل جلاله و پیامبر اکرمﷺ را بفهمند.

پیدایش اجماع: هم‌چنان بعد از وفات نبی کریمﷺ، امت اسلامی در بعضی مسایل جدید اجماع نموده و هم‌نظر شدند، از آنجایی که مجموعه امت، از خطا معصوم است، اجماع نیز مصدر سوم از مصادر شریعت به حساب آمد.

وسعت در قیاس: همزمان با توسعهٔ قلمرو اسلام، مسائل جدیدی، به وجود آمد که در زمان رسول‌اللهﷺ وجود نداشت؛ لذا فقهای امت به قیاس آن مسایل بر آنچه در قرآن یا سنت و یا در اجماع بود پرداخته، احکام آن را از منابع مذکور، استنباط می‌کردند، بدین گونه قیاس هم مراحل تکاملی خود را پیمود و به عنوان مصدر چهارم از مصادر احکام شرعی قرار گرفت.

پیدایش علم اصول: با گذشت زمان اختلاف نظرهایی در فهم مراد کتاب، سنت، در بارهٔ حقیقت اجماع و چگونگی قیاس بروز کرد. مجتهدان دراستنباط احکام، روش‌هایی وضع نمودند و در این زمینه قواعدی را رعایت کردند تا این که از مجموع این روش‌ها قواعد علمی به وجود آمد و نام علم اصول فقه را به خود گرفت.

نیاز به علم اصول: تا هنوز هم به علم اصول فقه، ضرورت جدی احساس می‌شود؛ زیرا علمای محقق گفته اند: اجتهاد تا روز قیامت باقی است؛ اما مشروط به شرایطی معین. کسانی که به بسته شدن دروازهٔ اجتهاد فتوا داده اند، این سخن را از روی اجتهاد و بعد از دیدن جاهلان برای اظهار نظرِ بی‌باکانه در خصوص شریعت الهی و تشریع احکام بنا بر هوا و هوس‌شان، گفته اند. و ادعای اجتهاد از طرف کسانی که قواعد اجتهاد را نمی‌فهمیدند و شرایط لازم برای این کار را نداشتند، این همه سبب صدور فتواهایی در خصوص بسته بودن دروازهٔ اجتهاد گردید.

کسی که به مرتبهٔ اجتهاد نرسیده باشد، نیز به یاد گرفتن این علم و آگاهی از قواعد آن نیاز دارد تا با مأخذهای سخنان ائمه و اساس مذاهب‌شان آشنا شود و در مواردی هم می‌تواند بین این سخنان مقایسه انجام دهد، یکی را بر دیگری ترجیح داده و احکام را در روشنی مناهجی (روش هایی) که ائمه در تقریر (تأیید) و استنباط احکام از آن پیروی نموده اند، تخریج کند (بدست آورد).

کسانی که با قوانین وضعی سر و کار دارند، نیز نیازمند علم اصول هستند: چنانچه متخصصان احکام شریعت، از این علم بی‌نیاز نیستند، کسانی‌که در پی فراگیری قوانین وضعی هستند از قبیل وکلای مدافع، قضات و حقوق‌دانان، نیز نیازمند این علم می‌باشند؛ زیرا قواعد و اصولی همچون قیاس و اصول قیاس، قواعد اساسی برای تفسیر

نصوص، راه‌های دلالت الفاظ و عبارات بر معانی‌شان، و هم‌چنان وجوه این دلالت، و قواعد ترجیح یک دلیل بر دلیل دیگر که علم اصول آن‌ها را وضع نموده است ـ همگی از مواردی است که متصدیان قوانین وضعی، باید آن را یاد بگیرند، تا بتوانند نصوص قوانین را تفسیر کنند و احکام مندرج را درک نمایند. به همین خاطر است که این علم در پوهنځی‌های شرعیات و حقوق کشورهای مختلف اسلامی، تدریس می‌شود.

فعالیت

آیا حادثه و نزاعی را به یاد داری که سبب آن اختلاف متعاقدین در تفسیر الفاظ عقد باشد؟ اگر به یاد نداری آن را در حافظه‌ات تصور کن و سپس این یا آن را ـ با استفاده از مثال داده شده ذیل در کتابچه ات بنویس و برای هم‌صنفی هایت در صنف بخوان.

مثال: اشرف برای کریم گفت: این موترم را در بدل یک لک افغانی به شما می‌فروشم، کریم گفت: قبول کردم. سپس کریم از اشرف خواست موتر را بدهد و پول را بگیرد؛ اما اشرف گفت: مقصد من معامله نبود، من فقط خواستم وعده بدهم و به همین خاطر از صیغهٔ مضارع (زمان آینده) که به وعده در آینده دلالت می‌کند، کار گرفتم، لذا عقد صورت نگرفته است و من موترم را به تو نمی‌دهم.

مراحل تکامل علم اصول فقه

علم اصول فقه در سیر تکاملی خود مراحل مختلفی را طی نموده که این مراحل بطور ذیل است:

اصول فقه در قرن اول اسلام

ما در زنده‌گی رسول‌اللهﷺ قراینی را می‌بینیم که ایشان به اصحاب بزرگوار، اجازهٔ اجتهاد داده اند، از این میان می‌توان حادثه‌یی را ذکر کرد که از پیامبرﷺ نقل شده است که آن حضرت وقتی معاذ بن جبلﷺ را به یمن می‌فرستاد به او گفت: اگر قضاوتی به تو سپرده شد، چگونه رفتار خواهی کرد گفت؟ با آنچه در کتاب الله است قضاوت می‌کنم. حضرت فرمود: اگر در کتاب الله نباشد چی؟ گفت: به سنت رسول‌اللهﷺ مراجعه می‌کنم. فرمود: اگر در سنت رسول‌اللهﷺ نباشد؟ گفت: اجتهاد می‌کنم و در آن کمی وکاستی نمی‌کنم. حضرت معاذ می‌گوید: رسول‌اللهﷺ به سینه‌ام زد و فرمود: سپاس خداوندی را که فرستادهٔ رسول‌الله را به آنچه رسول‌الله راضی می‌شود، موفق ساخت [1].

---

[1] این یک حدیث مشهور بر سر زبان‌ها است امام ابن القیم در کتاب خود (إعلام الموقعین) در مورد آن تحقیق کرده و بنا بر شهرت وقبول اهل علم, بر آن باور نموده و گفته: در برخی از طرق متصل آمده. (إعلام الموقعین جـ ۱ ص ۲۰۲)

امیر المؤمنین عمر ﷺ به والی‌اش ابو موسی اشعری نامه‌یی نوشت و در آن اساسات قضاوت در بین مردم را تذکر داد. این نوشتهٔ عمرﷺ هنوز هم مرجع اساسی در اصول قضا به شمار می‌آید. در آن نامه‌اش می‌گوید: «... سپس در آنچه که در کتاب و سنت نبود، در سینه‌ات شک پیدا شد، به فهمت مراجعه کن، از دانش‌ات کار بگیر و ببین که امثال و مشابه‌های آن مسأله چگونه است، سپس مقایسه کن، بر هر کدام که به نظرت در پیشگاه خداوند محبوب تر و به حق مشابه‌تر آمد، اعتماد نما... ».

این دو اثر به تأیید قواعد اجتهاد صراحت کامل دارند و اجتهاد، لبّ علم اصول فقه می‌باشد.

اصول فقه در زمان تابعین رحمهم الله

سپس زمان تابعین آمد و حوادث و رخدادهای فراوان، سبب فراوانی اجتهاد شد و عدهٔ زیادی خود را وقف علم و افتا کردند که از آن جمله می‌توان از سعید بن المسیب، ابراهیم النخعی، عطاء بن ابی رباح -رحمهم الله تعالی- نام برد. همگی آن‌ها مناهج و روش‌های واضحی در بخش قیاس و اعتبار مصالح داشتند، در صورت نبود نص صریح در مسأله‌یی که به آنان عرضه می‌شد، به آن مناهج مراجعه می‌کردند تا حکم الله را در آن زمینه بیان کنند.

اصول فقه در زمان ائمهٔ مجتهدین -رحمهم الله تعالی-

از آغاز قرن دوم هجری به بعد، منهج‌ها و روش‌ها به شکل واضحی یکی از دیگر جدا شدند، قواعد هر امام برای استنباط از نصوص در ذهنش مشخص بود و او بر طبق آن حرکت می‌کرد؛ چنان‌که امام ابوحنیفه رحمه‌الله (۸۰ ــ۱۵۰هـ) چوکات منهج خویش را در چهارچوب اعتماد بر کتاب، سپس سنت و بعد از آن بر فتاوی صحابه -رضی‌الله تعالی عنهم- محدود ساخته بود و آنچه را که آن‌ها بر آن اجماع نموده بودند می‌گرفت، و از موارد اختلافی‌شان یکی را بر می‌گزید و از اقوال آن‌ها هرگز خارج نمی‌شد؛ اما وقتی نوبت به تابعین می‌رسید آنان مردانی مثل خود امام بودند؛ لذا برخی از سخنان‌شان را می‌گرفت و برخی را ترک می‌کرد.

هم‌چنان امام مالک -رحمه‌الله‌تعالی- (۹۳ــ۱۷۹هــ) اصول و ضوابطی برای استنباط داشت. مشهورترین آن بعد از کتاب وسنت، عمل اهل مدینه بود و این حجت به شمار می‌رفت که مخالفت از آن جایز نبود. مصالح مرسله (که تعریف آن در مباحث اخیر کتاب خواهد آمد) هم یکی از اصول ایشان بود. امام مالک -رحمه الله- نسبت به همه علما بر این اصل اعتماد بیشتر می‌کرد.

و بدین طریق در این قرن فقهایی بودند کـه اساسـات ومعیارهـای دقیقـی بـرای اجتهادشـان داشتند؛ اما این اساسات و معیارها مدوّن و نوشته شده نبود تا هرکس کـه مـی‌خواسـت آن را بخواند و یا نقد کند. این امر به همین منوال ادامه داشت تـا اینکـه امـام شـافعی -رحمـه‌الله- (۱۵۰ــ۲۰۴هـ) آمد، اولین کتاب در علم اصول فقه را تألیف نمود که «الرساله» نـام دارد و در آن پیرامون دقیق‌ترین قضایای متعلق به این علم بحث نمود و آن را به خوبی شرح داد و ایـن رساله قدیمی‌ترین بحث اصولی به شمار می‌آید که در آن از اوامر، نواهی، بیـان، خبـر، نـسخ و حکم علت منصوصه در قیاس، سخن گفته شده است[1].

فعالیت: شاگردان بالنوبه پیرامون امام ابوحنیفه، امام مالک و امام شافعی معلومات ارایـه کنند.



۱. فهم صحابه کرام در مورد قرآن وسنت چگونه بود؟ آیا توسط قواعد علم اصول فقه از قرآن، احکام را می‌گرفتند و یا توسط قریحه و سلیقه خود؟

۲. بعد از توسعهٔ قلمرو اسلامی در استنباط احکام چه تغییری رونما شد؟

۳. اجماع چه زمان به میان آمد؟ و قیاس چگونه توسعه یافت؟

۴. چگونگی پیدایش علم اصول فقه و میزان ضرورت ما را به آن بیان کنید.

۵. نصی را از سنت نبوی ذکر کنید که به مشروعیت عمل به اصول اجتهاد دلالت نماید.

۶. امیرالمؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه به والی اش ابو موسی اشـعری دربـارهٔ قـضاوت در بین مردم چه نوشته است؟

۷. فقهای تابعین را می‌شناسید؟ چهار نفر را نام ببرید.

۸. روش امام ابوحنیفه و مالک -رحمهما الله- را در اجتهاد بیان کنید.

۹. چه کسی اولین کتاب در اصول فقه را نوشته است؟ اسم آن کتاب چیست؟ و از چـه چیزهایی در آن بحث شده است؟

---

[1] مقدمهٔ ابن خلدون ص۴۵۵.

درس بیست‌وهفتم

مدارس اصول فقه

مقصد از مدارس اصول فقه روش‌ها و طرزالعمل‌هایی است که علمای اصول فقه از آن استفاده می‌کردند و کتاب‌های اصول بر آن مشتمل است. ما می‌توانیم از لابه‌لای بررسی مناهج اصولیان که در میراث بزرگ اسلامی ما جایگاه خاص دارد، این مناهج را به سه مدرسه تقسیم کنیم:

۱ــ مدرسهٔ فقها.

۲ــ مدرسهٔ اصولیان.

۳ــ مدرسه‌ای که دو مدرسهٔ فوق را باهم جمع می‌کند.

اول: مدرسهٔ فقها

این مدرسه احکام فقهی فرعی را گرفته مسایل پراکنده آن را جمع کرد، و برای آن‌ها اصولی وضع نمود تا به آن استناد نماید؛ یعنی، این فروع بر اصولی تکیه می‌کند که در ذهن ائمهٔ فقها مستقر بود و آنها در وقت تقریر (تثبیت) احکام فقهی، آن را اصل قرار می‌دادند؛ لذا فروع فقهی در این مدرسه از لحاظ وجودی و بحث و نوشته شدن، بر اصول مقدم است. کسانی که بیش از همه به این مدرسه خدمت کردند فقهای حنفی هستند، تا آنجا که این مدرسه به طریقهٔ حنفیه شهرت یافت.

مشهورترین کتبی که به روش این مدرسه نوشته شد، کتب ذیل است:

۱ــ اصول الجصاص از امام ابو بکر احمد بن علی رازی جصاص، متوفی سال ۳۷۰هــق

۲ــ کنز الوصول الی معرفة الاصول، از امام فخرالاسلام علی بن محمد بزدوی، متوفی سال ۴۸۲هــ

۳ــ اصول السرخسی، از امام ابو بکر محمد بن احمد بن سهل سرخسی، متوفی سال ۴۸۳هــ

دوم: مدرسهٔ اصولیان

این مدرسه که مدرسه متکلمین نیز نامیده شده، بدون توجه به فروعات فقهی به تأیید و ایجاد قواعد اصولی اهتمام ورزیده است. با آن‌که بیشتر پیروان این مدرسه از فقهای شافعی اند، با همه حال، چندان نسبتی با هیچ یک از مذاهب فقهی ندارد، زیرا که قواعد و اصول، اساسها وضوابطی هستند که فروع فقه در روشنی آن استخراج می‌گردند. پس خوب است که این قواعد مستقل باشند.

کتاب‌های ذیل مشهورترین کتاب‌هایی هستند که بر بنیاد همین روش نگارش یافته اند:

۱ــ اللمع، از امام ابو اسحاق شیرازی، متوفی سال ۴۷۶هـ

۲ــ المستصفی، از امام **حجة** الاسلام ابوحامد محمد غزالی، متوفی سال ۵۰۵هـ

۳ــ الاحکام فی اصول الاحکام، از امام سیف الدین آمدی، متوفی سال ۶۳۱هـ

۴ــ المحصول، از امام فخرالدین رازی، متوفی سال ۶۰۶هـ

سوم: مدرسه‌یی که روش اصولیان و فقها را با هم جمع می‌کند

شکی نیست که هر دو مدرسهٔ قبلی فوائد و جنبه‌های مثبتی دارند، و هرکدام از ویژگی‌ای برخوردار است که در دیگری موجود نیست. از این رو برخی از علما به تألیف کتاب‌هایی در اصول پرداختند که این هر دو مدرسه را در یک جا باهم جمع می‌کند.

و مهم‌ترین آن کتاب‌ها عبارت اند از:

۱ــ بدیع النظام الجامع بین کتابی البزدوی والاحکام، از امام مظفرالدین احمد بن علی ساعاتی حنفی، متوفی سال ۶۴۹هـ

۲ــ التنقیح و شرح آن التوضیح از صدرال**شریعة** عبدالله بن مسعود حنفی، متوفی سال ۷۴۷هـ وشرح التوضیح ازشیخ سعدالدین عمر تفتازانی شافعی، متوفی سال ۷۹۲هـ

۳ــ التحریر، از ابن الهمام الحنفی، متوفی سال ۸۶۱هـ والتقریر شرح التحریر از شاگرد مؤلف محمد ابن امیرالحاج، متوفی سال ۸۷۹هـ

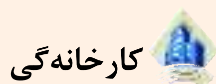
۴ــ مسلم الثبوت، از محب‌الله ابن عبدالشکور، متوفی سال ۱۱۱۹هـ



۱. فقها در علم اصول فقه دارای چند مدرسه اند و مهم‌ترین ویژه‌گی مدرسهٔ فقها چیست؟.

۲. منهج فقها و متکلمین را در بحث از مسائل اصول باهم مقایسه نموده عمده‌ترین ویژه‌گی مدرسهٔ متکلمان را ذکر کنید و برخی از کتب هر دو گروه را نام ببرید.

۳. چرا برخی از فقها به تألیف کتاب‌هایی پرداختند که منهج فقها ومتکلمان را جمع می‌کند؟ از آن میان سه کتاب مهم را نام ببرید.



بکوشید تا نام شش کتاب را در علم اصول غیر از کتاب‌هایی که در درس با آن آشنا شدید، بنویسید.

درس بیست‌وهشتم

مصادر و مآخذ شریعت اسلامی

قرآن و سنت دو مصدر اصلی شریعت اسلامی بوده و اساس اجماع و قیاس را به حیث دو مأخذ ثانوی احکام شرع تشکیل می‌دهند.

کتاب الله ﷻ

خداوند متعال قرآن‌کریم را بر رسولش ﷺ فرستاد و در آن به بیان راه و رسم زنده‌گی پرداخت، همهٔ نیازهای دنیوی و اخروی مردم را شرح کرد، عقائد، نظامهای زنده‌گی و عبادتی را پی‌ریزی نمود، که انسان با رعایت آن به بلندترین درجهٔ کمال بشری می‌رسد. انسان با یاد گرفتن قرآن و حرکت در شاه‌راه نورانی آن به خوشبختی دنیا و آخرت نایل می‌گردد.

کتاب الله مصدر اصلی تشریع اسلامی است

خداوند متعال فرموده است: ﴿وَأَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمْ أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ۝أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾ (المائدة: ۴۹ـ۵۰) «یعنی: و میان آنان به موجب آنچه خدا نازل کرده داوری کن، از هوس‌ها یشان پیروی مکن و از آنان برحذر باش مبادا تو را در بخشی از آنچه خدا بر تو نازل کرده به فتنه دراندازند. پس اگر پشت کردند، پس بدان که خدا می‌خواهد آنان را فقط به [سزای] پاره‌یی از گناهانشان برساند و در حقیقت بسیاری از مردم نافرمانند؛ آیا خواستار حکم جاهلیت‌اند و برای مردمی که یقین دارند، داوری چه کسی از خدا بهتر است؟»

بنابر این: قرآن کریم اساس دلایل تشریع به شمار می‌رود، و دلایل دیگر؛ از قبیل: سنت، اجماع و قیاس و غیره از آن منشعب شده و در حجیّت شان به کتاب الله استناد می‌ورزند.

آیات احکام در قرآن‌کریم در برگیرندهٔ مسایل عقاید

آیات قرآن‌کریم از نظر محتوی و موضوع در برگیرندهٔ، معاملات، اخلاق، قصص، اندرزها، احکام و غیره می‌باشد.

آیاتی که مربوط به فروعات عملی فقه می‌شوند به نام آیات احکام یاد می‌گردند که تعداد آن‌ها در حدود پنجصد آیت تثبیت شده است.

تعریف کتاب الله

با آن که کتاب الله مشهورتر از آن است که تعریف شود، باز هم اصولیان بـه تعریـف آن اهمیت قایل اند.

در تعریف قرآن گفته اند: «قرآن کتابی است که بر رسول‌اللهﷺ نـازل شـده، در مـصاحف نوشته شده، از پیامبر اکرمﷺ به شکل متواتر نقل گردیده و هیچ شک و شبهه‌یـی در آن وجود ندارد»

در مورد قرآن به یاد داشتن این موارد لازمی است:

اول: قرآن کلام‌الله است و بر رسولش محمدﷺ نازل گردیده است و از این رو کتاب‌هـای آسمانی دیگر همچون تورات و انجیل از قرآن شمرده نمی‌شوند، چرا که بر محمدﷺ نازل نشده اند.

دوم: قرآن مجموعهٔ لفظ و معنا است و منظور از مکتوب (نوشته شده) که در تعریف ذکر شد به معنی ثبت شده است، چرا که مکتوب در حقیقـت همـان نقـوش اسـت نـه لفـظ ومعنی، این لفظ و معنا در مصحف‌ها ثبت اند به گونه‌ای که لفظ حقیقتاً ثبـت اسـت و معنی هم تقدیراً.

سوم: قرآن با تواتر به ما نقل شده است. یعنی گروهی آن را از گروهی مثـل خـود نقـل کرده اند که به دلیل زیاد بودن تعداد و جدا بودن مناطق‌شان توافق آن‌ها بر دروغ محال می‌باشد، و بدین طریق سلسلهٔ این نقل به رسول‌اللهﷺ می‌رسد و اول نقـل مثـل آخـرش می‌باشد و وسط آن مانند دو طرف آن است. قراءاتی که از طریق غیر تواتر به ما رسـیده است، از قرآن به حساب نمی‌آید؛ چنان‌که از عبدالله بن مسعودرضی الله عنه روایت شده است که او این قول خداوند را: ﴿فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّام﴾ [البقرة: ۱۹۶، المائدة: ۸۹] با اضافه کـردن کلمهٔ «متتابعات» خوانده است. که این قرائت، تفسیر «ثلاثة ایام» است که بـه نظـر ابـن مسعودرضی الله عنه لازم است پی در پی باشد.

چهارم: قرآن از زیادت و نقصان محفوظ است، چنانکه خداوند متعال مـی‌فرمایـد: ﴿إِنَّـا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: ۹] پس نه نقصی در آن وجود دارد نه زیـادتی و

هیچ کسی نمی‌تواند چیزی از آن کم کند و یا بر آن اضافه نماید؛ زیرا خداوند ﷻ خود محافظت آن را به عهده گرفته است.

پنجم: قرآن معجز است، یعنی بشر از آوردن مثل آن عاجز می‌باشد. چنان‌که خداوند متعال فرموده است: ﴿قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا﴾ [الإسراء: ۸۸].

«بگو اگر انس و جن گرد آیند تا نظیر این قرآن را بیاورند مانند آن را نخواهند آورد هر چند برخی از آن‌ها پشتیبان برخی [دیگر] باشند»

فعالیت

قرآن را ورق بزنید و آیه‌های ۱۳ از سورهٔ هود، ۲۳ از سورهٔ بقره را بخوانید و در بارهٔ به مبارزه خواستن قرآن مخالفین عربش را به آوردن مثل این قرآن، بحث کنید.

از شیوه‌های اعجاز قرآن

از جمله: بلاغت قرآن، عرب را به حیرت واداشت؛ زیرا آن‌ها قبلاً چنین کلامی را نشنیده بودند.

از جمله: آوردن چنان نظامی برای زنده‌گی بشر که از روز نزولش تا امروز، ما فوق همهٔ نظامهاست، چون این کلام الهی در بر گیرندهٔ اصول اعتقادی و احکام عملی و ارزش‌های اخلاقی متناسبی می‌باشد که بشر از آن بی‌نیاز نیست و سبب گسترش امن و آسایش، خوشبختی و اطمینان می‌باشد. با آن که قرآن به یک شخص امی «ناخوانده کتاب» و نرفته به مدرسه نازل شد، اگر این کتاب از جانب غیر الله نازل می‌شد، اختلاف‌ها، وتناقض گویی‌های فراوانی در آن می‌یافتند.

از جمله: خبر دادن قرآن‌کریم از وقایع و رخدادهای امت‌های گذشته است که عرب هیچ اطلاعی از آن نداشت و چیزی دربارهٔ آن نمی‌فهمید، و در اشاره به همین مطلب است که خداوند می‌فرماید: ﴿تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ﴾ [هود: ۴۹].

«این از خبرهای غیب است که آن را به تو وحی می‌کنیم پیش از این نه تو آن را می‌دانستی و نه قوم تو پس شکیبا باش که فرجام [نیک] از آن تقوا پیشگان است»

از جمله، خبرهای قرآن از وقایعی است که قرار بود در آینده رخ دهند که عملاً رخ داد، چنان‌که خداوند فرموده است: ﴿الم ۞ غُلِبَتِ الرُّومُ ۞ فِي أدنى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ ۞ فِي بِضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأمر مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ﴾[الروم: ١ـ ۴].

«الف لام میم، رومیان شکست‌خوردند، در نزدیک‌ترین سرزمین و بعد از شکست‌شان در ظرف چند سالی به زودی پیروز خواهند گردید، فرجام کار در گذشته و آینده از آن خداست و در آن روز است که مؤمنان از یاری خدا شاد می‌گردند»

از جمله، اشارات قرآن به بعضی حقائق کونی (مربوط به هستی) است که علم جدید هم به آن پی برده است. از آن میان می‌توان به این آیه اشاره نمود: ﴿أولَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ﴾ [الأنبياء: ٣٠].

«آیا کسانی که کفر ورزیدند ندانستند که آسمان‌ها و زمین هر دو به هم پیوسته بودند و ما آن دو را از هم جدا ساختیم و هر چیز زنده‌یی را از آب پدید آوردیم آیا باز هم ایمان نمی‌آورند»

فعالیت

به قرآن نگاه کنید و معنای این آیات را یاد بگیرید:

ـ ﴿وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ ۞ وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ ۞ وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾[الذاریات:۴٧ـ ۴٩]

ـ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ۞ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ۞ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ [المؤمنون: ١٢ـ١۴]

سپس از اعجاز علمی این آیات سخن بگویید.

قرآن قطعی الثبوت است

خداوند متعال فرموده است: « إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ »[١].

«بی‌تردید ما این قرآن را نازل کرده‌ایم و قطعاً نگهبان آن خواهیم بود»

---

(١) الحجر: ٩.

چیزی که هیچ تردیدی در آن وجود ندارد این است که این وعدهٔ الهی در خصوص محافظت قرآن تحقق یافت، چون قرآن از طریق تواتر نسل به نسل رسید، پیامبر اکرمﷺ آن را حفظ نمود، پیش از رحلتش از این دنیا آن را به جبرئیل خواند، اصحابش -رضی الله عنهم- نیز آن را از پیامبر اکرمﷺ فرا گرفتند، به همان شکل حفظ نمودند، و سپس تابعین هم در هر نسلی، کسانی بودند که قرآن را با ترتیل مثل ترتیل نبی اکرمﷺ حفظ می‌کردند و این روند تا زمان ما ادامه دارد [۱].

محمد بن نظام‌الدین انصاری گفته است: (اهل سنت و جماعت اجماع نموده اند بر این که ترتیب آیه‌های هر سوره توقیفی بوده و به امر رسول‌اللهﷺ و اصحابش صورت گرفته است و در این زمینه اجماعی صورت گرفته است که هیچ شبهه‌یی در آن نیست و تواتری موجود است که تردیدی به خود راه نمی‌دهد.) [۲].

نقل شدن قرآن به شکل متواتر، سند آن را قطعی ساخته است، و هر سند متواتر مجالی برای شک باقی نمی‌گذارد. از سوی دیگر قرائت‌های معتبر قرآن همگی متواتر اند. قرائت‌های شاذ و غیرمتواتر اعتباری ندارند، با آن‌هم اختلاف این قرائت‌ها با قرائت‌های متواتر اختلاف در متن قرآن نیست؛ بلکه در شکل قرائت است. در هر حال خداوند متعال، مصدر اول احکام را از شک محفوظ داشته و نگذاشته که در ثبوت آن تردیدی رخ دهد؛ لذا این قرآن تکیه‌گاه فقه و ستون فقرات آن و ترازویی است که حق با آن وزن می‌شود، لذا وقتی دلیل حکم از قرآن باشد از چگونگی ثبوت آن بحث نمی‌شود، چرا که قطعی‌الثبوت است؛ بلکه از چگونه‌گی دلالتش بر حکم بحث می‌گردد.



۱ـ کتاب را تعریف نموده بگویید که آیا کتاب نام نظم است یا معنا و یا هردوی آنها؟

۲ـ منظور از نقل بالتواتر چیست؟ و آیا روایات نقل شده به طریق آحاد، قرآن است یا نه؟

۳ـ در بارهٔ شکل‌های اعجاز قرآن چه می‌دانید؟.

---

(۱) نگاه کن: المستصفی ۱۰۱\۱ نوشته امام غزالی وفواتح الرحموت شرح مسلم الثبوت فی اصول الفقه نوشته علامه عبد العلی محمد بن نظام الدین الأنصاری ج ۱۲\ ص ۱۳ طبع دار الفکر، بیروت - لبنان.

(۲) فواتح الرحموت۱۲/۲-۱۳.

احکام قرآن

قرآن‌کریم احکام بسیار زیاد و گوناگونی را در بر می‌گیرد که آن را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

دستهٔ اول: احکام متعلق به عقیده، مانند ایمان به الله، ملائکه، کتابها، پیامبران، تقدیر و روز آخرت که جای تحقیق این احکام، علم توحید می‌باشد.

دستهٔ دوم: احکام مربوط به تهذیب و تقویهٔ نفس که به نام احکام اخلاقی یاد می‌شود و محل مطالعهٔ آن علم اخلاق یا تصوف است.

دستهٔ سوم: احکام عملی‌یی که به اقوال و افعال مکلفین تعلق می‌گیرد. مقصود از فقه هم همین است، و انواع زیادی دارد و به شکل ذیل می‌باشد:

أ ـ عبادات: همچون نماز و روزه که هدف از آن تنظیم رابطهٔ فرد با پروردگار است.

ب ـ احکام خانواده: همچون نکاح، طلاق، نسب، ارث، نفقه و امثال آن.

ج ـ احکام معاملات: همچون بیع (خرید و فروش)، رهن گروی، دیگر معاملات و مسایل مربوط به آن.

د ـ احکام جنایات وعقوبات: مانند جرایم، حدود، قصاص، تعزیر و کیفرهای آن، که به نام فقه جنایی اسلامی یاد می‌شود و هدف از آن حفظ دین، جان، مال، عقل و آبرو است.

هـ ـ احکام متعلق به قضاء، شهادت و سوگند، و مقصد از آن پیاده ساختن عدالت در بین مردم می‌باشد.

و ـ احکام مربوط به صدور حکم، میزان ارتباط حاکم با محکوم، بیان حقوق و وظایف حاکم و محکومین، و این شامل موضوعات قانون موسوم به «قانون دستوری» می‌گردد.

ز ـ احکام متعلق به رفتار دولت‌اسلامی با دولت‌های دیگر در زمینهٔ صلح و جنگ و احکام مربوط به آن، هم‌چنان ارتباط دولت اسلامی در داخل قلمرو خود با اجنبی‌هایی که به نام «مستأمنین» یاد می‌شوند.

ح ـ احکام اقتصادی: که به درآمدها ومصارف دولت و به حقوقی که افراد در اموال ثروتمندان دارند، تعلق می‌گیرد.

چگونه‌گی بیان شدن احکام در قرآن

خداوند متعال فرموده است: ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ﴾ [النحل: ٨٩]

«و این کتاب را که بیانگر هر چیزی و برای مسلمانان رهنمود و رحمت و بشارتگری است بر تو نازل کردیم» و فرموده است: ﴿مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾ [الأنعام: ٣٨]. «ما هیچ‌چیزی را در کتاب فروگذار نکرده‌ایم»

پس بیان همهٔ احکام شرعی در قرآن‌کریم وجود دارد؛ اما احکام را به سه طریقه بیان می‌کند:

اول: ذکر قواعد و مبادی عمومی تشریع.

دوم: بیان احکام به صورت مجمل.

سوم: بیان احکام به شکل تفصیلی.

نوع اول: ذکر قواعد و مبادی عمومی که اساسِ تشریع و تفریع احکام می‌شود، و برخی از مثال‌های آن قرار ذیل است:

ـ **مشورت**: خداوند متعال فرموده است: ﴿وَأمرهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ﴾ [الشورى: ٣٨] و نیز فرموده است: ﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأمر﴾ (آل عمران: ١٥٩]

ـ **عدل**: خداوند ﷻ فرموده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأمر بِالْعَدْلِ﴾ [النحل: ٩٠]، و نیز فرموده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأمركُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أهلهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ﴾ [النساء: ٥٨].

ـ **انسان تنها مسؤول اعمال خود است:** خداوند فرموده است: ﴿وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾ [الأنعام: ١٦٤].

ـ **جزاء به قدر جنایت می‌باشد**: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا﴾ [الشورى: ٤٠].

ـ **گرفتن مال دیگران حرام و معاملات با رضایت طرفین جایز می‌باشد:** در قرآن‌کریم آمده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ﴾ [النساء: ٢٩]

ـ **حرمت ربا (سود) و قمار در معاملات و حرمت مشروبات و خوردنی‌هایی که به جسم و عقل ضرر می‌رساند:** خداوند متعال فرموده است: ﴿وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا﴾ [البقرة: ٢٧٥] و نیز فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [المائدة: ٩٠]

ـ **وجوب تعاون و همکاری با یک‌دیگر درخیر و در آنچه که به نفع جامعه و مردم است و حرمت تعاون بر گناه و تجاوز:** ﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ﴾ [المائدة: ٢].

ـ **وجوب وفا نمودن بر وعده**: خداوند متعال فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾ [المائدة: ١].

ـ **حرمت فریب وخیانت:** در قرآن آمده است: ﴿وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ [البقرة: ۱۸۸].

ـ **آسان گرفتن در کارها تا زمانی که گناه نباشد:** خداوند متعال فرموده است: ﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾ [البقرة: ۱۸۵]، و نیز فرموده است: ﴿يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا﴾ [النساء: ۲۸]، و همچنان: ﴿وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾ [الحج: ۷۸].

ـ **مباح شدن حرام در وقت ضرورت:** در قرآن آمده است: ﴿فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [البقرة: ۱۷۳].

حکمت آمدن احکام قرآن به شکل قواعد و مبادی عمومی این است که این روش، کمک می‌کند که احکام در برابر حوادث جدید انعطاف پذیری و وسعت داشته باشد و هرگز به یک مورد خاص محدود و منحصر ساخته نشود.

فعالیت

قرآن یک اصل کلی را دربارهٔ وجوب عدل وضع کرده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ﴾ شما از تطبیق این اصل در زنده‌گی روزمرهٔتان سخن بگویید (در رفتارتان با خانواده و همسایه‌ها و شاگردان مکتب و رعایت شدن آن درمعاملات).

هر شاگرد مثالی برای تطبیق این اصل، در کتابچه‌اش بنویسد و سپس به دیگر شاگردان بخواند.

نوع دوم: ذکر احکام به صورت اجمالی است، و سنت نبویﷺ تفاصیل آن را بیان می‌کند؛ مانند: امر به نماز، زکات، حج و تحریم ربا. این احکام به صورت مجمل آمده است، سپس پیامبر اکرمﷺ با اقوال و افعالش آن را تفسیر نموده، ارکان، شروط، همهٔ آداب و فضائل متعلق به آن را تبیین کرده است.

نوع سوم: احکام تفصیلی است: این نوع احکام در قرآن بسیار اندک است، از این میان می‌توان حد و اندازهٔ میراث، چگونگی طلاق، لعان و بیان زنانی را که نکاح با آنان حرام است، نام گرفت.



۱ـ می‌توان احکام قرآن را به سه دسته تقسیم نمود، این سه را با ارائهٔ مثال بیان کنید.

۲ـ از پنج نوع احکام عملی در قرآن با ذکر نام‌ها و بیان مقصودشان، سخن بگویید.

۳ـ قرآن‌کریم از احکام شرعی عملی به سه طریق بحث می‌کند، این سه طریق را با ارائهٔ مثال تشریح کنید.

درس سی‌ام

سنت نبوی

دومین مصدر از مصادر شرع شریف، سنت پیامبر اکرمﷺ است. سنت چیست؟ دلایل حجیّت بودن آن از کتاب کدام است؟ و چند نوع دارد؟ در این درس به این پرسش‌ها پاسخ می‌دهیم.

تعریف سنت

سنت در **لغت**: به معنای طریقه و روش است. و در **اصطلاح علمای اصول فقه**: عبارت است از: اقوال، افعال و تقریرات رسول‌اللهﷺ.

مثال‌ها

اقوال آنحضرتﷺ فراوان اند، برخی از مثال‌های آن بدین قرار است: آن حضرت فرموده است: «صَلُّوا كَمَا رَأَيتُمُونِي أُصَلِّي».[1] یعنی آن طور که نماز خواندن مرا می‌بینید، نماز بخوانید.

و نیز «مَنْ رَأَى مِنْكُمْ مُنْكَرًا فَلْيُغَيِّرْهُ بِيَدِهِ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِلِسَانِهِ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِقَلْبِهِ وَذَلِكَ أَضْعَفُ الإِيمَانِ».[2] یعنی: هرکه از شما کار بدی را دید، آن را با دستش جلوگیری کند، اگر نتوانست با زبانش و اگر این را هم نتوانست با قلبش آن را بد ببیند که این ضعیف ترین درجهٔ ایمان است.

و اما منظور از افعال پیامبر ﷺ اعمالی است که ایشان در زمینهٔ تطبیق شریعت اسلامی انجام می‌دادند؛ مانند: نماز، حج و غزوات آن حضرتﷺ.

و اما سنت تقریری عبارت است از این که کاری در حضور رسولﷺ انجام گرفته و یا آن حضرت شنیده باشد که برخی از اصحابش کاری انجام داده اند، ایشان در برابر آن سکوت کرده باشند. این سکوت به معنای تأیید آن کار ویکی از معانی تشریعی است. چنان‌که پیامبر اکرمﷺ تیمم صحابه در وقت نبود آب را تأیید نمود، و بر بسیاری از فیصله‌ها و اجتهادهای صحابه اعتراضی ننمود، هم‌چنان خوردن گوشت الاغ وحشی و سوسمار را رد نکرد؛ زیرا پیامبر اکرم ﷺ هرگز در برابر منکر و کار بد، سکوت نمی‌کرد.

---

[1] رواه البخاری وأبو داود وأحمد.

[2] رواه مسلم.

فعالیت

سه مثال از سنت قولی و دو مثال از سنت فعلی و یک مثال از سنت تقریری را از حافظه ات در کتابچهٔ خود بنویس.

حجت بودن سنت

فقها بر این اتفاق نموده اند که سنت، اصل مهمی از اصول تشریع اسلامی است. قرآن کریم در بسیاری موارد احکام تشریعی را به اجمال ذکر کرده و پیامبر اکرم ﷺ آن را با اقوال و افعالش تفسیر نموده است؛ چنانکه مسألهٔ نماز، زکات و حج چنین است.

برخی از دلایل قرآنی بر حجیّت سنت در تشریع اسلامی:

۱. خداوند متعال فرموده است: ﴿مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظاً﴾ [النساء: ۸۰]

«هر کس از پیامبر فرمان برد در حقیقت خدا را فرمان برده و هر کس رویگردان شود ما تو را بر ایشان نگهبان نفرستاده‌ایم»

پس اطاعت رسول، اطاعت الله است؛ زیرا رسول جز به آنچه خداوند ماءمورش ساخته است، امر نمی‌کند پس اطاعتش مانند اطاعت خداوند جل جلاله لازم می‌باشد.

۲. و نیز آیهٔ: ﴿قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ﴾ [آل عمران: ۳۲]

«بگو خدا و پیامبر او را اطاعت کنید پس اگر رویگردان شدند قطعاً خداوند کافران را دوست ندارد»

در این‌جا خداوند جل جلاله به اطاعت خود و اطاعت رسولش امر کرده و خبر داده است که نافرمانی از آن‌ها سبب کفر می‌شود.

۳. همچنان آیهٔ: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أمرا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أمرهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا﴾ [الأحزاب: ۳۶]

«هیچ مرد و زن مؤمنی را نسزد که چون خدا و فرستاده‌اش به کاری فرمان دهند برای آنان در کارشان اختیاری باشد و هر کس خدا و فرستاده‌اش را نافرمانی کند قطعاً دچار گمراهی آشکاری گردیده است»

خداوند اختیار مرد و زن مؤمن را در آنچه خدا و رسولش حکمی در آن صادر کرده اند، نفی نموده است، پس اطاعت فرمان رسول بر مؤمنان، امری حتمی است.

۴. و نیز آیهٔ: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ [الحشر: ۷]

«و آنچه را فرستاده [او] به شما داد آن را بگیرید و از آنچه شما را باز داشت بازایستید»

لذا در قرآن‌کریم دلایل فراوانی بر حجت بودن سنت وجود دارد، و جایگاه سنت را بیان نموده به اطاعت نبی کریمﷺ امر و از مخالفتش برحذر می‌دارد.

تلاش علما در حفظ سنت

سنت وحی است و پیامبر اکرم چیزی جز حق نمی‌گفت و جز حق را تأیید نمی‌کرد، از این رو سنت، نمونهٔ عملی تطبیق قرآن است که در آن شرایط حاکم بر جامعه و احوال مکلفین در نظر گرفته و رعایت شده است که این شرایط حاکم و ظروف مکلفین، وقت به وقت در تغییر است. هرچند رسول‌اللهﷺ آن طور که اصحابش را به نوشتن قرآن دستور می‌داد، به نوشتن حدیث امر نکرد، کتابت و تدوین بعد از قرن اول هجری صورت گرفت، با آن هم اصحاب رسول‌اللهﷺ با شوق و رغبت تمام، سنت نبی کریمﷺ را حفظ و به تابعین املا نمودند و تابعین هم به مردمان بعد از خود رساندند و این روش ادامه یافت.

در زمانی که توجه به روایت احادیث گسترش یافت، دورغ‌هایی نیز به پیامبرﷺ نسبت داده شد و خطر آمیختن غیرحدیث با حدیث بروز نمود؛ اینجا بود که عده‌یی از علمای مخلص زنده‌گی‌شان را وقف خدمت به سنت نموده و احادیث صحیح و مدلل را از ناصحیح پاکسازی کردند، چنان همت به خرج دادند که متخصصان علم حدیث و اصطلاحات آن، با دیدن زحمات این علما، دقت و توجهی که در روایت و حفظ احادیث به خرج داده اند حیرت زده می‌شوند.

بدین طریق اوصاف راویان حدیث را تدوین کردند، به گونه‌یی که روایت هیچ راوی قبول نمی‌شد مگر به شرط این‌که عقل و ضبط و عدالتش مورد تأیید قرار نمی‌گرفت. در این باره علم نوین و بی‌سابقه‌یی به وجود آورده به نام «علم جرح وتعدیل» نام‌گذاری کردند که این خود یکی از افتخارات مسلمانان است؛ لذا بر بنیاد همین علم راویان را فلتر نموده و از نظرعلمی محک زدند و هر انسان را در جایگاه مناسبش قرار دادند، و در راه حراست از دین خدا، به ملامت هیچ ملامت‌کنندهٔ توجه نکردند و کسی را که مجروح

بود، جرحش نمودند و کسی را که مردود بود، رد کردند، لذا صالح و عادل بودن راوی حدیث امری حتمی شد؛ اما این به تنهایی کفایت نمی‌کرد؛ بلکه او چنان زیرکی و ضبط و حفظ باید می‌داشت که هیچ غفلت و اشتباهی به سراغش نمی‌آمد و رجالی را که از آنان حدیث می‌گرفت؛ باید خوب می‌شناخت، به نحوی که این مقوله زبانزد عام وخاص شده بود: «بدون شک این علم (علم حدیث) دین است پس خوب دقت کنید و ببینید که دین تان را از چه کسی می‌گیرید»

انواع سنتی که نزد اصولیان بر آن عمل می‌شود و مراتب آن‌ها:

اصولیان سنت شریف را به دو بخش تقسیم کرده اند:

اول: سنتی‌که سندش به پیامبر اکرمﷺ وصل شده است.

دوم: سنتی‌که سندش به پیامبر اکرمﷺ وصل نشده است.

اول: سنتی‌که سندش متصل است

این سنت به سه دسته تقسیم می‌شود و همگی معتبر است؛ البته با تفاوت درجات آن:

۱ـ **متواتر**: آن است که گروهی از گروهی مثل خودشان روایت کرده باشند که اتفاق شان بر دروغ محال می‌باشد، بدین طریق گروهی از گروهی دیگر نقل می‌کند تا این‌که سندش به رسول‌اللهﷺ می‌رسد.

مثال آن: نمازهای پنجگانه با تعداد رکعات و طریقهٔ ادای شان؛ و نیز اندازهٔ زکات و غیره.

حکم آن: خبر متواتر علم و یقین را می‌رساند و از لحاظ اعتبار و دلیل بودنش مثل قرآن‌کریم است.

۲ـ **مشهور**: حدیثی است که در آغاز یک یا دو نفر از پیامبر اکرمﷺ نقل کرده؛ سپس مشهور شده و عدهٔ زیادی آن را نقل می‌کنند که از بابت توافق نکردن‌شان بر دروغ قابل اطمینان می‌باشند.

حکم آن: این حدیث از لحاظ درجه از حدیث آحاد بالاتر و از درجهٔ متواتر پایین‌تر است و نزد جمهود علما ظن غالب و نزد احناف علم طمأنینه را می‌رساند (به انسان اطمینان می‌دهد) و پایین‌تر از متواتر باقی می‌ماند و منکر آن کافر نمی‌شود.

۳ـ **حدیث آحاد**: حدیثی است که یک یا دو نفر آن را روایت کرده باشد و به درجهٔ مشهور نرسیده باشد.

حکم آن: این نوع حدیث نزد جمهور علما، مفید به ظن است نه به یقین و نزد همه ائمه عمل بر آن واجب می‌باشد؛ اما احناف این شرط را مانده اند که راوی حدیث بر خلاف آنچه روایت کرده است عمل نکرده باشد.

دوم: سنتی که سندش متصل نیست

اگر سند حدیث روایت شده از نبی‌کریمﷺ متصل نباشد، این حدیث یا مرسل می‌باشد ویا منقطع. مرسل آن است که تابعی آن را به پیامبر ﷺ رسانده و صحابی را ساقط کرده است، این حدیث؛ مانند: حدیث موصول (موصول آن حدیث را گویند که از سند آن کدام راوی حذف نشده باشد) در نزد حنفی‌ها و مالکی‌ها حجت می‌باشد؛ اما دیگران برای قبولی آن شرایطی وضع نموده اند که تفصیل آن در کتاب‌های مفصل وجود دارد.

و حدیث منقطع آن است که یکی از راویانش غیر از صحابی ساقط شده باشد. این نوع بالاتفاق، مصدر تشریع نیست.



۱- سنت را در لغت و اصطلاح تعریف نموده و به هر یک از سنت‌های قولی، فعلی و تقریری یک مثال بیاورید.

۲ـ بر حجیت سنت، از قرآن دلیل بیاورید.

۳ـ دربارهٔ زحماتی که علما در راستای حفظ سنت به خرج داده اند، توضیح بدهید.

۴ـ انواع سنتی را که سندش متصل است، بیان و حکم هر یک را مشخص سازید.

۵ـ حدیث مرسل چیست و چه حکم دارد؟

اجماع

اجماع، سومین مصدر احکام شریعت اسلامی می‌باشد، ما تحت این عنوان از تعریف اجماع، حجیت، مراتب و امکان آن سخن گفته و دربارهٔ سایر موضوعات متعلق به آن معلومات خواهیم داد.

تعریف اجماع

اجماع در لغت: عزم و اتفاق را گویند.

و در اصطلاح اصول: عبارت است از: «اتفاق مجتهدین این امت در یکی از عصرها، روی یک امر شرعی»[1].

حجیت اجماع

حجت اجماع، از کتاب وسنت ثابت شده و فقهای اسلام بر آن اتفاق دارند.

دلیل از کتاب: ﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَى وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾ [النساء: ۱۱۵]

«و هر کس پس از آنکه راه هدایت برای او آشکار شد با پیامبر به مخالفت برخیزد و راهی غیر راه مؤمنان در پیش گیرد وی را بدانچه روی خود را بدان سو کرده واگذاریم و به دوزخش کشانیم و چه بازگشتگاه بدی است»

خداوندﻷ به کسانی که از پیروی راه مؤمنان سرباز زنند، هشدار داده، و دنبال کردن راه شان را واجب ساخته است؛ البته راه مؤمنان همان است که بر آن اجماع نموده اند.

و اما دلیل از سنت: رسول‌اکرم ﷺ فرموده است: «امتم بر گمراهی اجماع و اتفاق نخواهد کرد»[2].

پس معلوم شد آنچه امت بر آن اجماع کند حق است، و پیروی حق واجب می‌باشد. و رسول مکرم اسلام فرموده است: «مَا رَأى المسلمونَ حَسَناً فهو عِنْدَ الله حَسَنٌ»[3] یعنی:

---

[1] مسلم الثبوت ج۲ ص۲۱۱, وفتح الغفار ص ۳۵۰.

[2] رواه ابن ماجة فی کتاب الفتن رقم الباب ۸ رقم الحديث ۳۹۵۰ عن أنس بن مالك يقول : سمعت رسول‌الله ﷺ يقول : «إن أمتي لا تجتمع على ضلالة، فإذا رأيتم الخلاف فعليكم بالسواد الأعظم».

[3] رواه أحمد ج۱ ص ۳۷۹.

«آنچه را مسلمانان نیکو بدانند، نزد خداوند هم نیکوست»

و فرموده است: «هر که می‌خواهد در وسط جنت، جای بگیرد، از جماعت جدا نشود؛ زیرا با همراه یک نفر همراه است و از دو نفر دورتر است»[1].

فقهای اسلام بر حجیت اجماع، اتفاق نموده اند. البته دربارۀ اعتبار اجماع کننده‌گان اختلاف دارند که آن را بیان خواهیم کرد[2].

فایدۀ اجماع در اموری که درباره‌اش نص وجود دارد

گاهی اجماع روی یک امر منصوص علیه صورت می‌گیرد، پس فایدۀ اجماع در موجودیت نص چیست؟

در جواب باید گفت: نصی که روی حکم آن اجماع شده، گاهی ـ مثلاً ـ به خاطر خبر آحاد بودنش ظنی می‌باشد؛ اما بعد از آن که روی آن اجماع حاصل شد، تبدیل به یک حجت قطعی می‌شود و مخالفت آن برای هیچ مجتهدی جایز نیست.

اهل اجماع

اهل اجماع در امور اجتهادی همان مجتهدانی از امت محمد ﷺ اند که از دانش و فقه در بارۀ احکام دین برخوردار بوده و در خصوص واقعه‌یی که حکم به خاطر آن استنباط می‌گردد، اهل خبره هستند. و در اموری که نیازی به اجتهاد ندارد، اجماع، با اتفاق عوام تأیید می‌گردد. این مذهب جمهور است. و گفته شده است که: اجماع فقط در عصر صحابه می‌شود. و بعضی گفته اند که: اجماع اجماع اهل مدینه است.

مراتب اجماع

اجماع مراتبی دارد: قوی‌ترین آن اجماع منصوص صحابه است به گونه‌یی‌که هر کدام از اصحاب صراحتاً بیان کند که رأیی را که درباره‌اش توافق صورت گرفته، قبول کرده است. امت بر قطعیت این مرتبه، اجماع نموده است، پس هیچ مسلمانی نمی‌تواند اجماع صریح صحابه -رضی‌الله عنهم- را رد نماید.

سپس اجماعی است که برخی از **صحابه تصریح نموده و دیگران سکوت کرده اند،** که این اجماع سکوتی نام دارد، مثل اینکه بعضی از اصحاب در موضوعی فتوا بدهند و

---

[1] رواه الترمذی فی حدیث عن عمر رضی الله عنه فی کتاب الفتن باب ما جاء فی لزوم الجماعة رقم الحدیث ۲۱۶۵ ورواه أحمد ج۱ ص ۲۶.

[2] انظر المستصفی للغزالی ۱۸۹/۱ ومسلم الثبوت للبهاری ۲۱۱/۲ واصول الفقه لأبی زهرة ۱۵۶.

دیگران سکوت کنند. و این درمرتبهٔ دوم قرار دارد، چون گفته شده است: به سکوت کننده هیچ سخنی نسبت داده نمی‌شود؛ زیرا علت سکوت گاهی می‌تواند یقین نداشتن در مورد آن رأی باشد، گاهی ترس برانگیخته شدن فتنه از مسأله‌یی که در آن اجتهاد صورت گرفته است. این اجماع هرچند نزد احناف قطعی هم باشد، منکر آن کافر نمی‌شود.[1]

سپس اجماع نسل‌های پسین در حکمی است که از نسل‌های پیشین اختلافی در مورد آن به چشم نخورده است. از آنجایی که در قبول شدن آن بین فقها اختلاف وجود دارد، در مرتبهٔ سوم قرار گرفته است، و عده‌یی هم گفته اند: این مساوی است با اجماع سکوتی صحابه به دلیل موجودیت اختلاف در هر دو.

سپس اجماع آن‌ها بر سخنی است که قبلاً مخالفتی با آن وجود داشته است، و مرتبهٔ این نوع اجماع پایین‌تر است؛ زیرا اختلاف موجود در آن قوی‌تر می‌باشد.

اجماع مرکب: نوع دیگری از اجماع هم وجود دارد و آن اینکه همهٔ فقها در عصری از اعصار در مورد یک حکم اختلاف نظر داشته باشند، در این صورت درست نیست که شخص رای بدهد که مناقض آراء همهٔ آن‌ها باشد وقتی که در آنجا به رغم موجودیت اختلاف، اتفاقی روی یک اصل صورت گرفته باشد، و سخن سوم آنچه را که دو نظر درباره‌اش اتفاق دارند، از رده خارج کند. به طور مثال در مسألهٔ میراث جد با برادر، امت روی دو قول و نظر اتفاق دارد که یکی استقلال جد در میراث، و دیگری مقاسمهٔ او با برادر است، به هر حال هر دو گروه اتفاق نموده اند که جد بخشی از مال را مستحق می‌شود، حال اگر سخن جدیدی بیاید و بگوید که او هیچ چیزی به ارث نمی‌برد، این خرق اجماع می‌شود.[2]

اما اگر همراه با اختلاف، روی کدام اصل هم اتفاقی صورت نگرفته باشد، نظر صحیح این است که اجماعی وجود ندارد.[3]

نقل اجماع

هرگاه اجماعی در یکی از عصرها به وجود آمد، مصدری برای احکام و اصلی از اصول دین

---

[1] انظر فتح الغفارص ۳۵۵.

[2] انظر فتح الغفارص ۳۵۰, الإحكام فی اصول الأحكام للآمدی ج ۳۳۱/۱

[3] اصول الفقه لمحمد أبی زهرة ص ۱۶۷.

به شمار می‌آید و در ذات خود حجت قطعی می‌باشد؛ اما قطعیت حجت بودن آن تا زمانی که به شکل متواتر نقل نشده است باقی نمی‌ماند، و واجب است که نقل از طرف هر یکی از اعضای اجماع‌کننده به صورت متواتر صورت گرفته باشد، در غیر آن، حجت قطعی محسوب نمی‌گردد، و جایگاه آن در این حالت، مانند جایگاه سنت است. چنان‌که معلوم است، سخن نبیﷺ در ذات خود حجت قطعی است. کسی که آن را از پیامبرﷺ شنیده است، بر او لازم می‌شود تا مانند لزوم عمل به قرآن، بر آن عمل کند و همچنان به کسی به گونه‌یی برسد که مفید علم باشد و احتمال دروغ و خطا را منتفی بسازد، بر آن شخص قطعاً لازم می‌شود که بر آن عمل نماید، اما اگر سنت با خبر آحاد به ما رسید، ظن و گمان را افاده می‌کند و اجماع هم مثل آن است[۱].

مثال‌هایی از اجماع

۱ـ اجماع علما بر اینکه نمازهای پنجگانه فرض است، و نیز آنان اجماع نموده اند که نماز صبح برای کسی که در امن و یا در خوف است، در سفر وحضر دو رکعت می‌باشد.

۲ـ اجماع صحابه -رضی الله عنهم- بر مصحف شریفی که در اختیار ماست، بعد از آن که خلیفهٔ راشد عثمان بن عفانؓ آن را جمع‌آوری کرد و این امر در بین صحابه منتشر گردید و از هیچ‌کسی مخالفتی در این زمینه نقل نشد.

علما کتاب‌هایی در اثبات اجماع و مسائل آن تألیف کرده اند که برخی از آن‌ها عبارت است از: کتاب‌الاجماع از بن منذر، وکتاب مراتب‌الاجماع از ابن حزم.



۱. اجماع را در لغت و اصطلاح تعریف کنید.
۲. از حجیت اجماع را با استدلال از قرآن و سنت بیان نمایید.
۳. معنی اجماع در امور منصوص علیها چیست؟ و اهل اجماع چه کسانی هستند؟
۴. مراتب اجماع و حکم هر مرتبه را نام ببرید؟
۵. معنی اجماع مرکب و حکم آن چیست؟
۶. اگر نقل اجماع به صورت متواتر و یا با خبر آحاد باشد چه حکمی بر آن مرتب می‌گردد؟

---

[۱] انظر فتح الغفار ص : ۳۵۵, اصول الفقه لمحمد ابی زهرهٔ ص ۱۶۷.

درس سی‌ودوم

قیاس

تعریف قیاس

قیاس در لغت: به معنای تقدیر (اندازه کردن) و مساوات است.

و در اصطلاح: دادن حکم واقعهٔ منصوصی بـه واقعـهٔ غیـر منـصوصی، بـه اسـاس علـت مشترک را قیاس گویند.

واقعه‌یی را فرض کنید که در بارهٔ حکم آن نصی وجود نـدارد، حـال شـما ایـن واقعـه را می‌گیرید و بر واقعه‌یی که دربارهٔ حکم آن نص آمـده اسـت، ملحـق مـی‌سـازید (قیـاس می‌کنید) تا هر دو واقعه که علت حکم‌شان مشترک است در حکم باهم مـساوی شـوند. این امر قیاس گفته می‌شود.

مثال آن:

۱ـ نهی از خرید و فروش بعد از اذان دوم نماز جمعه که با این آیه ثابت اسـت: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ﴾ [الجمعة: ۹]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید چون برای نماز جمعه ندا بلند شـد بـه سـوی ذکـر خـدا بشتابید و داد و ستد را رها کنید»

این آیه در بر گیرندهٔ نهی از خرید و فروش، بعد از اذان دوم نماز جمعه است، و علت آن بازماندن از نماز به خاطر خرید و فروش می‌باشد.

اجاره و اعمالی مثل آن به بیع قیاس می‌گردد و بعد از اذان دوم نماز جمعه نهی می‌شود، چرا که مقیس (اجاره) ومقیس علیه (بیع) در علت، که بازماندن از ادای نماز جمعه است باهم شریک اند.

۲ـ اگر وارث مورِث خود را بکشد، این امر سبب می‌شود که وارث از ارث محـروم شـود، چـون رسول‌اکرمﷺ فرموده است: «لَايَرِثُ القاتِلُ شَيئاً»[1] «قاتل، وارث هیچ چیزی نمی‌شود»

لذا موصی‌له نیز بر او قیاس می‌شود، یعنی هرگاه انسانی وصیت کرد که بعـد از مـرگ او مقداری از مالش به نیت خوبی و ثواب به فلان شخص داده شـود (کـه بـه ایـن شـخص

---

(1) أخرجه أبوداود فی کتاب الدیات, باب دیات الأعضاء برقم(۴۵۶۴) , والبیهقی فی السنن الکبری بنحوه فی کتـاب الجنایـات, باب الرجل یقتل ابنه ج ۸ ص ۳۸.

موصی له گفته می‌شود) و موصی‌له برخاست و موصی (وصیت کننده) را کشت، از میراث محروم می‌شود؛ زیرا هم وارث و هم موصی له بخشی از مال مورث و موصی را بعد از مرگ‌شان صاحب می‌شوند، از این رو آن هر دو در عجله‌کردن به خاطر مرگ صاحب مال، شریک اند.

حجیّت قیاس

جمهور فقها و از جمله ائمهٔ چهارگانه به این نظر اند که قیاس حجت شرعی است، و عمل بر آن واجب می‌باشد، آن‌ها دلایلی نیز دارند که بدین قرار است:

اول: از کتاب

خداوند متعال فرموده است: ﴿هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أهل الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأول الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ﴾ [الحشر: ٢]

«اوست کسی که از میان اهل کتاب کسانی را که کفر ورزیدند در نخستین اخراج [از مدینه] بیرون کرد. گمان نمی‌کردید که بیرون روند و خودشان گمان داشتند که دژهایشان در برابر خدا مانع آن‌ها خواهد بود ولی خدا از آنجایی که تصور نمی‌کردند بر آنان درآمد و در دل‌های‌شان بیم افگند به طوری که خود به دست‌خود و دست مؤمنان خانه‌های خود را خراب می‌کردند پس ای دیده‌وران عبرت گیرید»

وجه استدلال به این آیهٔ

پس از آن‌که خداوند متعال آن‌چه را از یهود بنی نضیر سر زد، و شکست فجیعی که متحمل شدند، ذکر نمود، خطابش را متوجه مؤمنان ساخت و گفت: ای مؤمنان! اگر شما هم مرتکب عمل شبیه بنی نضیر شدید، آنچه بر سر آنها آمد برسر شما نیز خواهد آمد؛ پس عبرت گیرید و حالت خود را به حالت آن‌ها قیاس کنید. در آیت به عبرت گرفتن امر شده و اعتبار عین قیاس است.

دوم: از سنت

۱ـ حدیث ابن عباس ـ رضی‌الله عنهما ـ است که فرمود: خانم سنان بن سلمه جهنی از شوهرش درخواست نمود تا از رسول‌الله ﷺ بپرسد که مادرش پیش از حج کردن فوت

نموده است، آیا او می‌تواند به نیابت از او حج کند؟ حضرت فرمود: « آری، اگر مادرش دینی می‌داشت و او آن را پرداخت می‌کرد، آیا دین مادرش ادا نمی‌شد؟ پس می‌تواند از طرف مادرش حج کند»[1]

وجه استدلال به این حدیث: پیامبر اکرمﷺ دین (قرض) الله را بر دین آدمی قیاس نمود، چون هر دو از طرف میت ادا می‌شود، وجه مشترک هم موجودیت دین در هر دو است، و این قیاس است.

سوم: از آثار

نوشتهٔ عمر بن الخطابؓ در نامهٔ ارسالی به ابو موسی اشعریؓ چون در آن فرمود: «... سپس در آنچه که در کتاب وسنت نبود و در سینه‌ات شک پیدا شد، به فهمت مراجعه کن و از دانشت کار بگیر و ببین که امثال و مشابه‌های آن مسأله چگونه است، و سپس مقایسه کن و به هر کدام که به نظرت در پیشگاه خداوند محبوب‌تر و به حق مشابه‌تر آمد، اعتماد نما... »[2]

چهارم: از اجماع

ثابت است که صحابه -رضی‌الله تعالی عنهم- از قیاس کار گرفته و در قضایای زیادی به آن عمل کرده اند، این امر در بین‌شان گسترش یافت و هیچ‌کسی از آن انکار نکرد و بدین طریق اجماع شکل گرفت.

به طور مثال: آن‌ها خلافت أبو بکرؓ در امور سیاسی را بر خلافتش در نماز قیاس نموده و بر آن استدلال کردند.

و نیز: عمرؓ ابو موسی اشعریؓ را به قیاس دستور داد.

و نیز: علیؓ مسألهٔ قصاص کردن یک جماعت مشترک را به مسألهٔ قطع دستان جماعتی که مشترکاً دست به سرقت زده اند، قیاس نمود[3].

([1]) أخرجه النسائی فی کتاب مناسک الحج, باب : الحج عن المیت الذی لم یحج برقم (۲۶۳۴).

([2]) أخرجه الدار قطنی فی کتاب الأقضیة والأحکام, برقم (۱۵), والبیهقی فی السنن الکبری (۱۰/۱۵۰)

([3]) أخرجه عبد الرزاق فی المصنف فی کتاب العقول , برقم (۱۸۰۷۷).

ارکان قیاس

قیاس چهار رکن دارد: اصل، فرع، حکم و علت و این هم تعریف هر یک از آن‌ها.

اصل

تعریف آن: واقعه‌یی است که دربارۀ حکم آن نص یا اجماعی آمده است، و «مقیس علیه» هم گفته می‌شود. یعنی مسأله‌یی که قرار است بر آن قیاس صورت بگیـرد اصـل نامیـده می‌شود، و لازم است که حکم آن از طریق نص یا اجماع هر دو ثابت شده باشد.

فرع

تعریف آن: واقعه‌یی است که دربارۀ حکم آن نص یا اجماعی وجود ندارد و قرار اسـت در حکم، به اصل ملحق ساخته شود و نام دیگر آن «مقیس» است.

یعنی این‌که: حادثۀ جدیدی رخ می‌دهد و حکم آن در نصوص شرعی؛ از قبیل کتاب الله وسنت رسول‌اللهﷺ جستجو می‌گردد و در خصوص حکم آن چیزی پیدا نمی‌شود، سپس ما مسألۀ مشابه آن را جستجو می‌کنیم که دربارۀ حکم آن نص و یا اجماعی آمده باشـد، وقتی آن را یافتیم حادثۀ جدید را بر حادثه‌ای که دربارۀ آن نص یا اجماعی آمده اسـت، ملحق می‌سازیم و حادثۀ جدید را فرع و دیگری را اصل می‌نامیم.

حکم

تعریف آن: «یعنی خطابی است که از طرف شارع (خداوند متعال) به افعال مکلفین تعلق دارد و گاهی به شکل تقاضای انجام و یا ترک یک کار است و گاهی در کاری اختیار داده می‌شود و یا چیزیِ را برای چیز دیگری شرط، سبب مانع.... قرار می‌دهد.»

مثل وجوب، ندب، اباحت، کراهیت، تحریم، صحت، فساد و دیگر انواع حکم. به این معنی که: حکمی مانند وجوب و حرمت و غیره که در اصل با نص یا اجماع ثابت شده است، به فرعی که در بارۀ آن دلیل مشخصی از جانب شارع نیامده است، انتقال داده می‌شود.

علت

تعریف آن: عبارت است از وصف ظاهر ومنضبطی که شارع، حکم را در اصل روی آن بنـا کرده است.

یعنی این‌که: علتی که شارع، حکم را در اصل روی آن بنا کرده است، اگر در فرع هم پیدا شد، حکم هر دو، یکی می‌شود، چون هر دو در علتی که مدار حکم است باهم شریک اند، به طور مثال:

عباده بن صامت‌ رضی الله عنه از رسول‌الله ﷺ روایت کرده است که حضرت فرمودند: «**الذَّهَبُ بِالذَّهَبِ وَالْفِضَّةُ بِالْفِضَّةِ وَالْبُرُّ بِالْبُرِّ وَالشَّعِيرُ بِالشَّعِيرِ وَالتَّمْرُ بِالتَّمْرِ وَالْمِلْحُ بِالْمِلْحِ مِثْلاً بِمِثْلٍ سَوَاءً بِسَوَاءٍ يَدًا بِيَدٍ فَإِذَا اخْتَلَفَتْ هَذِهِ الأَصْنَافُ فَبِيعُوا كَيْفَ شِئْتُمْ إِذَا كَانَ يَدًا بِيَدٍ**».[1]

یعنی «طلا در برابر طلا، نقره به نقره، گندم به گندم، جو به جو، خرما به خرما، و نمک به نمک باید مثل به مثل، برابر و دست به دست فروخته شود، در صورتی که این صنف‌ها متفاوت بود هرطور که می‌خواهید بفروشید مشروط بر این که دست به دست باشد.» حدیث بر وقوع ربا در این شش صنف صراحت دارد: طلا، نقره، گندم، خرما و نمک. سؤال این است که آیا در جواری و برنج ربا واقع می‌شود یا خیر؟

وقتی ما علت را در چهار چیز اخیر جستجو کنیم، می‌بینیم که علت، کیل با اتحاد جنس است و این علت در جواری و برنج هم وجود دارد، پس در مورد آن‌ها هم حکمی صادر می‌گردد که دربارۀ اصل که در دلیل آمده بود، صادر شده است و آن: تحریم فروش جواری در برابر برنج بالمثل و به شکل متفاضل ویا مؤجل است.

پس اصل عبارت بود از: گندم و جو، گندم و نمک و هر کدام آن‌ها صلاحیت اصل بودن را دارد.

وفرع عبارت است از: جواری وبرنج.

وحکم عبارت است از: تحریم بیع این اشیا با مثل‌شان به شکل متفاضل ویا مؤجل.

وعلت هم: کیل با اتحاد جنس است.



۱ـ قیاس را در لغت و اصطلاح با ارائۀ دو مثال تعریف کنید.

۲ـ دربارۀ حجیت قیاس با ذکر دلایل آن بحث نمایید.

۳ـ ارکان قیاس را نام برده و اصل، فرع، حکم و علت را نزد اصولیان با ذکر مثال تعریف کنید.

---

(1) أخرجه مسلم , باب الصرف و بيع الذهب بالورق نقدا , الرقم (۴۱۴۷).

درس سی‌وسوم

دلایل اختلافی [1]

دلایل اختلافی آن است که فقها دربارهٔ شان اختلاف دارند که آیا مصدرتشریع اسلامی شده می‌توانند یا خیر. مهم‌ترین آن‌ها را به اختصار ذکر می‌کنیم:

۱ـ استحسان.

۲ـ مذهب صحابی.

۳ـ مصالح مرسله.

۴ـ استصحاب.

۵ـ عرف (رواج)

اول ـ استحسان

در لغت: نیکو پنداشتن یک چیز را گویند.

و در **اصطلاح**: فقها درمورد تعریف آن با هم اختلاف دارند. نزد احناف به دو معنا اطلاق می‌شود:

ا ـ قیاس خفی‌ای که در مقابل قیاس جلی واقع شده باشد.

ب ـ دلیل خاصی‌که در مقابل قیاس ظاهر واقع شده و اقتضا کرده است تا از قاعدهٔ کلی استثنا شود، فرق نمی‌کند که دلیل، نص باشد یا اجماع و یا ضرورت.

مثال‌ها

۱ـ فقهای حنفی تصریح نموده اند که هرگاه وقف کننده، یک زمین زراعتی را وقف کند، حق مسیل، (حق شرب) و حق مرور به تبع و استحساناً در وقف داخل می‌شود؛ هرچند ذکر هم نکرده باشد؛ اما قیاس مقتضی آن است که در اینجا هم مانند بیع داخل نشود جز در صورتی که تصریح گردد و ذکر شود، چرا که آن هر دو به معنای اخراج ملک از مالک است.

و وجه استحسان هم این است که مقصود از وقف این است که کسانی‌که این زمین برای ایشان وقف شده است از آن فایده ببرند و این کار در صورتی ممکن است که زمین آب، آب رو، و راه داشته باشد؛ لذا این چیزها بدون ذکر هم داخل وقف می‌شود، چون مقصود

بدون آن حاصل نمی‌شود و این هم مانند اجاره است که این حقوق در زمین‌های اجاری بدون نامبردن داخل اجاره می‌شود؛ لذا در وقف نیز چنین باید باشد.

پس قیاس وقف بر بیع، قیاس جلی است، و عمل بر آن به خاطر قیاس خفی ترک شد که عبارت بود از قیاس وقف بر اجاره، و دلیل قیاس خفی قوی‌تر است.

۲ـ یک قاعدهٔ عمومی درمعاملات وجود دارد و آن این که بیع معدوم جایز نیست، چون پیامبر ﷺ فرموده است: «وَلَا تَبِع مَا لَيسَ عِندَكَ» یعنی آنچه را که نزدت نیست، نفروش»[1] و بیع سلم جایز است وآن هم بیع معدوم است؛ زیرا پیامبر اکرمﷺ در سلم اجازه داده است.[2]

۳ـ هم‌چنان یک قاعدهٔ مسلم در فقه است که امین (شخصی که امانتی نزد او گذاشته شده است) ضامن نمی‌شود جز در صورت تجاوز، اما اجیر مشترک را استثنا کرده است پس او ضامن می‌باشد و علت آن هم فساد ضامن‌ها وضرورت مردم است، پس لازم است تا به مستأجرها تأمین داده شود؛ مگر در صورتی که مال در حوادث غیر مترقبه یی مانند آتش‌سوزی و زلزله از بین برود که در این حالت مال هلاک شده مضمون نیست.

واستحسان نزد شافعی ها: آن است که مجتهد با عقلش آن را نیکو پنداشته است بدون آن‌که با نص یا اجماع و یا قیاس بر آن استدلال کند.

در نزد آن‌ها عمل به استحسان جایز نیست.

فعالیت

تعریف استحسان را نزد احناف و شوافع باهم مقایسه نموده، مشخص بسازید که آیا اختلاف بین این دو گروه لفظی است یا حقیقی؟

دوم ـ مذهب صحابی

صحابی نزد اصولیان: کسی است که نبی اکرمﷺ را ملاقات نموده و به او ایمان آورده و مدت زمان طولانی ایشان را همراهی نموده و علم آموخته و به درجه‌یی رسیده است که عرفاً اسم صاحب بر او اطلاق گردیده است.

---

(1) أخرجه أبو داود فی سننه، باب فی الرجل يبيع ما ليس عنده رقم الحديث : (۳۵۰۵).

(2) أخرج البخاری فی صحيحه، باب السلم فیوزن معلوم، رقم الحديث (۲۱۲۵)، عن ابن عباس رضی الله عنهما قال : قدم النبیﷺ المدينة وهم يسلفون بالتمر السنتين والثلاث فقال (من أسلف فی شیء ففی كيل معلوم إلی أجل معلوم).

وصحابی نزد محدثین: کسی است که با پیامبر اکرمﷺ به عنوان یک مسلمان ملاقات نموده و درحالت اسلام وفات کرده باشد.

و مراد از صحابی در اینجا همان صحابی در نزد اصولیان است.

مقصد از مذهب صحابی: همان فتوایی است که صحابی در موردی صادر کرده و یا دربارۀ کدام حادثۀ شرعی قضاوتی کرده است که نصی در آن‌باره نیامده و اجماعی حاصل نشده است.

حجیت مذهب صحابی

اصولیان، اتفاق کرده اند که مذهب صحابی بر صحابی دیگر حجت نیست؛ چنان‌که بر حجت بودن آن در آنجایی که با رأی و اجتهاد فهمیده نمی‌شود، نیز اتفاق کرده اند، البته تا زمانی که صحابیِ صاحب مذهب، به روایت از اهل کتاب معروف نباشد.

و هم‌چنان بر حجت بودن سخن، صحابه اتفاق نموده اند؛ البته تا زمانی که در مسألۀ نقل شده از آن‌ها، اختلاف نکرده باشند.

اما اصحاب در اجتهاد و استنباط اختلاف کردند، علما دربارۀ این سخنان‌شان مذاهبی دارند که مهم‌ترین آن، دو مذهب است:

اول: امام ابوحنیفه و امام مالک و در روایتی امام احمد و دیگران -رحمهم الله‌تعالی- بدین نظر اند که مذهب صحابی مطلقاً حجت است.

دوم: امام شافعی و بنابر روایتی امام احمد وکرخی از احناف و دیگران بدین باور اند که: مذهب صحابی حجت نیست؛ زیرا برای حجیت دلیل قوی در کار است که در این مسأله موجود نیست.



۱. تعریف اصطلاحی استحسان نزد حنفی‌ها و شافعی‌ها را با ذکر مثال بیان کنید.
۲. نزد اصولیان و محدثان صحابی به چه کسی اطلاق می‌شود؟
۳. آرای علما را دربارۀ حجیت مذهب صحابی بیان کرده؛ بگویید که در کجا اتفاق و در کدام موارد اختلاف دارند؟

درس سی‌وچهارم

دلایل اختلافی (۲)

سوم ـ مصالح مرسله

تعریف آن

«مصلحت» در **لغت** به معنای منفعت وضد مفسده است و«مرسله» به معنای مطلقه است. و مصلحت مرسله در **اصطلاح** اصولیان: مصلحتی است که کدام دلیل شرعی دال بر اعتبار و یا الغای آن، وجود ندارد.

و از آن جهت مرسله (مطلقه) نامیده شده است که به دلیل اعتبار یا دلیل لغو، مقید نیست.

مثال آن

صحابه زندان ساختند و نقود (سکه) چاپ کردند و قرآن را جمع‌آوری نمودند.

انواع مصلحت

مصلحت سه نوع است:

الف ـ مصلحت معتبر: آن است که دلیل شرع بر معتبر بودنش دلالت می‌کند، مثل حفظ حیات انسان با واجب ساختن قصاص، و این آیه به اعتبار آن دلالت می‌کند: ﴿وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ [البقره : ۱۷۹]

« و ای خردمندان، شما را در قصاص زندگانی است؛ باشد که به تقوا گرایید»

ب ـ مصلحت ملغی: آن است که یک دلیل شرعی به لغو شدن اعتبارش دلالت می‌کند. مثل مصلحتی که در شراب و قمار به چشم می‌خورد، چون دلیل شرعی به لغو شدن اعتبار آن دلالت می‌کند، که این آیهٔ مبارکه است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [المائدة: ۹۰]

« ای کسانی که ایمان آورده‌اید شراب و قمار و بتها و تیرهای قرعه، پلید و از عمل شیطانند، پس از آن‌ها دوری گزینید، باشد که رستگار شوید»

ج ـ مصلحت مرسله: در گذشته درباره‌اش معلومات دادیم.

چهارم ـ استصحاب

استصحاب در لغت: اعتبار دادن به مصاحبت و همراهی است.

ودر **اصطلاح اصولیان**: حکم‌کردن دربارهٔ یک چیز به همان حالتش که قبلاً داشته است، تا زمانی که دلیلی برتغییر آن اقامه گردد.

به طور مثال:

کسی وضو گرفت و سپس در شکستن وضویش شک نمود، او وضودار محسوب می‌شود. وهم‌چنان وقتی از مجتهد در مورد تصرف و اقدام به کاری پرسیده شد و او دلیل شرعی نیافت تا حکم خاصی بر آن صادر کند، به اباحت آن تصرف حکم می‌شود، چون اصل در اشیا اباحت است، و آن حالتی است که خداوند همهٔ آنچه را که در زمین وجود دارد به آن حالت آفریده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا﴾ [البقره : ۲۹] «اوست آن کسی که آنچه در زمین است همه را برای شما آفرید»

استصحاب مقلوب: حکم صادرکردن در مورد یک چیز در زمان گذشته به آنچه که او در زمان حال دارد.

به طور مثال:

وقتی اجاره دهندهٔ آسیاب و مستأجر دربارهٔ وجود آب در آسیاب در زمان گذشته اختلاف نمودند، دیده می‌شود که اگر اکنون در آسیا آب موجود باشد، سخن اجاره دهنده همراه با قسمش اعتبار دارد، چون اکنون آب موجود است و زمان گذشته هم به امروز قیاس می‌شود، و اقامهٔ گواه و دلیل بر مستأجر لازم است؛ زیرا ظاهر قضیه به نفع خصمش دلالت دارد.

اگر در آسیاب آب نبود، سخن مستأجر همراه با قسمش اعتبار دارد، چون در حال حاضر آب موجود نیست و زمان گذشته هم بر حال قیاس می‌شود، و اقامهٔ بینه بر اجاره‌دهنده لازم است.

حجیت استصحاب

این آخرین دلیلی است که مجتهد برای شناخت حکم شرعی در مورد آنچه به او عرضه شده است، به آن مراجعه می‌کند.

پنجم ـ عرف

تعریف آن: در لغت: به معنای یک کار مألوف و پسندیده است.

و در اصطلاح: چیزی است که مردم عرف خود ساخته و بر آن روان اند، و این شامل یک سخن، یا یک عمل و یا ترک یک عمل می‌گردد و به نام «عادت» هم یاد می‌شود.

پس عرف عملی: مثل عرف و عادت مردم به بیع (خرید و فروش) دست به دست بدون استفاده کردن صیغهٔ لفظی.

وعرف قولی: مثل عرف و عادت مردم به اطلاق لفظ ولد بر پسر نه دختر، و عادت‌شان بر این‌که لفظ گوشت را بر ماهی اطلاق نمی‌کنند.

و عرف از عادت مردم با توجه به اختلاف طبقات عوام و خواص‌شان تشکیل می‌یابد، بر خلاف اجماع که تنها از اتفاق مجتهدین شکل می‌گیرد و عموم مردم در آن مداخله‌یی ندارند.

انواع عرف

عرف دو نوع است: عرف صحیح و عرف فاسد.

عرف صحیح: آن است که با دلیل شرعی مخالفت نداشته باشد و حرامی را حلال و واجبی را باطل نسازد؛ مانند: عرف و عادت مردم به عقد استصناع (سفارش کار مثلاً به نجار و خیاط و غیره) و عادت‌شان به تقسیم مهر به مؤجل و معجل.

وعرف فاسد: آن است که مخالف شرع باشد به گونه‌یی‌که حرام را حلال و یا واجب را باطل سازد؛ مثل: عادت بسیاری از مردم به ارتکاب منکرات در ولادت‌ها و عزاداری‌ها و عادت‌شان به خوردن سود و معاملات آغشته با سود و قمار.

حکم آن

بر مجتهد رعایت کردن عرف صحیح در استنباط احکام شرعی واجب است و بر قاضی هم واجب است تا در قضاوتش آن را رعایت نماید.

از اثر عرف امام ابوحنیفه و یارانش ـ رحمهم‌الله تعالی ـ میان هم اختلاف دارند؛ چون عرف زمان‌شان مختلف بوده است.

و امام شافعی ـ رحمه‌الله تعالی ـ وقتی به مصر رفت بعضی از احکامی را که در دوران اقامتش در بغداد صادر کرده بود، تغییر داد، چراکه عرف تغییر کرد، از این رو، امام شافعی دو مذهب دارد: مذهب قدیم و جدید.

و امام مالک ـ رحمه‌الله ـ بسیاری از احکام را بر عمل اهل مدینه بنا کرده است.

و اما مراعات عرف فاسد واجب نیست؛ زیرا رعایت آن به معنای معارضه با دلیل شرعی است و ابطال دلیل شرعی با عرف جایز نیست.



۱. مصلحت را در لغت و اصطلاح با ذکر مثال تعریف کنید.

۲. انواع مصلحت کدام است؟ هر نوع را با ذکر مثال تشریح کنید.

۳. معنای لغوی و اصطلاحی استصحاب چیست؟ با مثال واضح سازید.

۴. استصحاب مقلوب را با ذکر مثال تعریف کنید.

۵. حجیت استصحاب را بیان و مرتبه اش را در بین دلایل شرعی تشریح کنید.

۶. معنای لغوی و اصطلاحی عرف چیست؟ انواع آن را از لحاظ قول و عمل با ارایهٔ مثال بیان کنید.

۷. انواع عرف را به اعتبار صحت وفساد، بیان کرده، حکم هر نوع را مشخص بسازید.

درس سی‌وپنجم

راه‌های استدلال از نصوص

نصوص قرآن و سنت به زبان عربی وارد شده اند. احکام، زمانی از این نصوص به گونۀ درست فهمیده می‌شوند که مقتضی اسلوب لغت عرب وطرق دلالتش بر احکام، رعایت گردد؛ لذا علمای اصول فقه به استقراء و بررسی همه جانبۀ دلالت عبارات عربی، بر معانی، توجه شایانی به خرج داده و قواعدی را استخراج نموده اند که با رعایت آن به فهم صحیح از نصوص شرعی دست می‌توان یافت.

در این بحث با برخی از این قواعد آشنا می‌شویم.

خاص و دلالتش

تعریف خاص: خاص در لغت: به معنی منفرد است و در اصطلاح: لفظی است وضع شده برای دلالت بر معنی واحد و دور از ملاحظۀ افراد.

شرح تعریف: لفظ، خاص گفته می‌شود، فرق نمی‌کند به فرد واحدی بالذات دلالت کند، مثل: احمد، و یا بر فرد واحدی بالنوع؛ مثل: مرد، و یا بر فرد واحدی بالجنس مثل انسان، یا بر افراد متعدد و منحصری مثل سه یا ده.

و فرق نمی‌کند که وضع آن در ازای ذوات باشد، چنان‌که ذکر شد، یا در ازای معانی باشد مانند علم، جهل و امثال آن.

ضد خاص، عام گفته می‌شود و بیانش خواهد آمد.

مثال‌های آن

۱ـ خداوند متعال در کفارۀ قسم فرموده است: ﴿فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ﴾ [المائدة : ۸۹] لذا لفظ «ثلاثه» از الفاظ خاص و قطعاً بر معنای خودش دلالت می‌کند و احتمال زیادت و نقصان ندارد، پس حکم به دست آمده از آیه، وجوب سه روز، روزه است.

۲ـ پیامبر اکرمﷺ فرموده است: (**فِي كُلِّ أربَعِينَ شَاةً شَاةً**) در هر چهل گوسفند یک گوسفند زکات است) و بدین طریق نصاب زکات گوسفند را چهل گوسفند تعیین نمود و مشخص ساخت که از چهل گوسفند یک گوسفند زکات داده شود، و هر نوع احتمال زیادت یا نقصان را در این و یا آن رد نمود.

اما هرگاه دلیلی اقامه شد که مقتضی تأویل این خاص بود، بر آنچه که دلیل اقتضا می‌کند، حمل می‌شود، طوری که علمای حنفی در تأویل گوسفند گفته اند: منظور از گوسفند، عام است فرق نمی‌کند که خود گوسفند باشد و یا قیمت آن.

حکم خاص: هرگاه در نص، لفظ خاص آمد؛ حکم آن به صورت قطعی بر مدلولش ثابت می‌گردد تا زمانی که دلیلی بر تأویل آن و ارادۀ معنای دیگر از آن اقامه نشده است.

خاص انواعی دارد که عبارت است از: مطلق و مقید و امر و نهی.

مطلق

آن است که بر یک فردی که لفظاً غیر مقید است دلالت کند، مثل: مرد و پرنده.

حکم

مطلق بر اطلاقش جاری می‌باشد، تا زمانی که دلیلی به تقیید آن قایم نشود؛ چنان‌که لفظ «**رقبة**» در فرمودۀ خداوند متعال در بارۀ کفارۀ ظهار: ﴿وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّا﴾ [المجادله: ۳] مطلق است وبر لفظ رقبة مقید به ایمان حمل نمی‌شود که در کفارۀ قتل خطا در این آیه ذکر شده است: ﴿وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ﴾ [النساء: ۹۲]

مقید

آن است که بر یک فردی که لفظاً مقید است دلالت کند، مثل مرد مسلمان و پرندۀ سفید.

حکم مقید

عمل بر آنچه دلالت می‌کند واجب است؛ به طور مثال: در این آیه سورۀ نساء: ﴿وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَى أهلهِ إِلَّا أَنْ يَصَّدَّقُوا﴾ [النساء: ۹۲] در کفارۀ قتل خطا آزاد نمودن غلام مؤمن فرض گردیده، در آیۀ مذکور ﴿فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ﴾ غلام به صفت ایمان مقید گردیده از همین جهت به آزاد کردن غلام کافر، کفارۀ قتل ادا نمی‌شود و باید به مقید عمل شود.

امر

تعریف امر: اصطلاح اصولیان: یعنی: «گوینده‌یی به دیگری به شکل استعلاء (برتری) بگوید: انجام بده!»

لذا التماس و دعا در امر داخل نمی‌شود، چرا که این دو هرچند لفظشان صیغهٔ امر است با آن هم التماس از طرف کفو و همگون صورت می‌گیرد و دعا از جانب ادنی به اعلی می‌شود، و این هر دو از اعلی به ادنی صورت نمی‌گیرد.

حکم امر: امر، یکی از انواع خاص بوده بر وجوب دلالت می‌کند در صورتی که قرینه‌یی برای بازداشتن آن از وجوب نباشد؛ لذا این بیان الهی: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ﴾ [الجمعة : ۹] وجوب شتافتن به نماز را بعد از گفتن اذان می‌رساند.

اگر قرینه‌یی پیدا شد و امر را از معنای وضع شده‌اش باز داشت، امر بر معنایی‌که قرینه بر آن دلالت می‌کند، حمل می‌شود؛ چنان‌که در آیهٔ مبارکهٔ: ﴿فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ﴾ [الجمعة : ۱۰]

انتشار در زمین و جستجوی فضل و نعمت‌های خداوند بر بنده‌گانش به معنای مباح بودن کسب حلال بعد از نماز جمعه است، اگر این امر بر وجوب حمل شود، یک تکلیف می‌شود و مقصد خداوند از فضل و احسان باطل می‌گردد، و این قرینه‌یی است برگرداننده از وجوب که معنای موضوع له امر است.

نهی

تعریف نهی: «گوینده‌یی به دیگری به شکل استعلاء (برتری) بگوید: مکن!»

حکم نهی: تحریم و وجوب امتناع از چیزی است که در وقت مطلق ذکر شدن بر آن دلالت دارد؛ زیرا نهی از الفاظ خاص است و بر معنای مفرد که تحریم است دلالت می‌کند؛ لذا آیهٔ: ﴿وَلاَ تُنكِحُواْ الْمُشِرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُواْ﴾ [البقرة: ۲۲۱] بر تحریم ازدواج مسلمان با زن مشرک دلالت دارد.

وآیهٔ: ﴿وَلاَ يَحِلُّ لَكُمْ أَن تَأْخُذُواْ مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا﴾ [البقرة: ۲۲۹] می‌رساند که گرفتن مهر توسط شوهر از همسر حرام است.

و هرگاه قرینه‌یی پیدا شد که نهی را از معنای وضع شده‌اش که خود داری از انجام کاری به صورت حتمی و الزامی است ـ بر می‌گرداند، در این صورت بر همان معنای مجازی حمل می‌شود؛ چنان‌که در آیهٔ: ﴿رَبَّنَا لاَ تُزِغْ قُلُوبَنَا﴾ [آل عمران: ۸] نهی نیست؛ بلکه دعا

است؛ زیرا نهی از طرف اعلی به ادنی می‌شود و آنچه‌که ادنی از اعلی و مؤمن از پروردگارش می‌خواهد، دعا گفته می‌شود.

عام و دلالتش

تعریف عام: عام لفظی است که از لحاظ وضع لغوی‌اش بر شمول، به همه افراد دلالت می‌کند.

الفاظ عموم: اصولیان با بررسی مفردات و عبارات در زبان عربی الفاظی را معین کرده اند که با وضع لغوی‌اش بر عموم دلالت می‌کند که مهم‌ترین آن قرار ذیل است:

۱ـ لفظ «کل» و«جمیع» نبی اکرمﷺ فرموده است: (كُلُكُمْ رَاعٍ وَكُلُكُمْ مَسْؤُوْلُ عَنْ رَعْيَتِهِ) خداوند متعال فرموده است: ﴿خَلَقَ لَكُم مَّا فِي الأَرْضِ جَمِيعاً﴾ [البقرة: ۲۹]

۲ـ مفرد معرفی شده با «ال» برای تعریف جنس. مثل این فرمودۀ خداوند: ﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِئَةَ جَلْدَةٍ﴾ [النور: ۲].

۳ـ جمع معرفه شده با «ال» برای تعریف جنس است، مثل آیۀ: ﴿وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنفُسِهِنَّ ثَلاَثَةَ قُرُوَءٍ﴾.

۴ـ کلمۀ « من » و« ما » طوری که در این آیه آمده است: ﴿وَمَن قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَئًا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ﴾ [النساء: ۹۲]

و نیز آیۀ: ﴿وَأُحِلَّ لَكُم مَّا وَرَاء ذَلِكُمْ أَن تَبْتَغُواْ بِأَمْوَالِكُم﴾ [النساء: ٢٤]

۵ـ نکره در سیاق نفی عام می‌شود. پیامبرﷺ فرموده است: «لا ضرر ولاضرار»[1].

و آیۀ: ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾ [البقرة : ۱۵۶].

حکم عام

فقها، اتفاق نموده اند بر این‌که، عام شامل همۀ افرادی می‌شود که بر آن صدق می‌کند، لذا حکم منصوص علیه بر همه افرادش ثابت می‌شود، تا زمانی که دلیلی بر تخصیص حکم بر بعضی افراد، اقامه نشود.

---

[1] أخرج البيهقى فى السنن الكبرى عن عمرو ابن يحيى المازنى عن أبيه ان رسول‌الله صلى الله عليه وسلم قال لا ضرر ولاضرار، ج ۶ ص ۱۵۷.

و هم‌چنان اتفاق نموده اند؛ بر این‌که، عامی که برای تخصیص یافتن آن بر بعضی افرادش دلیل قایم شده است، دلالتش بر افراد باقی مانده، ظنی است و در این حالت تخصیص آن با دلیل ظنی نیز جایز است.

اما در مورد دلالتش قبل از تخصیص، اختلاف نموده اند که آیا قطعی است تا تخصیص آن جز با دلیل قطعی جایز نشود، و یا اینکه ظنی است تا تخصیص آن با دلیل ظنی جایز شود؟

گروهی از فقها که احناف نیز از آن جمع اند بدین باور اند که عامی که تخصیص نیافته است بالعموم قطعی است؛ لذا تخصیص آن جز با دلیل قطعی مثل خودش جایز نیست؛ لذا تخصیص عام قرآن با خبر آحاد درست نیست؛ زیرا تخصیص به معنای نسخ برخی از افراد عام است و نسخ قرآن با خبر آحاد جایز نیست.

و گروهی دیگر که شافعی‌ها نیز شامل آن اند، گفته اند: عام، چه قبل از تخصیص و چه بعد از آن، در دلالتش بر افراد ظنی است.

و پی‌آمد این سخن این است که تخصیص عام با دلیل ظنی مطلقاً درست است، فرق نمی‌کند که اولین تخصیص باشد یا دوم، زیرا ظنی با ظنی خاص می‌شود.

فقها با توجه به اختلاف‌شان در کیفیت دلالت عام بر افرادش قبل از تخصیص، در مسائل زیادی اختلاف نموده اند، پس به نظر گروه اول همهٔ الفاظ عام در قرآن بر مصداقش به صورت قطعی دلالت می‌کند و تخصیص آن با اخبار آحاد جایز نیست؛ اما به نظر گروه دوم در دلالت مذکور ظنی است؛ لذا تخصیص آن با اخبار آحاد جایز است.



۱. خاص را در لغت و اصطلاح تعریف نموده؛ مثالی برای هر یک از خاص عین، خاص نوع و خاص جنس، بیاورید.

۲. حکم خاص چیست؟

۳. معانی و احکام اصطلاحات ذیل را با مثال بیان کنید:

مطلق، مقید، امر و نهی.

۴. عام را تعریف نموده و چهار مورد از الفاظ عام را با مثال هر یک بیان کنید.

۵. حکم عام چیست؟ دیدگاه اتفاقی و اختلافی فقها را در زمینه بیان کنید.

درس سی‌وششم

حکم شرعی (۱)

الله ﷻ انسان را آفرید و با فرستادن شریعت، نظام‌های زنده‌گی را به او بیان نمود و حلال و حرام را تشریح کرد تا مردم، عدل و انصاف را قایم نمایند؛ بنابر این شریعت اسلامی مجموعه‌یی از احکام شرعی است. حال می‌خواهیم بدانیم حکم چیست و چند نوع دارد؟

تعریف حکم

حکم در لغت: منع را گویند، و از همین رو به قاضی حاکم گفته می‌شود، چون او از ظلم منع می‌کند.

در اصطلاح: حکم نزد جمهور اصولیان عبارت است از: خطاب خداوند متعال به گونهٔ اقتضا، یا تخییر و یا وضع. که متعلق به افعال مکلفین می‌باشد.

شرح تعریف

خطاب خداوند: خطاب در لغت: سخن در بین دو نفر است و به آنچه که مقصد از آن افهام است، اطلاق می‌شود، و در اینجا هم مراد همین است.

با این قید (خطاب الله) خطاب غیر خارج شد.

افعال مکلفین: عبارت است از: سخن، عمل و یا اعتقاد صادر شده از مکلف.

و مکلف: شخص بالغ، عاقل و دانایی است که سخنی را که متوجه اوست می‌فهمد.

به گونهٔ اقتضا: اقتضا طلب را گویند و شامل طلب فعل می‌گردد، که با امر صورت می‌گیرد، و طلب ترک است که با نهی محقق می‌شود.

یا تخییر: معنای تسویه (برابر ساختن) فعل و ترک است و اباحت هم گفته می‌شود.

یا وضع: عبارت است از خطاب الله که به افعال مکلفین تعلق می‌گیرد، از آن جهت که شارع چیزی را سبب یک چیز دیگر یا شرط آن و مانع آن قرار می‌دهد.

مثال‌ها

۱ـ طلب فعل: خداوند فرموده است: ﴿أَوْفُواْ بِالْعُقُودِ﴾ [المائدة: ۱] این خطاب از جانب شارع است که به وفا به عقدها و پیمان‌ها تعلق می‌گیرد که از فعل مکلفین است.

۲ـ طلب ترک: خداوند فرموده است: ﴿لَا يَسْخَرْ قَومٌ مِّن قَوْمٍ﴾ [الحجرات: ۱۱] این خطاب از جانب الله‌ﷻ است که به تمسخر تعلق می‌گیرد که از فعل مکلفین است و خواسته شده است تا آن را ترک نمایند.

۳ـ تخییر: ﴿وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَن تَنكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ﴾ [**الممتحنة**:۱۰]، این خطاب متعلق به نکاح زنان مؤمن است و در این باره اختیار داده می‌شود.

۴ـ وضع: پیامبرﷺ فرموده است: **«لایرث القاتل»**[۱] این خطابی است از جانب نبی کریمﷺ و او بدون شک از زنده سخن می‌گوید و این خطاب متعلق به قتل است که فعل مکلف می‌باشد شارع آن را وضع نموده است تا مانعی از میراث باشد.

و حکم نزد فقها: عبارت است از: اثر خطاب الله‌ﷻ که به افعال مکلفین تعلق دارد و به گونهٔ اقتضا یا تخییر و یا وضع است.

پس حکم نزد جمهور اصولیان در مثال اول ﴿أَوْفُواْ بِالْعُقُودِ﴾ همانا ایجاب وفا به عقد است، و نزد فقها وجوب وفا به عقد است. زیرا خطاب ایجاب است و اثر آن وجوب. و هم‌چنان خطاب در مثال دوم تحریم تمسخر است و اثر آن حرمت تمسخر. و خطاب در مثال سوم اباحت نکاح است و اثرش مباح بودن نکاح. و خطاب در مثال چهارم قرار دادن قتل به عنوان مانع از میراث است و اثر آن مانع شدن قتل از میراث.

یادآوری

کسی گمان نکند که تنها آنچه از قرآن ثابت است، همان حکم شرعی است؛ زیرا قرآن خطاب الله است و آنچه با آن ثابت شده اثر آن است. و آنچه که با سنت یا اجماع یا قیاس و غیره ثابت شده است حکم شرعی نیست، چون اثر خطاب الله نیست. چون ما می‌گوییم: مرجع و تکیه گاه دلایل شرع در نهایت همان خطاب الله است؛ زیرا ما سنت و اجماع و قیاس و غیره را بدان جهت قبول داریم که الله‌ﷻ ما را به قبول کردن آن دستور داده است، پس آنچه توسط آن‌ها ثابت شده باشد، در واقع از کتاب الله ثابت شده است.

انواع حکم شرعی

احکام شرعی به دو بخش تقسیم می‌شود:

احکام تکلیفی و احکام وضعی.

---

(۱) أخرجه الترمذی فی سننه, باب إبطال میراث القاتل, وصححه الألبانی, (دار إحیاء التراث العربی ـ بیروت) ج۴ ص ۴۲۵

حکم تکلیفی

تعریف آن: خطاب الله است که به افعال مکلفین تعلق می‌گیرد، به گونهٔ اقتضا یا تخییر.

اقسام آن

فقها در تقسیم حکم تکلیفی اختلاف دارند:

جمهور گفته است: حکم تکلیفی پنج قسم است: واجب، مندوب، مباح، مکروه و حرام.

حنفی‌ها گفته اند: هفت نوع است: فرض، واجب، مندوب، مباح، مکروه تنزیهی، مکروه تحریمی و حرام و این هم اندکی تفصیل آن:

واجب

تعریف آن: در لغت: به معنی لازم است. عرب‌ها می‌گویند: «وجب البیع» وقتی که لازم شد؛ و به معنی ساقط است. عرب‌ها می‌گویند: «وجب الحائط» دیوار افتاد.

در اصطلاح: نزد جمهور آن است که انجام دهندهٔ آن ثواب داده می‌شود و تارک آن مستحق عقاب می‌گردد. و نزد آن‌ها واجب همان فرض است، پس هر دو برابر اند و در حکم و معنی اختلافی ندارند.

و اما احناف از لحاظ دلیلی که لزوم فعل توسط آن ثابت شده است بین آن دو، فرق قایل اند، یعنی هرگاه دلیل ظنی باشد؛ مانند: خبر آحاد که وجوب قربانی با آن ثابت شده است، فعل هم واجب است، و در صورتی که دلیل قطعی بود؛ مانند: نصوص قرآن در لزوم نماز بر مکلف، فعل هم فرض است.

این فرق نزد حنفی‌ها اثر خود را هم دارد، از این رو لزوم در واجب کمتر است، نسبت به فرض، و به همین دلیل عقاب ترک واجب کمتر است از عقاب ترک فرض؛ و بر علاوه منکر فرض کافر می‌شود ومنکر واجب کافر نمی‌شود.



۱. حکم شرعی را در لغت واصطلاح نزد اصولیان و فقها تعریف کنید.
۲. حکم تکلیفی چیست و نزد جمهور و احناف چند نوع دارد؟
۳. واجب را درلغت و اصطلاح تعریف نموده و فرق آن را با فرض نزد احناف بیان نمایید.

حکم شرعی[2]

مندوب

تعریف آن: ندب در لغت انجام دادن یک کار مهم است.

و در اصطلاح: مندوب عملی است که انجام دهنده‌اش ثواب داده می‌شود و تارکش عقاب ندارد. گاهی به خاطر ترک بعضی از انواع مندوب مستحق ملامتی و سرزنش می‌گردد.

مندوب نام‌های دیگری نیز دارد که عبارت اند از: سنت، مستحب، نافله، تطوع، احسان و فضیلت که معنای همهٔ این الفاظ با هم نزدیک است و به معنی مندوب اشاره می‌کند: و آن این‌که انجام دادن آن راجح و خوب است؛ اما الزامی درکار نیست.

و مندوب مراتبی دارد

عالی‌ترین آن سنت مؤکده است پیامبر اکرمﷺ بر آن پابندی نموده و جز به ندرت آن را ترک نکرده است که از این جمله است: دو رکعت سنت قبل از فریضهٔ صبح. تارک این سنت ملامت می‌شود؛ اما مستحق عقاب نمی‌باشد.

و از پی آن مرتبهٔ سنت غیر مؤکده است که رسول‌اکرمﷺ بر آن مداومت و پابندی نکرده است، مانند چهار رکعت نماز قبل از عصر.

و بعد از این مرتبهٔ مندوب قرار دارد که به نام فضیلت وادب وسنت زوائد یاد می‌شود؛ مانند: اقتداء به پیامبر اکرمﷺ در امور عادی‌یی‌که به صفت یک انسان از ایشان صادر شده است؛ مانند: آداب خوردن و نوشیدن و خواب.

مکروه

تعریف آن

در لغت: به معنای مُبغَضُ و بد پنداشته شده است.

و در اصطلاح: نزد جمهور آن است که تارکش ثواب داده می‌شود و انجام دهنده‌اش مستحق عقاب نمی‌باشد.

ومکروه نزد احناف دو نوع است:

اول: مکروه تنزیهی: آن است که تارکش ثواب داده می‌شود و انجام دهنده‌اش مستحق عقاب نمی‌باشد. و نظر جمهور هم‌چنین بود.

به طور مثال: نهی از نوشیدن در حالت ایستاده به دلیـل آنچـه ابـو سـعید خـدریﷺ از نبی‌اکرمﷺ روایت کرده است که آن حضرت از نوشیدن در حالت ایستاده نهی فرمودند.[1]

دوم: مکروه تحریمی: آن است که شارع خودداری از آن را حتمی دانسته است؛ امـا بـا دلیل ظنی.

این نوع مکروه نزد احناف در مقابل واجب قرار می‌گیرد، و الزام ترک در آن کمتر از حرام است و منکر آن کافر نمی‌شود.

به طور مثال: بیع بر بالای بیع دیگری، و خواستگاری بر بالای خواستگاری دیگـری، بـه دلیل این فرمودهٔ پیـامبرﷺ **«لَايَبيعُ الرَّجُلُ عَلَىَ بيع أخِيهِ وَلَا يَخطُبُ عَلَى خِطبَة أَخِيهِ»**[2] پـس این حدیث خبر واحد و این دلیل ظنی است.

محرم (حرام)

تعریف آن:

در لغت: به معنای ممنوع است.

و در اصطلاح: نزد جمهور آن است که تارکش ثواب داده مـی‌شـود و فـاعلش مـستحق عقاب می‌گردد.

نزد احناف نیز چنین است برعلاوهٔ این‌که ثبوتش با دلیل قطعی است.

به طور مثال:

مثال‌های زیادی در این‌باره وجود دارد، چنان‌که خداوند متعال شـرک، زنـا، ربـا و دیگـر انواع محرمات را حرام کرده است.

حکم وضعی

تعریف آن

خطاب اللهﷻ که به چیزی تعلق می‌گیرد و آن را سببی برای چیزی دیگر، یا شرط آن و یا مانع آن قرار می‌دهد.

و معنی این سخن این است که اللهﷻ اشیایی را مشروع ساخته و دلایلی را بر اثبات و یا نفی حکم آن‌ها تعیین فرموده است؛ لذا حکم با موجودیت سبب و فراهم بـودن شـرط و

---

(1) أخرجه مسلم فی کتاب الأشربة , باب فی الشرب قائما برقم (٢٠٢٥).

(2) أخرجه البخاری فی باب لا يبيع علی بيع أخيه برقم : (٢٠٣٣).

نبود مانعش به وجود می‌آید، و با نبود سبب، فراهم نبودن شرط و یا موجودیت مانعش منتفی می‌شود.

و از آن جهت وضعی گفته شده است که از جانب شارع وضع گردیده است، به طور مثال اوست که مقرر کرده است که سرقت سبب قطع دست می‌گردد و وضو شرط صحت نماز است و اگر وارث مُوَرِّث خود را کشت، از ارث محروم می‌شود. حکم وضعی به سه دسته تقسیم می‌شود: سبب، شرط و مانع.

سبب

تعریف آن: در لغت هر آن چیزی است که توسط آن به غیرش دسترسی حاصل می‌شود.

و در اصطلاح: آن است که از وجودش وجود لازم می‌شود و از عدمش عدم لازم می‌گردد. یعنی این‌که اگر سبب موجود باشد، حکم موجود است و در صورت نبود آن حکم هم نیست.

به طور مثال: خداوند متعال فرارسیدن ماه رمضان را سببی برای واجب شدن روزه قرار داده است، آنجا که فرموده است: ﴿فَمَن شَهِدَ مِنكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ﴾ [البقرة: ١٨٥].

شرط

تعریف آن: در لغت آن است که یک چیز تکمیل نمی‌شود جز به آن؛ اما شرط در حقیقت آن چیز، داخل نیست.

و در اصطلاح: آن است که از عدمش عدم، لازم می‌شود و از وجودش نه وجود لازم می‌شود و نه عدم ذات آن.

به طور مثال: طهارت برای نماز شرط صحت نماز است. چنان‌که خداوند متعال فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ﴾ [المائدة : ٦]

لذا در صورت نبود طهارت نماز درست نیست، و در وقت وجود طهارت نه وجود نماز لازم می‌شود و نه عدم آن.

مانع

تعریف آن: **در لغت** حایل در بین دو چیز را گویند.

و در اصطلاح: آن است که از وجودش عدم لازم می‌شود و از عدمش نه وجود لازم می‌شود ونه عدم لذاته.

به گونه‌ای که اسباب حکم فراهم می‌گردد، ومقتضی آن هم موجودیت حکم است؛ اما مانعی می‌آید و از حکم جلوگیری می‌کند.

به طور مثال: اگر پدری فرزندش را قصداً کشت، از او قصاص گرفته نمی‌شود؛ زیرا مانعی در برابر آن قرار گرفته است که پدر بودن است، و این امر مانع قصاص می‌شود.

فعالیت

برای هر یک از احکام دو مثال از حافظهٔتان بیاورید. مانند این مثال:

مثال: فرض: ۱ـ نمازهای پنج‌گانه در یک شبانه روز فرض است.

۲ ـ حج بر هر کسی که توان مالی برای رفت و آمد داشته باشد فرض است.

فرض: ۱ ـ

۲ ـ

واجب: ۱ ـ

۲ ـ

مندوب: ۱ ـ

۲ ـ

مکروه تنزیهی: ۱ ـ

۲ ـ

مکروه تحریمی: ۱ ـ

۲ ـ

حرام: ۱ ـ

۲ ـ

سبب: ۱ ـ

۲ ـ

شرط: ۱ ـ

۲ ـ

مانع: ۱ ـ

۲ ـ



معنی لغوی و اصطلاحی ندب چیست؟

مراتب مندوب را بیان کنید.

مکروه تنزیهی و مکروه تحریمی نزد احناف چه فرقی باهم دارند؟

حرام را نزد جمهور و نزد حنفی‌ها تعریف کنید.

حکم وضعی چیست؟ و چرا به این نام نام‌گذاری شده است؟ اقسام آن را بیان کنید؟

معنی لغوی و اصطلاحی سبب، شرط و مانع را با مثال بیان کنید.

فتوا

تعریف فتوا

فتوا در لغت: از مقولهٔ «أفتاه فی الأمر؛ قضیه را به او روشن ساخت» گرفته شده است و به معنی چیزی است که فقیه به آن فتوا می‌دهد.

و در اصطلاح عبارت است از: خبر دادن حکم خداوند به استناد دلیل برای کسی که در مورد قضیه‌یی سؤال کرده است.

مفتی: عالمی است که احکام شرعی را برای کسی که از آن پرسیده است، بیان می‌کند[1].

مستفتی: کسی است که از حکم شرعی می‌پرسد.

اهمیت فتوا و جایگاه والای آن: افتاء منصب و شرف بزرگی است، به همین خاطر خود خداوند که علیم و خبیر است این مهم را بر عهده گرفته فرموده است: ﴿يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ﴾ [النساء: ۱۷۶]

اولین کسی‌که این منصب شریف را بر عهده گرفت سید المرسلینﷺ بود. او از جانب خداوند با وحی متینش فتوا می‌داد و فتاوای او جوامع الاحکام بود و حرف آخر را می‌زد و این امر خود بیانگر شرف و جایگاه این منصب است.

و مفتی در تبلیغ و بیان احکام دین به امت، قائم مقام نبیﷺ است، به دلیل این فرمودهٔ رسول‌اکرمﷺ «إِنَّ العُلَمَاءَ وَرَثَةُ الأَنبياءِ وَ إِنَّ الأَنبياءِ لَم يُوَرِّثُوا دِينارًاولا دِرهَماً إِنَّما ورَّثوا العلمَ»[2]

یعنی: علما وارثین پیامبران هستند و پیامبران درهم و دیناری به ارث نگذاشته اند، بلکه میراث آنها علم است.

---

(۱) والذی یلزم بالأحکام الشرعیهٔ هو القاضی لا المفتی.

(۲) أخرجه أبو داود فی کتاب العلم, باب فی فضل العلم

پس مفتی نائب رسول‌اللهﷺ در تبلیغ احکام است، چون نبی اسلامﷺ فرموده است: «ألا لِيبلغَ الشاهدُ منكم الغائبَ»[1] «آگاه باشید! آنانی که حاضر اند برای آنانی که غایب اند برسانند»

و مفتی در حقیقت از جانب رب‌العالمین سخن می‌گوید. او از جانب الله عز وجل از حکم او خبر می‌دهد، و فتوا، خطر بزرگ و پیامد عظیمی دارد؛ چون خداوند متعال سخن ناآگاهانه گفتن از جانب او را حرام ساخته و مجازات‌های سختی را به چنین شخصی وعید داده و این کار را با شرک برابر ساخته و فرموده است: ﴿ قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ [الأعراف: ۳۳]

« بگو پروردگار من فقط زشتکاریها را چه آشکار باشد و چه پنهان و گناه و ستم ناحق را حرام گردانیده است و نیز اینکه چیزی را شریک خدا سازید که دلیلی بر حقانیت آن نازل نکرده و این‌که چیزی را که نمی‌دانید به خدا نسبت دهید»

و رسول‌اللهﷺ فرموده است: «مَنْ أُفْتِيَ بِغَيْرِ عِلْمٍ كَانَ إِثْمُهُ عَلَى مَنْ افتاهُ»[2]

«برای هر که ناآگاهانه فتوا داده شد، گناه آن بر فتوا دهنده است»

سلف صالح ما تاجایی که می‌توانستند از فتوا دادن خود داری می‌کردند مگر در صورتی که ضرورت بسیار شدید می‌بود و یا یکی از آن‌ها بر این منصب گماشته می‌شد، لذا علما در کتاب‌های شان نقل کرده اند که سلف‌صالح چقدر از فتوا بدون علم برحذر می‌داشته اند.

حکم فتوا

فتوا از یکی از احکام پنج‌گانهٔ ذیل خالی نیست:

۱ ـ فتوا واجب می‌شود در صورتی که مفتی اهل افتا باشد، و ضرورت هم باشد و وقت عمل هم داخل شده و در شهر مفتی‌ای غیر از او نباشد، لذا افتاء بر او واجب می‌شود. خداوند متعال فرموده است: ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ﴾ [آل عمران: ۱۸۷]

---

[1] أخرجه البخاری فی کتاب العلم, باب قول النبی ﷺ: رب مبلغ أوعی من سامع, ومسلم فی کتاب القسامة والمحاربين , باب تغليظ تحريم الدماء والأعراض والأموال.

[2] أخرجه أبوداود, باب التوقی من الفتيا (دار الكتاب العربی , بيروت), ج ۳ ص ۳۵۹.

«و یاد کن هنگامی را که خداوند از کسانی که به آنان کتاب داده شده پیمان گرفت که حتماً باید آن‌را به وضوح برای مردم بیان نمایید و کتمانش مکنید پس آن [عهد] را پشت سر خود انداختند و در برابر آن بهایی ناچیز به دست آوردند و چه بد معامله‌یی کردند» و رسول‌الله ﷺ فرموده است: «من سُئِلَ عَنْ عِلْمٍ فَكَتَمَهُ أَلْجَمَهُ اللهِ بلجامٍ من نارٍ يومَ القيامةِ»[1].

«کسی که از علمی پرسیده شده، او آن را پنهان نماید، خداوند در روز قیامت لگامی از آتش بر دهان او خواهد زد!»

۲ ـ فتوا مستحب است زمانی که مفتی اهل افتا بوده، و شخصی غیر از او در شهر باشد و ضرورت هم نباشد و وقت هم گنجایش داشته باشد.

۳ ـ فتوا حرام است در صورتی که فتوا دهنده از حکم شرعی ناآگاه باشد هرچند گفته‌هایش موافق حقیقت هم برآید، و یا اینکه مقصد از آن به دست آوردن اهداف دنیوی یا پیروی از هوا و هوس و یا خوش نمایی‌کردن نزد پادشاه یا باطل ساختن حق و یا إحقاق باطل باشد.

۴ ـ فتوا مکروه است در صورتی که سؤال یک چیز فرضی بوده وجود خارجی نداشته باشد. چون سلف صالح ما سخن گفتن در مسائل فرضی را نمی‌پسندیدند و می‌گفتند: بگذارید تا به وقوع بپیوندد.

۵ ـ فتوا جائز است در صورتی که مفتی اهل بوده و مسأله، امکان وقوع داشته و وقت هم تنگ نباشد (قضیه عاجل نباشد).

شروط مفتی

مفتی تبلیغ‌کنندۀ حکم الله و رسول اوست، لذا شرایطی در این باره وضع شده است که برخی از آن چنین است:

۱ـ مسلمان، بالغ، عاقل و عادل باشد، علما در این‌باره اجماع و اتفاق نموده اند پس کافر و مرتد نمی‌تواند مفتی شود، و همچنان کودک خردسال و شخص دیوانه. و فاسق نیز مفتی شده نمی‌تواند فرق نمی‌کند که فسقش گفتاری باشد یا عملی و یا اعتقادی.

---

(1) أخرجه أوداود فی کتاب العلم، باب کراهیة منع العلم والترمذی فی أبواب العلم، باب ما جاء فی کتمان العلم، وقال حدیث حسن.

۲ـ مفتی باید به مسألهٔ معروضه (مطرح شده) عالم باشد، و در مورد آن دلایل شـرعی را بشناسد، نظریات علمای سابقه را در آن مورد بداند، تا بر خلاف اجماع فتوا ندهد.

۳ ـ مفتی باید اصول فقه را بداند، بـا دلایـل اتفـاقی و اختلافـی آشـنایی داشـته باشـد، خصوصا از مسایل قیاسی باید آگاهی داشته باشد.

۴- مفتی باید زبان عربی، صرف ونحو را بداند، زیرا مآخذ فتوا به زبان عربی است و کسی نمی‌تواند بدون دسترسی به عربی حکم شرعی را درست بداند.

۵- مفتی باید بر مقاصد شریعت دانا باشد، بر مصلحت‌های مردم، حالات و ظروف محیط و رواج‌های حاکم علم داشته باشد؛ زیرا برخی از احکام به تغییر مصالح، ظروف و رواجهـا تغییر می‌یابد.

۶ ـ دربارهٔ واقعیت مسأله، معلومات همه جانبه داشته باشـد و سـؤال را بـه صـورت‌هـای مختلفش به شکل کامل تصور کرده بتواند تا قادر به صدور حکم شود.



۱. معنای فتوا، مفتی و مستفتی چیست؟
۲. از اهمیت فتوا و جای‌گاه بلند آن در روشنی آنچه خوانده اید، بحث کنید.
۳. حکم فتوا را درحالات مختلف بیان نمایید.
۴. شروط مفتی را بیان دارید؟